

بازتاب جنگ در داستانهای سیوژمی زریاب



اسم دانشجو: خالد

شماره ثبت: 1-FLL/MSPER/F10

استاد راهنما: دکتر سید جواد همدانی

دانشجوی دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد

سال ۲۰۱۰ - ۲۰۱۶ م



Accession No TH-19644

MS
841.553
خاب

فارسی ادب - بہائیان

DECLARATION IN ENGLISH
CERTIFICATE OF SUBMISSION

The research work entitled as

“Reflection of War in Spozhmai Zaryab’s Short Stories”

Submitted to the Department of Persian Language & Literature,
International Islamic University Islamabad in fulfillment of the requirement
for degree of M.S in Persian Language & Literature.

I hereby declare that this is a pure research and I have not included
anything which does not belong to me. There is no plagiarized material in it.

Khalid



Reg. No. 1-FLL/MSPER/F10

DECLARATION IN PERSIAN

اقرار نامه

بنده اقرار می‌کنم که تمام مطالب و محتوی این پایان نامه نتیجه سعی و تلاش خودم است و بعنوان پژوهشگر و محقق مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه بین‌المللی اسلامی آباد به رهنمائی دکتر سید محمد جواد همدانی، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی انجام داده‌ام.

من این پایان نامه را برای بدست آوری سندی در هیچ اداره و دانشگاه دیگر قبلاً تحویل نداده‌ام

و نخواهم داد.



خالد

شماره ثبت 1-FLL/MSPER/F10

دانشجوی دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه بین‌المللی اسلامی آباد

سال تحصیلی ۲۰۱۰-۲۰۱۶ میلادی

Acceptance by the *Viva Voce* Committee

Title of the thesis in English : Reflection of War in Spozhmai Zaryab's Short Stories

Title of the thesis in Persian: (بازتاب جنگ در داستانهای سپوژمی زریاب)

Name of Student: Khalid

Registration No: I-FLL/MSPER/F10

Accepted by the department of Persian, Faculty of Languages & Literature, International Islamic University, Islamabad, in partial fulfillment of the requirement for the Master of Philosophy degree in Persian.

Viva Voce Committee



External Examiner
Dr. Muhammad Nasir

Professor, Punjab University
College, Lahore
07/12/2016
Prof. Dr. Muhammad Nasir
Department of Persian
University of the Punjab, Lahore



Prof. Dr. Munawar Iqbal Ahmad
Dean
Faculty of Languages & Literature



Internal Examiner
Dr. Faizan ur Rehman

Assistant Professor, Faculty of Arabic,
IIUI



Dr. S.M. Jawad Hamdani
Acting Chairman
Department of Persian, FLL



Supervisor
Dr. S.M. Jawad Hamdani

Assistant Professor/ Acting Chairman
Department of Persian, FLL

December 7, 2016

سپاسگزاری

با اظهار تشکر از استادان بنده هر یک استاد حسن بندری پور، استاد سید محمد جواد همدانی
استاد مظفر علی کشمیری دوستان عماراتی و فامیلم، که بنده را در جریان تحصیل دانشگاهی ام
خیلی کمک نمودند، که بدون تشویق و کمک ایشان به پایان رساندن این پایان نامه موفق نمی شدم،
استادان بنده بودند که در زمانه های مختلف ایشان معضله ها را برایم محیا ساخت و ایشان بودند
که با خون سردی و با حوصله مندی در هر زمان و هر مکان در رابطه به تحقیق ام مرا یاری کردند.
کمک ایشان در تکمیل تحقیق بنده موثر بوده است. باوجود داشتن مشکلات اقتصادی زیاد از جمله
تغیر مکان و مهاجرت تحریر تحقیق ام؛ برایم ناممکن به نظر میرسید، لیکن باوجود این همه دشواری
ها به یاری الله و دعای پدر و مادرم تحقیق ام را تکمیل نمودم. از بارگاه لایزال برای همه شان
صحت سلامتی و کامگاری میخوام. خداوند دایم یار و مددگار شان باشد. و من الله توفیق

خالد

دانشجوی دوره کارشناسی ارشد

دانشکده زبان و ادبیات بخش فارسی

دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد

سال تحصیلی ۲۰۱۶ م

« مقدمه »

افغانستان بواسطه یکی از بزرگترین جنگها در تاریخ معاصر از هم پاشید ، جنگی که جامعه فرهنگ و موسسات اقتصادی این کشور را ویران و نابود ساخت. ویرانی و نابودی به اندازه بود که هیچ کس از آن بی نصیب نماند. یکی از راه های بررسی تأثیر جنگ بر زندگی و جامعه افغانستان رو آوردن و مطالعه نمودن آثار ادبی نوشته شده بواسطه زنان افغان میباشد. از جمله پیشرفت های ادبیات معاصر افغانستان میان سالهای ۱۹۷۸ م و دوره جدید افزایش تعداد زنانی است که در مورد جنگ و بر علیه جنگ داستان نوشتند، و از جمله تأثیر که بالای سپوژمی به وجود آورد این بود که از شروع سال ۱۹۸۰ م ادبیات افغانستان به طور چشمگیر سیاسی شد.

نوشتن در مورد جنگ و بازتاب آن مثل یک جنگ به بسیار زودی به وجود آمد و بعضی از داستان بوسیله داستان نویسان زن افغان نوشته شد که این آثار نوشته شده زنان افغان در مورد جنگ به عنوان یک شاهد و گواه سابقه از حالت مردم جامعه ما میباشد. بازتاب جنگ در داستان های سپوژمی زریاب موضوع پایان نامه بنده میباشد که در چهار فصل گنجانیده شده است. در

فصل اول به معرفی آثار و احوال سپوژمی زریاب، جانکیگن تیوری جنگ و اوضاع سیاسی، ادبی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان از سال ۱۳۵۸ خالی ۱۳۵۹ خ به معرفی گرفته شده است.

در فصل دوم به بررسی داستان کوتاه دری، سیر داستان نویسی در افغانستان، معرفی جنگ، ادبیات داستانی جنگ در افغانستان و داستان نویسی در دوران کمونست ها میباشد. در فصل سوم به بررسی و تحلیل پنج داستان کوتاه مرتبط به جنگ از خانم سپوژمی زریاب پرداخته شده است و در فصل آخر نتیجه گیری نموده از جمله عناصر جنگ در داستان های سپوژمی زریاب بیان شده است، پیشنهادات در مورد؛ ارائه گردیده، منابع را ذک نمودم.

پایان نامه من طوری که از عنوان اش پیداست به بررسی بازتاب جنگ در داستان های سپوژمی زریاب میباشد. در این تحقیق نقش جنگ در زندگی انسان عادی تعریف شده است. رویکرد داستان نویس مانند سپوژمی زریاب به موضوع جنگ و بازتاب آن در آثار داستانی اش مورد بررسی قرار گرفته است. در این پایان نامه به موضوع جنگ در سال های جنگ در افغانستان مورد ارزیابی قرار گرفته شده و به وضعیت ادبی مانند داستان در این زمان اشاراتی صورت گرفته، بازتاب و پیامد های جنگ در داستان های کوتاه سپوژمی زریاب با نظر داشت وقایع تاریخی با زمان و مکان بیان شده است. رخداد های جنگ در افغانستان که همگام با دوران داستان نویسی سپوژمی زریاب بوده است در این تحقیق توضیح داده شده است. در نوشته های سپوژمی زریاب آثار جنگ در عرصه های فردی اجتماعی و در مجموع زندگی انسان عادی که هیچ نقش در جنگ نداشته

است در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفته شده است. در این پژوهش به تأثیرات روحی، جانی، مالی و اقتصادی سه دهه جنگ در افغانستان پرداختم. در عین حال عبرت گیری ها و پیامدهای سه دهه جنگ در افغانستان را به نسل آینده کشورم بیان نموده و برای آگاهی و محتاط بودن شان در برابر جنگ آنها را با خبر ساخته روند ادامه زندگی در برهه شلیک گلوله با تکیه به شیوه نگارش داستان های کوتاه سپوژمی زریاب در تحقیق ام مورد بررسی قرار داده ام، داستان کوتاه دشت قابیل، سطل های آب و خریطه های ارزن، دیوارها گوش داشتند، تذکره و موزه ها در هذیان که آثار نوشته شده سپوژمی زریاب میباشد و یکی از داستان های معاصر افغانستان به شمار میرود از بازتاب جنگ و مسایل سیاسی در آن پرداخته آنها را در تحقیق ام تحلیل نمودم. وقایع و حوادث سالهای جنگ را از شروع سال ۱۳۵۸ خالی ۱۳۵۹ خ در افغانستان بیان نمودم که خواننده را با سنجش از تحولات سیاسی جامعه افغانستان در آن عصر که در این داستان های کوتاه سپوژمی زریاب بازتاب یافته است، مردم کشور ام را آگاه ساخته ام. از آن جای که انجام چنین پژوهش به خوبی احساس میشد که جنگ هنوز هم در افغانستان ادامه دارد و یک مسئله داغ پیچیده و بغرنج جامعه امروزی ما است، نگارنده با استفاده از امکانات تحقیقاتی موجود پژوهشی را به محدودیت جنگ و بازتاب آن در داستانهای کوتاه سپوژمی زریاب بررسی و تحلیل نموده به نسل جوان و دوستاران هنر داستان نویسی که صلح را بر جنگ ترجیح میدهند تقدیم نمودم. با بررسی داستان های سپوژمی زریاب این که افغانستان صلح جو به چنین مصیبت دچار شد و این که استقرار کشور

به هم خورد و شوروی توانست که به افغانستان یورش ببرد؛ از واقعات، تأثیرات، احوال و افکار آن زمان نسل آینده افغانستان را آگاه ساختم. تا مردم در آینده از حوادث آن زمان برای آینده درخشان شان فکر کنند؛ پند بگیرند و در راه ثبات کشور شان بیشتر بکوشند و هیچ گاه فریب از ابرقدرت های جهانی را در رابطه به مسئله افغانستان نخورند و دوباره نگذارند که مملکت شان دچار چنین وضعیت قرار گیرد. که این نوع تحقیق نه تنها به ادبیات ضد جنگ کمک مینماید بلکه در ادبیات داستانی افغانستان سهم ارزنده خواهد داشت.

در این تحقیق علل و عوامل، پیدایش و شکل گیری داستان کوتاه فارسی دری و پیش گامان و نویسندگان اثر گزار این گونه ادبی در دهه اخیر ادبیات افغانستان به ویژه زنان، مورد بررسی قرار گرفته، سپس به اوضاع سیاسی افغانستان بین سال های ۱۳۵۸ تا ختم و خروج تمام نیرو های جماهر شوروی سابق به بحث گرفته شده و از جمله تحولات سیاسی ادبی و اقتصادی که طی این مدت در افغانستان به اثر کودتای کمونستی به وجود آمده بود از جمله اشغال افغانستان به وسیله قوای نظامی شوروی و پای مردی قوای مقاومت افغانستان و مخالفت افکار جامعه جهانی و شکست اتحاد جماهیر شوروی سابق از جمله تحولات سیاسی در این دوران، زد و خورد ها و جنگ، مهاجرت ها و ویرانی های که در این هنگام رخ داد و از جمله تلفات انسانی مالی معنوی که بالای جامعه افغانستان در میان این سال ها به وجود آمد، بیان شده است. خانم سیوژمی زریاب متولد سال ۱۳۲۹ خ در شهر کابل از جمله نویسندگان پیشگام میباشد که آن را مادر خوانده داستان

ضد جنگ نیز خطاب کرده اند؛ از جمله نویسنده و داستان نویسی است که قبل از جنگ، مردم او را به خوبی شناخته بود و شهرت اش را بوسیله داستان های کوتاه اش به دست آورده بود؛ از جمله مطرح ترین و توانا ترین داستان نویس افغانستان است که تأثیر انکار ناپذیری بر داستان نویسان و نویسندگان جوان گذاشته است. خانم سپوژمی زریاب از نظر نثر داستانی، سبک ویژه خود اش را دارد او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در دبیرستان ملالی به پایان رساند و از رشته زبان فرانسوی دانشگاه کابل، لسانس گرفت سپس وارد فرانسه شد و در رشته ادبیات مدرن، ادامه تحصیل داد و در بازگشت به کشور اش معلم شد و به تدریس زبان فرانسوی پرداخت. سپس مدت در سفارت فرانسه به عنوان مترجم کار کرد. او از سال ۱۳۶۹ خ به بعد در فرانسه زندگی میکرد و شهادت نامه دکتری اش را همچنان از همان جا بدست آورد. بسیاری از داستان هایش به زبان فرانسوی ترجمه و منتشر شده اند از آن مجموعه داستان دشت قابیل و رمان در کشور دیگر در کابل منتشر شده است. در این تحقیق از روش کیفی یعنی از کتاب خانه ها و ژورنال ها که در باره سپوژمی زریاب نوشته شده است استفاده به عمل آمده است. همچنان از مجلات هفته - نامه ها، ماه نامه ها و انتشارات اینترنتی استفاده به عمل آمده است. از آن جایی که در مورد سپوژمی زریاب مقالات زیادی در خارج و داخل کشور نوشته شده است لیکن در مورد بازتاب جنگ در داستانهای کوتاه سپوژمی زریاب که یک عنوان جدید است قبلاً نوشته نشده بود، به همین موضوع نظر به

ضرورت، پژوهشی را انجام دادم ، که بی سابقه و جدید است. و راه تحقیق را برای پژوهش بیشتر
برای نویسندگان و دوست داران عرصه داستان نویسی هموار نمودم.

«فهرست مطالب»

عناوین..... ۱ تا ذ

مقدمه:..... ر تا ض

باب اول: آثار احوال سپوژمی زریاب ، جان کیگن ، تیوری جنگ و
اوضاع سیاسی، ادبی اقتصادی و اجتماعی افغانستان از سال ۱۳۵۸خ
الی ۱۳۶۹ خ..... ۱ - ۴۳

باب دوم: داستان کوتاه دری، سیر داستاننویسی در افغانستان، معرفی
جنگ، ادبیات داستانی جنگ در افغانستان و وضعیت داستاننویسی در
دوران کمونستها..... ۴۴ - ۷۹

باب سوم: بررسی و تحلیل پنج داستان کوتاه مرتبط به جنگ از سپوژمی
زریاب..... ۸۰ - ۱۰۰

باب چهارم: نتیجهگیری تحقیق، پیشنهادات و ضمیمه ها..... ۱۰۱ - ۱۵۴
مرجع شناسی:..... ۱۵۵ - ۱۶۶

« باب اول »

آثار احوال سپوژمی زریاب ، جان کیگن ، تیوری جنگ و
اوضاع سیاسی، ادبی اقتصادی و اجتماعی افغانستان از سال

۱۳۵۸ خالی ۱۳۶۹ خ

باب اول: آثار احوال سپوژمی زریاب ، جان کیگن ، تیوری جنگ و

اوضاع سیاسی، ادبی اقتصادی و اجتماعی افغانستان از سال ۱۳۵۸خ

الی ۱۳۶۹ خ

پدیده جنگ چندین ساله در افغانستان با مقاومت سرفرازانه ی مردم این مرز بوم بر تمامی جنبه های زندگی آنان، خصوصا بر ادبیات و فرهنگ تاثیر نهاد و موجب به وجود آمدن ادبیات مقاومت گردید.

تاثیر جنگ را در تمامی انواع ادبی، به ویژه ادبیات داستانی می توان مشاهده کرد، در خلق حماسه های جنگ زنان مثل مردان سهم بزرگ داشته اند و این حماسه های جاودان در ادبیات داستانی ، خصوصا در داستان کوتاه به تصویر کشیده شده است. پدیده جنگ، بزرگ ترین رویداد کشور ما در دو و سه دهه ی اخیر به حساب می آید. این جنگ با جوهره ی تدافعی و آزادی خواهانه تاثیرات شگفت انگیزی بر جوانب گوناگون زندگی اجتماعی سیاسی مذهبی ، فرهنگی ، ادبی و حتی شخصی مردمان این مرز و بوم بر جا نهاد . همزمان با این رخ- داد پر تلاطم ، نویسندگانی ادبیات داستانی در ثبت و درج هنری لحظاتی پر التحاب این واقعه همت گماشتند تا ریشه و هویت تاریخی این ملت را در هنگام وزش تند باد های حوادث هول انگیز استوار و ماندگار نمایند. یکی از نقش های

مهم جامعه شناختی در ادبیات داستانی خصوصاً در داستان های کوتاه نقش زنان است. اساساً زن مسلمان در ادبیات فارسی دری مقام والا و شایسته ی نداشته است. در ادبیات داستانی نیز خصوصاً در داستان های کوتاه زنان نقش به سزای در آفریدن هماسه های با شکوه مقاومت دارند. جنگ در داستان های کوتاه جلوه ملی دارد و نویسنده گانی مانند خانم سپوژمی زریاب در این گونه داستان ها موفق شده است که هر یک از گوشه ی زندگی مردم افغانستان را در سال های جنگ به خوبی نمایش دهد.^۱

خانم سپوژمی زریاب ، دختر عبدالروف است^۲ که در سال ۱۳۲۹ خورشیدی در شهر کابل به دنیا آمد.

این خانم یکی از برجسته ترین نویسندگان در عرصه داستان نویسی در افغانستان است. که تأثیر افکار ناپذیری بر نویسندگان قشر جوان گذاشته است. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در دبیرستان ملالی در کابل خواند و در رشته زبان فرانسوی از دانشگاه کابل مدرک لسانس خود را گرفت. سپس عازم فرانسه شد و در رشته ادبیات مودرن به تحصیلات خود ادامه داد. عین برگشت

^۱ دکتر عنایت الله شریف پور، فاطمه لشکری، ۱۳۸۹، بررسی نقش زنان در چند داستان کوتاه دفاع مقدس * علمی - پژوهشی، کرمان، دانشگاه شهید

باهنر کرمان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، بهار، سال اول شماره ی دوم ص ۱-۳، ۵.

^۲ <http://armaghanmille.wordpress.com/2008/10/>, accessed Jan, 1 / 2015

بر کشورش منحیث معلم ، وظیفه انجام میداد و در یکی از مدرسه ها به تدریس زبان فرانسوی پرداخت. مدتی در سفارت فرانسه منحیث ترجمان ایفای وظیفه نمود. در سال ۱۳۶۹ خورشیدی ، موقع که در فرانسه زندگی میکرد در این سالها مدارک دکترایش را نیز به دست آورد. اگر کدام داستان در همین وقت نوشت لیکن به چاپ نرسیده است .

بسیاری از داستان های او به زبان فرانسوی ترجمه و منتشر شده است.^۱

شماری زیادی از پژوهش گران حوضه ادبی و به طور ویژه کسانی که داستان مینگارند، باور شان این است که بانو سپوژمی زریاب از آغاز و ابتدا نه تنها میان دیگر داستان نویسان زن بلکه میان نویسندگان افغانستان از جایگاه خاص ادبی برخوردار است.

"آنها به این باور اند که بانو سپوژمی زریاب از همان زمانی که به داستان نویسی رو آورد به شکل بسیار آشکارا به تکتیک و درونمایه ی داستان های خود خیلی توجه داشت.

همیشه در شخصیت داستان های خود زنان را گماشته است. بعضی از پژوهشگران عرصه داستان نویسی به این باور اند که خانم سپوژمی زریاب با داخل نمودن، نوع از احساسات زنانه در قالب

^۱ محمد حسین محمدی، ۱۳۹۱ هـ. ش. شکار فرشته، کابل، چاپ اول، انتشارات تاک، پیشگفتار.

داستان های خود یک جنبش جدیدی را برای بیان داستان زنان در کشورش به وجود آورده است.^۱

دکتر مشهرآنی در معرفی سپوژمی زریاب چنین میگوید،

" این داستان نویس مشهور افغانستان از جمله نخستین دانش آموزان کورسهای هنر های زیبا در دانشگاه کابل است خانم سپوژمی که اولها ، قبل از ازدواج، روفی تخلص میکرد، در میان سالهای دهه ۴۰ و ۶۰ خورشیدی از جمله نقاش مهم در عرصه نقاشی به شمار میرفت، و در نمایش نامه های مختلف کار میکرد، و در هنر مجسمه سازی نیز خیل مهارت دارد."^۲

خانم فریبا که از جمله نویسندگان افغانستان میباشد در یک مقاله تحت عنوان گرامی داشت از هشتم مارچ در مورد خانم سپوژمی زریاب چنین میگوید، " سپوژمی زریاب را مانند گل خودرو صحرا

^۱ ماندگار، روزنامه صبح، افغانستان، چاپ همزمان کابل - هرات سال ششم. شماره یک هزار و سه صد و چهل، شنبه ۲۸ سرطان/تیر/۱۳۹۲/۲۱
رمضان المبارک ۱۴۳۵ / ۱۹ جولای ۲۰۱۴، ص ۷. و

^۲ <http://www.mandagardaily.com/wp-content/uploads/2014/07/No.1340.pdf> *accessed Feb, 15, 2015*

^۳ امید، هفته نامه مردم افغانستان، شماره چهارم - سال بیست و سوم / چهارشنبه، ۲۶ سرطان، ۱۸ / ۱۳۹۲ / رمضان المبارک ۱۶ / ۱۴۳۵ جولای ۲۰۱۴ / شماره ۹۷۷، ص ۴.

<http://khorasanzameen.net/php/pdf/omaid-977.pdf> *accessed Feb, 17/2015*

میشناسم و از زمانی که من با خانم سپوژمی زریاب آشنایی پیدا نمودم دنیای دلرباه داستان هایش مرا به سوی خود میکشاند.^۱

خانم سپوژمی زریاب گیرایش به ادبیات را از پدرش گرفته است. پدرش یک مرد بی همتایی بود که هیچ موقع نمیگذاشت خانم سپوژمی احساس کند که او تنها یک دختر است. پدرش همیشه خانم سپوژمی زریاب را به کارهای مختلف تشویق میکرد و هر کاری را که خود سپوژمی زریاب دوست داشت با آن مخالفت نمیکرد. سپوژمی زریاب میگوید " هنگامی که کوچک بودم، در افغانستان نشرات تلویزون وجود نداشت و یگانه وقت گذرانی او این بود، هنگامی که شب میشد به قصه‌ها و حکایت‌های پدرش گوش میداد. و از او لذت برده آنها را به حافظه خود میسپارید و حفظ میکرد. پدرش شعری را زمزمه میکرد و خانم سپوژمی زریاب آن را به اختتام میرساند. و میخواند.

همین بود که شوق به ادبیات پیشین باعث ترقی و پیشرفت او در عرصه‌ی ادبیات شد.

او به ادبیات، داستان کوتاه را خیلی دوست دارد و داستانهای خودش یکی از آوردهای دنیای غرب است که ریشه آن را میتوان در نویسندگان ویژه‌ی اروپا و امریکا دید. موقعی که شوروی‌ها در افغانستان فرمان‌روایی میکردند، خانم سپوژمی زریاب در سفارت فرانسه ایفای وظیفه مینمود.

^۱ فریبا، مقاله گرامی داشت از هشتم مارچ.

او بیشترین آثار و نوشته های خود را از سوی ایران و انجمن نویسندگان که یگانه نهاد نشر در افغانستان به شمار میرفت به نشر میرساند.

با وجودی که سانسور در افغانستان در آن هنگام وجود داشت و بیشترین داستانها در آن موقع از طرف دولت سانسور میشد و یا هیچ نشر نمیشد، به نشر میرساند و چاپ میکرد. در میان سال ۱۹۹۱ عیسوی هنگامی که اوضاع در افغانستان چندان خوب نبود خانم سپوژمی زریاب مجبور به ترک وطن شد. و با دو دختر کوچک خود، عازم فرانسه شد

در سال ۱۹۹۴ عیسوی حکومت طالبان در افغانستان آمد، رهنورد زریاب، نویسنده ی بی همتای افغان که شوهر خانم سپوژمی زریاب است نیز همراه با دیگر افراد خانواده اش، که در کابل بودند، به فرانسه رفتند.

از نگاه پرداخت، داستان های کوتاه خانم سپوژمی زریاب آمیزه یکدستی است از سادگی، گستردگی و احساس شاعرانه احیا نگری و جهان باوری، اینها جلوه های هستند که از سرزمین و خاک خودش سرچشمه گرفته است. یادهای غم انگیز و درد و نگرانی و پریشانی های مردم و کشورش، این خانم و داستان نویس توانای افغانی را هیچ موقع آرام نگذاشته و در کشور خارج یعنی فرانسه هم به خاک و سرزمین و مردمش فکر میکند و به جنگ و عاملان جنگ، نفرین میفرستد.^۱

^۱ قلمه ی در برابر کابوس، تحیه کننده جسمینه سویوا، برگردان سیورافه سیاسنگ.

این نویسنده توانا که مردم به آن لقب مادر خوانده داستانِ ضد جنگ را داده اند، هنگامی که جنگ میان رژیم چپ گرا و مجاهدین در دهه ی هشتاد میلادی در افغانستان جریان داشت به وسیله داستان های خود به شکوفایی رسید و داستان های بر ضد جنگ به واسطه نویسنده، مانند سپوژمی زریاب نوشته شد که مخالف جنگ بود و او از دولت و مهاجمین روس و مجاهدین به طور خاص از دولت آن وقت انتقاد کرد.^۱

یکی از خصوصیات داستان های کوتاه سپوژمی زریاب، توجه به شگرد های داستانی و انسجام مضمون و شکل آن میباشد. بانو سپوژمی زریاب از جمله کمیاب ترین نویسنده افغانی است. که با مودرن ترین شگرد های داستان نویسی آشنایی دارد، بالای زبان فارسی خوب تسلط دارد، و به خوبی آنرا میداند و سرزمین و مردمش را بسیار دوست دارد که این یک تعهدش در مقابل مردم و هنر نویسندگی اش در شمار از داستان هایش دیده میشود.

او نه تنها به وسیله داستان هایش ما را با زمانه آشنا میسازد، بلکه یک پیوند هنری و گفتگو در بین ما برقرار میکند.

تمام رنج ها و مصایب را در نهایت انسانی به تصویر میکشد و بومی ترین نام ها ، رنج ها و هویت های ما را در قالب داستان هایش با مفرخ ترین شگرد های داستان پردازی جاودانه میسازد.

<http://www.farda.org/articles/05-updates/050731/spozhmayzariab-sss.htm> , accessed Feb, 19/2015^۴

^۱ فرید الله بیژن، زنان و جنگ در آثار دو نویسنده زن افغان، ، مترجم سید جواد رزقانی، ص ۹۲.

از همین سبب یکی از افغانستان شناس معروف و نویسنده فرانسوی بانو سپوژمی زریاب را در میان استاد خلیل الله خلیلی و مجروح را از بارز ترین نویسندگان افغانستانی شمرده است.^۱

بعضی از نظر پردازان به این باور اند که مقام خانم سپوژمی زریاب در میان داستان نویسان امروز بی نظیر است.

خانم سپوژمی زریاب در میان خانمان داستان سرای کشور به والا ترین جایگاه داستان نویسی تکیه دارد و خیلی کم نویسندگان را میتوان مثل خانم سپوژمی یافت.^۲

خانم سپوژمی زریاب قبل از ازدواج با رهنورد زریاب سپوژمی رووف تخلص میکرد

و این تخلص سپوژمی زریاب در بسیاری از مجلات افغانستان دیده شده است.^۳

سپوژمی زریاب بعد ها با یک نویسنده افغان، رهنورد زریاب ازدواج کرد.^۴

^۱ Suboot News Agency,

<http://www.suboot.org.af/biographi/61-2010-12-28-12-43-03/1274-2011-02-15-13-38-05.html> 'accessed Feb, 21/2015

^۲ آژانس خبری ثبوت عنوان سپوژمی زریاب، داستان نویس افغانستان، با خامه توانا و زیبا، بیوگرافی سه شنبه ۱۵ فیروزی ۱۸۰۶ ۲۰۱۱

Suboot News Agency,

<http://www.suboot.org.af/biographi/61-2010-12-28-12-43-03/1274-2011-02-15-13-38-05.html> 'accessed Feb, 21/2015 ' همچنان نگاه شود به

^۳ Suboot News Agency,

<http://www.suboot.org.af/biographi/61-2010-12-26> 'accessed Feb, 21/2015'

^۴ علی اوحدی، مناظره شتابزده، ایران، انتشارات فرهنگ، ص ۱۸.

محمد اعظم رهنورد، شوهر خانم سپوژمی زریاب در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در شهر کابل به دنیا آمد، پدرش از ولایت غزنی افغانستان بود.

او در یک خانواده ی که از علم و دانش برخوردار بوده، بزرگ شده است، شوهر سپوژمی زریاب دارای سه دختر میباشد.

در سال ۱۳۶۰ خورشیدی رهنورد زریاب در ریاست انجمن نویسندگان منتخب شد و خدمات زیادی را در آنجا انجام داد. در سال ۱۳۷۳ خورشیدی وطن را ترک نموده ، با خانواده خود به مونو پولیه شهر فرانسه امرار حیات نمود.

لیکن وقتی که دولت جدید در افغانستان به وجود آمد از طرف وزارت فرهنگ افغانستان دعوت شد و منیث معاون وزیر فرهنگ افغانستان ایفای وظیفه نمود و در عین حال مشاور تلویزون طلوع در افغانستان میباشد.^۱

بعضی ها به این باور اند که فعلا خانم سپوژمی زریاب همراه با فامیلش در فرانسه زندگی میکند. داستان های کوتاه سپوژمی زریاب در بسیاری از اخبار و مجله های افغانستان قبل از این که دولت اسلامی به قدرت برسد در داخل و خارج کشور در همین نزدیکی ها به چاپ رسیده است.^۱

ریکروان، داستان نویسان شهیر افغانستان. نشریه ارمغان ملی نشریه غیر حزبی آزاد و ملی شماره ۲۸ و ۷/۲۹ عقرب ۲۸/۸۷ آکتوبر-۰۸

<https://armaghanmille.wordpress.com/2008/10/30/افغانستان-شهر-داستان-نویسان-شهر-افغانستان/>, accessed Feb,24/2015

آثار سپوژمی زریاب

داستانهای کوتاه فارسی دری خانم سپوژمی زریاب از لحاظ پرداخت، جلوه های یک دستی از سادگی، گستردگی و انسانگرایی و جهانباوری برخوردار است، که این جلوه ها هر یک برخاسته از یادهای کشور اش سرچشمه میگیرد.^۲

از جمله یکی از مشهورترین نویسندگان افغانی است، که از زمان دانش آموزی به داستان نویسی پرداخته، و تا حال از آن مجموعه داستانهای به نشر رسیده است.^۳

سپوژمی زریاب در ۱۷ سالگی که در آن وقت دانش آموز مدرسه بود به نوشتن داستان های کوتاه آغاز کرد و آثار خود را به نام سپوژمی رووف در مطبوعات کشور اش به چاپ می رسانید.^۴

از جمله اولین زن داستان نویس است که با چاپ نخستین داستان های خود به نام سفربری به اثبات رساند که یک نویسنده ی بی بدیلی است، این خانم از همان آغاز نه تنها در میان داستان

^۱ Jane Euridge Miller, *2001*, Who is who in contemporary women's writing. London, First published 2001 by routledge 11 new Feter Lane, Ec4p 4EE . PPP. 358

^۲ Jasmina Sopova، قلمی در برابر کابوس، سپوژمی زریاب

^۳ دستیابی شد ۲۰۱۵/۵/۷، http://www.farda.org/articles/05_updates/050731/spozhmay-zariab_SSS.htm

^۴ خبرگذاری فارس، دشت قاییل، کد خبر، ۱۷/۹/۱۳۹۲

سایت گرفته شود

^۵ فرخنده رجبی، ادبیات داستانی بانوان در افغانستان، شنبه ۲۲ عقرب ۱۳۸۹ ساعت ۱۹:۴۲، مقاله ۸ صبح

نویسان زن بلکه در میان همه نویسندگان افغانستان یک جایگاه از خود برقرار کرد و از همان وقت به زبان، شکل، تکتیک و درون مایه ی داستان های خود خیلی توجه داشت.^۱

در آثارش به جستجوی اثرات تخریب کننده ی فیزیکی و عاطفی جنگ پرداخته است که ویژه شهیدان جنگ افغانستان میباشد.^۲

در سال ۱۹۶۰ عیسوی منحیث داستان نویسی به کار خود شروع کرد و دو داستان کوتاه از خود به جا گذاشت، مانند شرنگ شرنگ زنگ ها و دشت قابیل و یک داستان دیگر به نام در کشور دیگر در سال ۱۳۶۷ نوشت شرنگ شرنگ زنگها شامل سال های ۱۹۶۰ عیسوی میشود در حالیکه داستان دشت قابیل شامل سالهای ۱۹۸۰ عیسوی میشود.^۳

داستان کوتاه دشت قابیل اثری است از سپوژمی زریاب که در سال ۱۹۷۹ عیسوی مطابق به شانزده حوت ۱۳۵۸ خ در کابل به وسیله ی او به چاپ رسید. داستان کوتاه دشت قابیل آثاری است که از خانم سپوژمی زریاب برای ما به یادگار مانده است.

همان

^۱ مقاله تحقیقی از فرید الله بزبان، زنان و جنگ در آثار دو نویسنده، مترجم سید جواد رزقانی، صص ۹۱.

<http://www.ketabmah.ir/Magazine/Fid/27775.pdf2015/3/1>

^۳ Faridullah Behzan, Women's causes in Spozhmai Zariab's Narrative works, Comparative studies of South Asia, Africa and the Middle East. Vol 28, Number 2, 2008, Abstract & Pp 260 – 272,

ممکن هیچ اثر ادبی دیگری از لحاظ نظم نثر به حد یک داستانِ خانم سپوژمی زریاب بیان کننده مصایب مردم افغانستان نباشد که در زمان حکومت متجاوزین شوروی و همکاران داخلی شان به نشر رسیده است.^{۱، ۲}

دشت قایل اثری است هماسی و تاریخی که از اوضاع افغانستان در دهه ی ۶۰ میباید.

دشت قایل داستان کوتاه است که خانم سپوژمی زریاب در آن از شجاعت مردم خود در عین تلخی و سختی روزگار در هنگام مقابله با متجاوزین روس نوشته شده است.

زمان در داستان دشت قایل به دهه ی ۶۰ هـ ش وقتی که نیروهای مهاجم شوروی به سرزمین افغانستان پا نهاد، بر میگردد.

علاوه بر این با خواندن داستان دشت قایل خواننده با اوضاع تاریخی و واقعات تاریخی که در آن زمان اتفاق افتاده بود نیز آشنایی پیدا میکند.

^۱ دشت قایل داستان افغانستانی با کوه های بلند و تسخیر نابذیر، خبرگزاری تصنیم، انتشارات سبیده باوران

دستایی شد ۲۰۱۵/۵/۷، <http://www.tasnimnews.com/Home/Single/594390>

^۲ سمندر، سپوژمی، مهتاب، آسمان بی ستاره، دید گذرا به داستانهای سپوژمی زریاب

<http://muqawmat.blogfa.com/post-56.aspx>

یکی از ویژگی های خانم سپوژمی زریاب در روش نویسندگی، حفظ طبیعت ملی گرایانه وی در قالب جملات و واژه های حماسی آن میباشد. که در لا به لای داستان هایش دیده و احساس میشود.

بانو سپوژمی زریاب در این نوع داستان های خود افغانستان را یک سرزمین تسخیر ناپذیر با کوه های بلند میخواند.^{۱، ۲، ۳}

به گفته نویسنده افغان، خالد نویسا، داستان دشت قابیل بازتاب دهنده ی اوضاع تلخ افغانستان میباشد. در داستان حاضر سپوژمی زریاب یک داستان نویس جدی سال های جنگ و تسلط روسیه بر افغانستان است.

به همین خاطر در داستان های وی جنگ و تسلط نظامی روسیه بر افغانستان به شکل واضح دیده میشود که در آن روایت از درد، تاریکی ها و بربادی ها از جمله مفاهیم است که باید به آن فکر کرد. در داستان دشت قابیل تاریخ با روایت، یک جا قدم میزند لیکن نباید چنین حدث زد که

روایت لگد های ارتش سرخ بر تن رنجور افغانستان، انتشارات سپیده باوران، اخبار امروز وطن، کدخبر 1393/0/4 00.00

دستیابی شد <http://www.vatanemrooz.ir/Newspaper/BlockPrint/130755,2015/6/8>

دشت قابیل، داستان افغانستانی با کوه های بلند و تسخیر ناپذیر، ۳ اخبار فارس، ۱۳۹۳/۱۰/۱۰

دستیابی شد <http://af.farsnews.com/culture/news/13931003000123,2015/6/9>

دشت قابیل به روایت نویسنده افغانی نشر میشود، خبر ۱۳۹۳-۹/۱۷

دستیابی شد <http://nayabnews.com/fa/News/%D9>، ۲۰۱۵/۶/۱۹

سپوژمی زریاب تاریخ نویس است بلکه به یقین میتوان گفت که آن یک تاریخ نویس است که بر خورد نمودن با تاریخ برای وی یک روحیه ی نگران کننده دارد.^۱

از دیگر آثار اش، داستان در کشور دیگر است که نویسنده آن سپوژمی زریاب است. ناشر آن سپیده باوران، زبان کتاب فارسی و تعداد صفحه های آن به یکصد و نود و دو برگه میرسد، که سال انتشار آن ۱۳۹۳ خورشیدی بوده و در مشهد ایران مرتبه دیگر به چاپ رسیده است با واژه های ویژه فارسی دری. به عنوان معرفی کتاب ادبیات داستان های خارجی. داستان در کشور دیگر زندگی دانشجویی را روایت میکند که برای ادامه ی درس عازم فرانسه شده و هنگامی که مشغول درس خواندن است با حوادث و اتفاقات رو به رو میشود که این تفاوت ها زیادتز میان فرهنگ غرب و شرق است. که بیشتر با نحو مشکلات مهاجران افغانی در کشور های دیگر میباشد که بسیار زیبا روایت شده است. یکی از نویسنده مشهور افغان به نام لطیف ناظمی در مقدمه این کتاب در باره خصوصیات داستان کوتاه در کشور دیگر چنین گفته است، که در کشور دیگر، داستانی است در مورد دو جامعه با قیافه و شکل کاملاً مختلف. جامعه ی که با تمام ارزش های جدی اش درمانده و فقیر، با همه صمیمیت شرقی اش، با همه صداقت های روستایی اش، با قدرت و از خود بیگانه گی هایش سرنوشت مردم های را میخوانیم که با صدق و صفا زندگی میکنند و از بین میروند. در این

خالد نویسا، تنها صدایت است که باید قربانی اش کنی، مکس به مجموعه دشت قاییل از سپوژمی زریاب، آلیزابت کالیر، شاعر سویدنی

<http://www.kabulnath.de/Schankar%20Dara/Minare%20Chakari//khaled%20Nawesa/Dashat%20e%20Qa>
دستیابی شد ۲۰۱۵/۹/۱۵ ۰۱۱:۱۱:۱۱

سرگذشت آن نوع اشخاصی که تنها رها شده اند، داستان فامیل های که با هم یکجا زندگی به سر میبردند و حالا از هم جدا زندگی میکنند، فامیل های که صمیمیت و عشق بنیاد هستی آنان را ساخته و در اخیر فامیل های که در گوشه ی تنهایی به شکل دردناکی میکوشند و اخیراً فرسوده میشوند. اشخاص داستان یک پیر زن، یک آدم شرقی و یک جوان شرقی هستند که داستان را روایت میکنند و میسازند. در این داستان نویسنده با دید شرقی به غرب نگاه می افکند به همین لحاظ او هم از اشخاص و آدم های مرکزی داستان اش نفرت دارد، و هم دوست شان دارند. او شخصی است که بسیار مهربان فکر میکند و از همین سبب بعضی اوقات در همکاری هایش از مفاهیم کلی انسانی و انسان گرایی به شکل عالی سود میبرند از، ژرار، روایت میکند که به دوست خود، پاسکال، خیانت کرد و این خیانت راه زندگی پاسکال را واژگون کرده است. او تحصیل خود را رها میکند و معتاد به مواد مخدر میشود و در اخیر در کشور دیگر کشته و از بین میرود. نویسنده داستان خیانت و گناه این را به سر جامعه نمی اندازد بلکه به تاریخ دست میزند و نشان می دهد که همیشه شخص در پی کمین و دنبال شخص دیگر بوده است. با آن هم این شهر سرزمین ترس و تشویش است. فساد همیشه جاویدان است. جامعه ی که به گفته اجنبی بزرگ ترین غم و تحقیر را به سر خود بار کرده است و انسان شرقی در این شهر فاصله ی غربی، بیگانه بودنش را در میان دیگر اشخاص احساس میکند. داستان را که میخوانیم طوری روایت شده است که انسان شرقی خود

را مثل یک درخت تصور می کند که با ریشه از زمین کنده شده و بر زمین دیگر شانه شده است که با آن سازگاری ندارد. و این درختِ غمگین در سرزمین های دیگر زندگیِ غم انگیز دارد .

موقعی که بهشت گم شده را میابد در آن نفس به راحتی می کشد.

آسمان آبی چشمان اش را روشنایی میبخشد و در بهشتی که آن را دو باره یافته است زندگی را می یابد و مرگ و فاصله ها را نگاه می کند.

داستان در کشور دیگر مقایسه میان سه حادثه ی بزرگ در جریان تاریخ و جغرافیای هم نوع، میان برداشت ها، عمل و کشف عکس العمل ها در گوشه ی زمان و مکان است.

سپوژمی زریاب قصه ی خود را از کشورِ فرانسه شروع می کند و آن را تا ، اوتیلوشیکسپیر ، میرد و دوباره آن را تا وادی ولایت لوگر افغانستان می آبد.

سپوژمی زریاب در داستانِ کشورِ دیگر برقرار نگذاشتن رابطه ی دختر و پسر جوانی را باز گو میکند که عاشق یکدیگر شده اند و در کشور فرانسه با هم همسایه هستند روایت میکند. داستانِ کشورِ دیگر طوری روایت شده است که یک روز پسر جوان کلیدبندی را که به دخترِ روزی تحفه داده بود در دستِ یک شخصی دیگری می بیند، پسر جوان

چنین تصور می کند که میان دختر و شخصی که کلید بند را در دستش دیده است؛ کدام رابطه وجود دارد.

دختری را که دوست دارد به آن بدگمان میشود.

خانم سپوژمی زریاب واقع این داستان را به داستان اوتیلوشیکسپیر که با هم خیلی شباهت های از نظر سناریو دارد باهم یکجا میکند که باعث مرگ معشوقه اش میشود. همین طور داستان خانم سپوژمی زریاب در چهاربیتی تمام میشود که در خوردسالی در لوگر در محفل عروسی شنیده بود. در این داستان خانم سپوژمی زریاب از ارتباط میان اندیشه ها و باور های انسان در کشور های مختلف به خوبی به در شده و نشان داد که با دریافت همچون فرهنگ های گوناگون میان کشورها میتوان فرهنگ جهانی را پی ریزی کرد.^۱

از جمله آثار دیگر سپوژمی زریاب داستان کوتاه داستان رستم ها و سهراب ها است که به احتمال قوی در آغاز سالهای دهه ی ۶۰ هجری شمسی نوشته شده است که در آن از درد و مصیبت هزاران مادر درد دیده را بیان کرده است. افر آسیاب و کیکاوس ها، یک مدت

سپوژمی زریاب، ۱۳۹۳، در کشور دیگر، معرفی کتاب ادبیات داستان های خارجی، چاپ اول، مشهد ایران، سپیده باوران

[http://www.iketab.com/books.php?Module=SMMPBbooks\\$SM:Mop=BookDB\\$SSM-CMD=\\$BookID=۱۰۰۰۹۱](http://www.iketab.com/books.php?Module=SMMPBbooks$SM:Mop=BookDB$SSM-CMD=$BookID=۱۰۰۰۹۱)، دستیابی شد ۲۰۱۵/۷/۱

یسران شان را سهراب ساختند و شوهر های شان را رستم که یک دیگر را کشتند و به قتل رساندند.

گمان میرود که این داستان پنج سال قبل از مصالحه ملی بوده که دولت به فرمان مسکو آنرا اعلان کرد.

از جمله ابتکار کار سپوژمی زریاب در این داستان این است که این داستان محدودیت زمانی و مکانی ندارد. و عطر ریخته بر تاریخ است.

سپوژمی زریاب در این داستان به تهمینه، خانم سمنگانی که در قلب تاریخ خفته است فریاد میزند.

در این داستان تهمینه چنین بانگ میزند که تا چه وقت باید سهراب های ما شهید شوند و رستم های ما قاتل باشند و میگوید که تا زمانی که کیکاوس ها و افر آسیاب ها زنده هستند سهراب های ما باید شهید شوند و رستم های ما باید قاتل باشند که این داستان بیان کننده نوع جنگ در افغانستان میباشد.

از جمله اثر دیگر سپوژمی زریاب، داستان چین سیاه رنگ است که او از ظلم های اجتماعی که زن جامعه ی ما گرفتار است بحث می کند. این داستان از ذهنیت مسلط مرد

سالاری بالای زن جامعه افغانستان را نمایش داده است که در آن تباهی زن را در جامعه ی عقب مانده و مرد سالاری میبینیم. در داستان چین سیاه روایت از خانمی است که بی در پی دختر به دنیا آورده لیکن شوهر آن بالای آن ظلم میکند که چرا پسر به دنیا نمی آورد و زندگی خانم خود را تلخ ساخته آنرا شکنجه کرده و فحش می دهد. در این جا ما به دو مسایل روابط خانوادگی و اجتماعی زن و مرد بر میخوریم که از یک طرف زن را نشان می دهد که به واسطه ی شوهر اش به ملامت گرفته شده است که چرا پسر نمی آورد و ناتوان است و دیگر برتری پسر بر دختر را نشان می دهد که شوهر، زن خود را ملامت می کند. در صورت دیگر جامعه ی که از سطح بلند تعلیم و تربیه برخوردار بوده و نظام مرد سالاری شکسته باشد هیچ پسر بر دختر از امتیاز زیاد برخوردار نبوده و زن را همانقدر ناتوان و نادان تصور نمی کنند. و ادعای بی مورد مرد که در گردن زن خود می گذارد که چرا پسر به دنیا نمی آورد و این نقص و کوتاهی زن است را بی بنیاد فکر می کند. سپوژمی زریاب بالای همین مورد صحبت کرده که این داستان در اخیر به خودکشی زن می انجامد.

اثر دیگر سپوژمی زریاب، داستان کوتاه، سطل های آب و خریطه های ارزن است. که در سال دوازده سنبله ۱۳۶۳ خورشیدی به وسیله سپوژمی زریاب به نشر رسیده است. این

داستان کوتاه از مصایب روزگار و دوران جنگ در افغانستان صحبت به عمل آمده است. مادران که فامیل های عزیزان شان را در جنگ از دست داده اند، روایت می کند که هر روز چهارشنبه مادران شهیدان به قبرستان در تپه مرنجان کابل که همه شهیدان در آنجا دفن هستند رفته، قبر عزیزان شانرا آب پاشی میکنند و برای پرندگان غذا میریزند. از اثر دیگر خانم سپوژمی زریاب داستان موزه ها در هذیان است که در سال ۱۳۶۶ خ به وسیله سپوژمی زریاب نوشته شده است. در این داستان کوتاه او یورش و تعرض قوای عسکری شوروی را بازگو می کند که به وسیله تانک ها داخل روستا ها آمده اند و فاجعه را برپا کرده اند که باعث از بین رفتن طبیعت، انسان و حیوان بی گناه شده است. همچنان قصه یک دختر جوان که از شهر برای انگور چینی به روستا رفته بود سر اش زخم برداشته، هیجانی است و به اینطرف و آنطرف کشور خود نگاه می کند که به وسیله جنگ و هجوم قوای شوروی ها، دست ها، پاها و سرها به تاک های انگور آویزان شده اند. این داستان کوتاه نشانه ی از لگد مال کردن حریم یک کشور به وسیله ی کشور دیگر می باشد که بیان کننده ی جنگ افغانستان توسط این داستان می باشد.^۱

مایکل هاورد جان کیگن

در این اثر تحقیقی، آثار سپوژمی زریاب از منظره پدیده جنگ مورد بررسی قرار دادم که در مورد وقوع جنگ ها و تاثیرات آن بالای فرهنگ ادبیات جامعه نظرات مختلف وجود دارد و نظریه پردازان علوم اجتماعی و ادبیات با توجه به تاثیرات که جنگ بر آن ادبیات دارد مورد ارزیابی قرار میدهند. در خصوص برای فهم بهتر جنگ و تاثیرات آن بالای جامعه ما اینجا نظر جان کیگن که یک تاریخ نویس و شخصیت بین المللی، نویسنده و خطیب در امور نظامی بود و کلاس ویتزیان را به اختصار معرفی میکنیم تا نظریات آنها در این باب و اهمیت آن در مطالعات ادبی فهمیده شود. مایکل هاورد جان کیگن در سال ۱۹۳۴ میلادی تولد شد. مایکل هاورد جان کیگن پسر یک شخص تفتیش کننده ی مدرسه نظامی بود. او نویسنده ی بود که در ایام زندگی اش آثار اش یکی از پر فروش ترین آثار به شمار می آمد. موقعی که خورده سال بود او جنگ را بالای هموطنان و فامیل خود تجربه کرد. پدر مایکل هاورد جان کیگن خدمت سربازی را در جنگ اول جهانی انجام میداد. همین که جنگ دوم جهانی اختتام یافت جان کیگن به کارهای غیر نظامی از جمله خدمت برای کودکان برطانیوی که در جنگ دوم جهانی به اثر جرمن ها آسیب پذیر شده بودند انجام داد.

به علم تاریخ، تاریخ نگاری و داستان نویسی از زمان جنگ دوم جهانی علاقه پیدا کرد و او ایام تلخ و خون بار جنگ دوم جهانی را در برطانیه سپری کرد. بعدها اکادمی ارتش خانواده شاهی از جان کیگن تقاضای تدریس و خدمت در بخش تاریخ ارتش را کرد که او به بسیار خوبی و بدون شک وبدون تردید به کار تدریس خود ادامه داد که تا سال ۱۹۸۶ میلادی دست مزد خوبی برایش میدادند.

این فرست و دست مزد خوب باعث شد که جان کیگن تحقیقات مستقل خود را در رابطه به علوم تاریخ انجام بدهد. او مونوگراف ها و مقالات و کتاب های بیشماری از خود به یادگار ماند. دهه ی اول آموزگاری جان کیگن در آن زمان بسیار از اهمیت ویژه ی برخوردار بود .

او در ۲۳ ساله گی از دانش گاه آکسفورد لندن ، مدرک دانشگاهی خود را اخذ کرد. و در ۲۴ ساله گی با خانم سوسن انکبرگ ازدواج کرد.

خانم و اولاد هایش از جمله لوس، و تام هنت همچنان در روزنامه نگاری به حیث نویسنده کار شان را ادامه میدادند.

جان کیگن بعد در سفارت امریکا در لندن من - حیث مأمور خدمت کرد.

بعد ها روز نامه نگار شد که از طرف دوست اش گماشته شده بود، کار روزنامه نگاری را به بسیار وجه احسن انجام داد و تا اخیر عمر خود به همین کار ادامه داد.

با وجود که جان کیگن هیچ وقت در جنگ حضور نداشت و هیچ موقع لباس نظامی را بر تن خود نکرده بود، لیکن تحت تغییرات روزنامه در داستان هایش جریانات و حوادث جنگ را بسیار واضح نوشت، که سخنان و داستان هایش باعث تائید بیشماری از مردم گردید. او نه تنها در زد و خورد های نظامی استفاده از ماشین آلات را برای توفیق یافتن بیشتر بسیار مفید دانست، بلکه سعی و تلاش بیشتر خود را در پیشبرد و ترقی ماشین آلات برای برقراری صلح و ثبات جهانی هم مؤثر دانست.

جان کیگن موقع که جنگ دوم جهانی جریان داشت به مرض سل استخوان گرفتار شد و الی اخیر عمر خود حرکت کرده نمی توانست مدتی که جان کیگن را قبلاً برای مجادله و دفاع از کشور اش در ایام جنگ دوم جهانی گماشته بودند به وسیله ارتش بازداشت شد لیکن کدام روند و تردیدی برخلاف او به عمل نیامد. جان کیگن در ۱۲ آگست سال ۲۰۱۲ میلادی در خانه شخصی خود کلمتن بریتانیا وفات نمود. از جمله کتاب و آثار جان کیگن، **The Face Of Battle**، یعنی چهره ی زد و خورد ۱۹۷۴ میلادی به شکل بسیار واضح از جنگ های بعدی مانند جنگ بوسنیا و عراق کوسوا و سیریا و جنگ های امریکای شمالی و مرکزی نوشت. در این از جنگ های مرکز

اروپا شمالی از قرن ۱۰ یادآوری کرده است. همچنان از ارتش اسکندر مقدونی، و آشوب های که در آسیای جنوب شرقی، از نا به سامانی های مسلمانان خاور میانه امروزی، که سابقه جنگ و مهاره را بسیار به شکل واضح و دقیق بررسی کرده بودند و فعال بودند تمام جناح ها را در این برتری داد. و آینده های بسیار نزدیک را که جنگ های اتمی ممکن خواهد بود بسیار مخاطره انگیز گفت و از حاکمان کشور برای مدیریت بهتر و بهتری کشور سالاری به مشغولیت بهتر ساختن اوضاع کشور شان اسرار کرد تا در رابطه به امور کشور شان تلاش و سعی بیشتر نمایند و جهان را از ویران شدن محفوظ نگهدارند. از جمله دیگر آثار جان کیگن کتاب،

Who was Who? در ۱۹۷۰ م که که بود در ۱۹۷۰ میلادی است

Ballantine. بالانتاین، ارتش آشپالت **The Ashpalth Soldier, NY, SS**

دیگر آثار اش نقاب فرمان ۱۹۷۰ **The Mask of Command**

دیگر آثارش با همان اسم بالا در جنگ دوم جهانی بوده **The Mask of Command**.

نقاب فرمان ۱۹۷۸.

The Price of Admiralty ۱۹۸۸ بهای دریاسالاری

The Illustrated Face of Battle ۱۹۸۸ چهره توضیح داده شده جنگ.

۱۹۹۰ The Second World War جنگ دوم جهانی،

۱۹۹۳ A HISTORY OF WARFARE تاریخ مهاربه

۱۹۹۶ War and our World , Pimlico, جنگ و جهان ما

۱۹۹۶ Warpaths مسیر جنگ

۱۹۹۸ The Reith Lectures, بیانات ریت

۱۹۸۸ The First World War جنگ اول جهانی

۱۹۹۹, Viking Press The Book of War کتاب جنگ وایکنگ پرس

۲۰۰۲ Winstoin Churhill, ونستون چرچیل

۲۰۰۴ The Iraq War, جنگ عراق

۲۰۰۶, Collins Atlas of World War II, تقطیع جنگ دوم جهانی

۲۰۰۹ Huthinson, ISBN ۰-۰۰-۷۲۱۴۶۵-۰ The American Civil War جنگ

مردمی امریکا، هتچینسون.

کلاس ویتزیان از جمله مخالفان افکار جان کیگن بود. او میگفت، که زد و خورد در وجود خود،

تحمیل سیاست در یک کشور میباید.

لاکن جان کیگن میگفت این زد و خورد های امروزی از چهار هزار سال پیش از میلاد سرچشمه گرفته اند که امروز این برای بهبودی و بدست آوردن رستگاری است.

از بیرحمی های جنگ دوم جهانی یاد آور شده است که این مجادله او بر علیه ظالمان، سخن او را ثبات میدهد و اسرار میورزد که نباید دولت داران برای بدست آوردن اهداف شان به قتل و غارت و کشتار غیر نظامیان دست بزنند مسیر های خوبتر و بهتر دیگر را که غیر نظامیان بیشتر کشته نشوند امتنا ورزد و باید برای حل مسئله تلاش کنند.

و کلاسیویتزیان Clausewitzian یکی از مخالفان افکار جان کیگن بود که میگفت زد و خورد، در وجود خویش تحمیل سیاست در یک کشور میباید، اما جان کیگن میگفت این زد و خورد های امروزی از چهار هزار سال قبل از میلاد سرچشمه گرفتند که امروز همچنان برای بهبود و بدست آوردن رفاه است و از خلال بیرحمی های جنگ دوم جهانی یاد کرده، و با مجادله علیه ظالمان، سخن خویش را اثبات میبخشد، و اسرار میکند که نباید دولتمردان برای بدست آوردن اهداف خویش به قتل و کشتار غیرنظامیان دست دراز کنند، راه های بهتر و بهتری دیگر را که از کشتن

¹ Edward Arnold, ۱۹۹۴. John Keegan and the Grand Tradition of Trashing Clausewitz. War in History. <http://www.clausewitz.com/readings/Bassford/Keegan/index.htm>.retrieved Jan-۱۲-۲۰۱۴.

غیر نظامیان امتنا ورزد باید تلاش کنند^۱، که جنگ دوم جهانی و سرد هردو به کشتار غیر نظامیان دست زدند ولی به اهداف شان نرسیدند و به شکست مواجه شدند.

با در نظر داشت ۱۹۹۳ *A History of Warfare*، جنگ ارتقاجویی یک قوم یک اردو بر اردوی نظامی دیگر است، و نظر جان کیگن صلح را تلاش میکند، ولی از خلال روحیه زد و خورد بر کشتار غیر نظامیان از طرف دوچلند جنگ را ترجیح داده و بعد از جنگ دوم جهانی به شکوفایی اروپا دست به کار شده اند. و از کشتار های جنگ دوم جهانی بطور پندی که ثبات کشور را به دست آورده باشند؛ صلح و راه های بهتری را که هر چند از درگیری اجتناب شده باشد ترجیح داده است.^{۲، ۳}

^۱ David Binder, ۲۰۱۲. John Keegan, Historian Who Put a Face on War, Dies at ۷۸. New York. The New York Times. http://www.nytimes.com/2012/08/02/books/sir-john-keegan-historian-who-put-a-face-on-war-dies-at-78.html?pagewanted=all&_r=0. retrieved Dec-۲۹-۱۴.

^۲ Edward Arnold, ۱۹۹۴. John Keegan and the Grand Tradition of Trashing Clausewitz. War in History. <http://www.clausewitz.com/readings/Bassford/Keegan/index.htm>. retrieved Jan-۱۲-۲۰۱۴.

^۳ David Binder, ۲۰۱۲. John Keegan, Historian Who Put a Face on War, Dies at ۷۸. New York. The New York Times. http://www.nytimes.com/2012/08/02/books/sir-john-keegan-historian-who-put-a-face-on-war-dies-at-78.html?pagewanted=all&_r=0. retrieved Dec-۲۹-۱۴.

کودتای ثور ۱۳۵۷ خورشیدی

دوره ترکی

مطالعه و ارزیابی اوضاع سیاسی اقتصادی و اجتماعی افغانستانِ جنگزده در این نوشتار مختصر نمی گنجد؛ لیکن نگرشی کوتاه بر این اوضاع بغرنج و پیچیده کشور خالی از لطف و فایده نخواهد بود. برای گسترش موضوع، بحث را در سه دوره آتی پیگیری می کنم، اول، دوره ترکی و امین، دوم: دوره بیرک کارمل، که با یورش نظامی روسها به مهن ما آغاز شد، و سوم دوره دکتور نجیب، که با رویکار آمدن گرباچف شروع شد و همراه با اصلاحات بنیادین در روسیه فراز و نشیبهایی را پیمود. دوره ترکی و حفیظ الله امین، ۷ ثور ۱۳۵۷ - با کودتای ثور آغاز شد و راه برای گسترش قدرت سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی روسیه / شوروی، که مقدمات آن طی دهه های پیش چیده شده بود هموار گردید، به اثر فاجعه ی هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی که توسط ارتش سرخ در افغانستان عملی شد، پرچمی ها و خلقی ها به قدرت رسیدند. ترکی و دستگاه او از همان آغاز، تجاوزات عملی خود را بر خلاف دین اسلام آغاز کرده و بسیاری از روحانیون و علما را به جرم این که مسلمان بودند به زندان انداخته و بعداً به شهادت رسانده علاوتاً به شکنجه و شهادت متحذین

۱۳۵۷-۱۹۷۹

تحریک اسلامی افغانستان بر آمده و بی نهایت وحشیانه و بی رحمانه عمل کردند.

در این دوره تاراج گری، بیرحمی ها به نوع بود که هیچ کس احساس مسئولیت نمی کرد. دکاندار، مأمور دولت، کارگر، و سقاء هیچ کدام از اینها به امن زندگی نمیکردند. اوضاع طوری بود که به هر که میرسیدند میزدند و میبستند و میکشتند. ترس و رعب در بسیار مدت کم همه جا را فرا گرفته بود طوری که کابوس نیستی و مرگ بر فضای هوای کشور سایه افکنده بود.

در همه جا نیزه در دست و صوت و وحشت در زیر بغل به نظر میرسید و اگر از قد و قامت کسی در نگاه شان خوش نمی خورد آنان را گرفتار کرده و شهید می کردند.

به همین شکل چندین سرای ها و عمارت همه برای نگهداشت و شکنجه محبوسین گماشته شده بود و هر شب تا سحر اشخاص بی گناه به جرم مسلمان بودن و داشتن احساس وطن - دوستی و آزادی - خواهی که به وسیله رژیم آن وقت در آنجا گرفتار و نگه داری میشدند. وابسته گان و فامیل های شان سال ها از آن ها بی خبر مانده و حتی بسیاری از افراد به اثر شکنجه و تحدید و عذاب جان های شان را از دست می دادند. زندان پل - چرخی هر شب شاهد از بین رفتن شماری از مسلمانان بی گناه به شمار می رفت که محبوسین آنان را به چشم خود نگاه میکردند و هر شب تعداد بی شماری از آنان در آن جا آورده میشدند و هرگز دوباره زنده بر نمی گشتند لکن با این همه ظلم آن ها هرگز نتوانستند که روح قهر آمیز و انتقام جوی مردم مسلمان افغانستان را تحت

تأثیر و سلطه ی خود قرار بدهند. در نتیجه بر علیه آنان مردم با شهامت و آزادی خواه همراه با جنبش تحریک اسلامی که قبلاً در زمان حکومت ظاهر شاه به وجود آمده بود با سایر دسته های مردم مسلمان افغانستان جهاد مصلحانه را در برابر نظام کمونستی حکومت، آغاز نموده بر علیه آنان قیام کردند. ترکی به کمک و فرمان دوست های خود بر علیه جهاد و قیام مردم مسلمان افغانستان از تشدد کار گرفته و بسیاری از اشخاص بی پناه و بیگناه مسلمان را آشیانه های شان را تخریب نموده و آنان را مجبور به ترک خانه و مسکن شان ساخت. در نتیجه روحیه مقاومت و جهاد مسلمانان افغانستان، نظام ترکی را دچار تزلزل ساخت. در عین حال میان اعضای حزب خلق مخالفت های شدید به وجود آمد و ترکی خواست حفیظ الله امین را به قتل برساند لکن قضیه بر عکس شد و خود اش به وسیله ی حفیظ الله امین از بین رفت در سال ۲۵ سنبله سال ۱۳۵۸ خورشیدی، و این طور حفیظ الله امین بر سر تخت سلطنت نشست.

دوره حکومت حفیظ الله امین

سال ۱۳۵۸ خورشیدی برابر به ۱۹۷۹ میلادی،

هنگام که ترکی به واسطه حفیظ الله امین به قتل رسید اختیارات مملکت را حفیظ الله امین به مدت سی و نیم ماه در دست داشت. حفیظ الله امین لست های ۱۲ نفر از روحانیون و علما، داکتران،

انجیران و صاحب منصبان مسلمان افغانستان را که به وسیله مشوره حفیظ الله امین و ترکی به شهادت رسیده بودند به طور رسمی اعلان کردند که باعث انزجار و نفرت ملت مسلمان ما گردید و تا به حال کشتار های منفی که انجام شده بود تا هنوز معلوم نیست.

لاکن مردم مسلمان افغانستان با وجود ظلم مشقتبار را که تماشا کرده بودند استقامات و حوصله خویش را از دست نداده به جهاد دوامدار خود منافع روس ها را در افغانستان به خطر مواجه ساختند. و حفیظ الله امین دیگر نتوانست به فایده و نفع روس ها کاری را انجام دهد و دچار تزلزل شد. روس ها همچنان از قدرت روز افزون مجاهدین افغانستان به هراس افتاده و برای ضعیف نمودن جهاد اسلامی و به منظور آوردن شخص دیگر به جای حفیظ الله امین و از بین بردن او به یورش که خاصیت شان بود به شکل مستقیم وارد افغانستان شدند.

۳ و ۶ جدی تهاجم مستقیم روس ها در افغانستان

از زمان پادشاهی امان الله خان روس ها همیشه در کمین این بودند و میخواستند که نظریات خود را بالای مردم افغانستان بقبولانند لکن مسلمانان با اتحاد افغانستان همیشه بر علیه آنان به مبارزه و مجاهده خود ادامه داده و آنها را نگذاشتند که به اهداف شان نایل آیند. موقعی که خلقی ها و

پرچمی ها به وسیله کودتای هفت ثور بر قدرت سیاسی رسیدند زمینه برای تهاجم مستقیم روس ها فراهم شد.

با کشته شدن ترکی و به وجود آمدن حفیظ الله امین روس ها در تابستان آن زمان در سال ۱۳۵۸ خورشیدی برابر به ۱۹۷۹ میلادی به این تصمیم رسیدند تا حفیظ الله امین به قتل رسیده و به عوض آن ببرک کار - مل بر سر تخت شانندند. لکن بعداً که درک کردند که این عمل نمیتواند مشکل آنان را حل نماید مردم هم آرام نمی شینند فلذا طبق برنامه های پیش و حساب شده از موقع استفاده نموده و طرح اشغال افغانستان را آغاز کردند.

در شروع دسامبر سال ۱۹۷۹ م حمل و نقل اسلحه و مهمات قشون سرخ آغاز گردید و قطعات گوناگون قشون سرخ در آنطرف دریای آمو قرار گرفتند.

از جمله مارشال های اتحاد جماهیر شوروی آنزمان نقشه ها و طرح های هجوم شان را بر افغانستان ارزیابی کردند و کار شناسان و متخصصین اتحاد جماهیر شوروی آن زمان که قبلاً به افغانستان آمده بودند در حال پذیرایی ترتیبات و فراهم نمودن کار های ابتدایی شان بودند. قبل از از بین رفتن حفیظ الله امین و هجوم نظام پیاده ارتش سرخ به افغانستان میان کابل و تاشکند یک پل هوایی قرار گرفت و شب و روز هوا پیما های شوروی مهمات و افراد نظامی خود را از آن طرف دریای آمو به سوی کابل انتقال میدادند.

بعد از برنامه های هوایی و اكمال فعاليت های شان در افغانستان به تاريخ پنج جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی برابر به ۲۶ سپتمبر سال ۱۹۷۹ میلادی قوای زمینی با زره پوش ها و تانک و مهمات از طرف شمال به سوی کابل حرکت کردند و حین که داخل به کابل شدند جا های مهم و حساس که قبلاً پیش بینی کرده بودند مانند قرغه، قصر دار الامان، ریش خور، قوای زره دار پل چرخی، تپه تاج بیک، و سایر جا ها و نقاط سوق الجیشی را تحت محاصره خود گرفتند . شوروی ها که مدت ها قبل یک ماه بعد از قتل ترکی نابودی حفیظ الله امین را پیش بینی کرده بودند، بعد از قتل حفیظ الله امین شخص دیگر به نام بیرک کار مل را که به شوروی بود بالای تانک ساعت دو نیم شب داخل کابل نمودند. روز جمعه شش جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی برابر به ۲۷ سپتمبر سال ۱۹۷۹ میلادی موقع که زمان قیود شب گردی به اختتام رسید و مردم از خانه های شان بیرون آمده بودند در همه جا خیابان ها و کوچه ها به جز نظامیان روسی، تانک دیگر چیز به چشم نمی خورد و شام همان روز آواز ضبط شده به وسیله بیرک کار مل از رادیو کابل به نشر رسید. از قتل و خرابی اوضاع منطقه و غارت گری گذشته به حفیظ الله امین یاد کرد و گفت که بعد از این هیچ نوع اعمال غیر انسانی که به وسیله آنها قبلاً صورت گرفته بود دیگر هیچ اثری از آنها باقی نخواهد ماند و یک هفته بعد به وسیله نمایندگان سفارت شوروی در کابل دروازه زندان پلچرخی به وسیله آنها باز شد و بسیاری از محبوسین از زندان رها شدند و یک تعداد مسلمانان که زنده بودند و حکومت آن زمان از

آنان خطر احساس میکرد به بهانه و هیله آنان را به شهادت رسانده بودند به حفیظ الله امین نسبت دادند. دیری سپری نشد که زندان پل چرخی دوباره از مردم بی گناه پر شد .

ببرک کار مل و مسکو کوشش نمودند تا دوری ها و تضاد ها را که میان حذب خلق و پرچم ایجاد شده بود ، دور ساخته آنان را با هم نزدیک کنند. لیکن قضیه بر عکس شد و اختلافات شان بیشتر شده و سعی و کوشش شان به حدر رفت و این طور دوره کوتاه حفیظ الله امین با یورش نظامی قوای ارتش سرخ به افغانستان به پایان رسید و بعد از قتل وی ببرک کارمل رقیب سرسخت او به حمایت نظامی شوروی بر اریکه قدرت تکیه زد. با پیشروی اردوی شوروی به سوی آبهای گرم و منابع انرژی شرق میانه و جنوب آسیا، صفحه جدیدی در تاریخ رقابتهای قطبین حاکم در افغانستان، منطقه و جهان باز شد و موضوع افغانستان جنبه ملی و بین المللی بخود گرفت.

مبارزات متنوع مردمی که نخست بیشتر جنبه خود جوش و پتانسیل محلی و سمتی داشت، حالت عمومی و ملی پیدا کرد و به مرور زمان با حمایت همه جانبه خارجی در شکل و سیمای، جهاد ضد کمونیستی، و ،مبارزه کفر و اسلام، تبدیل گردید و افغانستان به میدان جنگ و کشاکش قطبین حاکم جهانی تبدیل شد.

اوضاع سیاسی افغانستان در عهد ببرک کار مل

بسیار سال های قبل، در کابل مردم افغانستان در جا های مختلف از چهره و سیاست و نقش و نقشه های کار مل و شوروی آگاهی داشتند.

اشغال و هجوم ارتش روسیه به افغانستان و آمدن ببرک کار مل سر قدرت نه تنها راه - حل ها را به وجود نه آورد بل نتوانست که غذب مردم افغانستان را بکاهد و به آنان سر تسلیم بگذارد. بل که وضع افغانستان قبل از همه وخیم و وخیم تر شد و نعره الله اکبر و جهاد سر تا سر افغانستان را فرا گرفته و هجوم و حمله شوروی به مملکت ما چهره ی چال روسیه را بیشتر در مقابل مردم نمایان ساخت .

ببرک کار مل که همه ادعا های اش غلط ثابت شد و جرأت سخنی در مقابل روس ها را نداشت به فغان در آمده بود به فکر این شد، که یگانه راه بیرون رفت از حقایق این است که به وسیله شعار های اش می تواند بالای آن ها پرده بکشد و چندین مرتبه فریاد بلند کرد که همه را نابود خواهد کرد.

لاکن با گذشت زمان استقامت و مقاومت مردم مسلمان افغانستان از قبل بیش تر میشد و چهره ی تزویر ببرک کار مل رسوا تر میگرددید.

ببرک کار مل در نخستین کار اش طرح که به وسیله ی روس ها وضع شده بود از جمله تأسیس یک شبکه ی وسیع جاسوسی به نام جبه پدر وطن بود به عهده خود گرفت تا به وسیله ی این بعضی از افراد سرشناس افغانستان را تحدید نموده به پرده تلویزون آورد و طوری نشان داد که همه افراد مختلف جامعه مسلمان افغانستان از آن و سیاست آن پیروی میکنند و شوروی ها را در افغانستان گرامی می دانند، لیکن قضیه بر عکس شد و بسیاری از مردم مسلمان افغان ستان به گفته های ببرک کار مل گوش نداده کشور خود را ترک کرده و هجرت نمودند. بسیاری از مردم مظلوم که در پرده تلویژن آورده شده بودند با جبهه مساعدت نه نموده و در اخیر چیزی را که ببرک کارمل میخواست آن طور نشد.

بعد از این اقدام که کار مل در مقابل مردم مسلمان افغان ستان نموده بود، تعداد از پسران و دختران جوان را به عناوین مختلف به شوروی فرستاد تا با کلچر و عنعنات آنها آشنائی پیدا کنند. از جمله دیگر کاری که در مقابل ملت مسلمان افغانستان انجام داد، بعد از مدت جوانانی را از خیابان های کشور و مدرسه ها جمع آوری کرد و آنان را بالای تانک نشانده در اختیار شوروی ها قرار داد تا به روس ها یک جا وارد نبرد با مردم مسلمان خود شوند و با آنان جنگ کنند.

طوری که صد ها جوان بی گناه کشته شد

از جمله کار های دیگری که ببرک کار مل در زمان حکومت خود انجام داد در ماه ثور سال ۱۳۶۳ خورشیدی بسیاری از افراد دولتی را در سازمان های حزبی جمعه آوری کرد و نام اش را لویه جرگه گذاشت و مانند قبل از همان شعار های قبلی خود کار گرفته و آن سال را آخرین سال مقاومت کمیونستی در افغانستان خواند.

لاکن با گذشت زمان و پایه داری مسلمانان افغانستان در مقابل این عمل کرد های ببرک کار مل و دوستان روسی اش و نظام او قیام مردمی نموده به مبارزه ی خود ادامه داده و بقای کشور را تثبیت و تضمین کردند.

در ماه اسد سال ۱۳۶۴ خورشیدی همان سال یک اعلامیه از طرف خود به نشر رساند و چنین ادعا کرد که در افغان ستان انتخابات بلد یاتی آغاز میشود لکن هیچ یک از طرح ها او به پایه ی اکمال نرسید. بعدگفت که ۱۳ اعضای کابینه اش را از افرادی که وابسته به حزب کمونست نیست در کابینه ی خود گرفته است و در مورد اصلاحات در امور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور کارهای به عمل آورده است.

لاکن با این همه فریب مردم مسلمان افغانستان مجادله ی خود را در مقابل اشغال گران روسی و دوست های شان رها نه نموده و هر روز به کامیابی و پیروزی خود امید وار بودند.

روس‌ها که شم دلیلی از یورش خود در افغانستان در مقابل جامعه جهانی نداشتند تا نارضایتی مردم افغان‌ستان را در مقابل شان کم کنند بنا بر این ببرک کارمل را از تخت بیرون کرده و در جای آن شخص دیگری را به نام داکتر نجیب‌الله که قبلاً رئیس سازمان جاسوسی خاد بود به جای ببرک کارمل سر قدرت آوردند و موقعی که روس‌ها متوجه خود شدند که دیگر در مقابل مردم مسلمان افغانستان تاب آورده نمی‌توانند لذا به تاریخ ۱۵ فبروری سال ۱۳۸۹ م قوه‌ی عسکری شان را از افغانستان بیرون کرده و از حکومت داکتر نجیب‌الله حمایت خود را اعلام نمودند.

دوره دکتورنجیب، ۱۳۶۵-۱۳۷۱خ

پس از روی کارآمدن دکتورنجیب در بهار ۱۳۶۵ مرحله تازه‌ای در افغانستان آغاز شد که رابطه تنگاتنگی با سیاستهای اصلاحی گرباچف در روسیه شوروی داشت. داکترنجیب در واقع بحیث ممثل پالسی جدید شوروی در افغانستان برگزیده شده.

طوری که تذکر داده شد روسی‌ها به جای ببرک کارمل عضو دیگر گروه پرچم و خلق را به نام داکترنجیب‌الله بر سر تخت نشانند و به بدبختی مردم مسلمان افغانستان افزوده شد.^۱

دولت کابل برای تحقق سیاستهای تطابقی، آشتی با واقعیتهای اقتصادی و اجتماعی جامعه افغانستان از یکطرف به جلب توجه جامعه بین‌المللی از طرف دیگر پیاده‌سازی اصلاحات جدید را سرعت

^۱ الحاج امین‌الله فرزانبار، ۱۳۷۶، تاریخ صنف نهم، امارات اسلامی افغانستان وزارت تعلیم و تربیه ریاست تألیف و ترجمه، ۱۴۲ - ۱۵۸

بخشید و تلاش نمود کشورهای اروپایی و جهان سرمایه دار را به برقراری مجدد روابط اقتصادی و تجارتی تشویق کند و از این ناحیه مقبولیت سیاسی و پشتیبانی اقتصادی به دست آورد. چنانچه در این باب در پلینوم ماه عقرب ۱۳۶۸ کمیته مرکزی حزب آمده است، روابط اقتصادی و تجارتی با کشورهای مختلف دارای نظامهای مختلف سیاسی و اجتماعی توسعه می یابد.

در مورد جلب و جذب سرمایه های ملی، سرمایه های سیال فرار شده از کشور، و سرمایه های خارجی نیز فعالیتهای روی دست گرفته شد. هدف دولت از این سیاست اقتصادی این بود تا ساختار آینده اقتصادی و اجتماعی کشور را بر مبنای اهداف درازمدت خود بازسازی و آنرا با سیاستهای جدید روسیه شوروی هماهنگ سازد.

برای دولت این یک آرزوی محال و هدف پرجنجال بود و دستیابی به آن آسان به نظر نمی رسید. عادی سازی روابط با جهان غرب در راس ایالات متحده امریکا، که به پاکستان رقیب سرسخت افغانستان متکی بود و عربستان سعودی که از مجاهدین حمایت می کرد، هنوز مساعد نبود. پس سیاستگذاران کابل از این پرتاب تیر دوهدف را داشتند؛ نخست اینکه اگر بتوانند لگامدار حرکت اقتصادی و اجتماعی جدید باشند و در غیر این صورت در فضای گشاده امن و دیموکراتیک آینده به زندگی سیاسی و عادی خود، در سایه دولت فردا، ادامه دهند و خود را از تیر انتقامگیریهای

مجاهدین نجات بخشند.

طرحهای اقتصادی دولت نجیب الله نه تنها با پروسه دولتی سازی اوایل کودتای ثور تفاوت داشت،

بلکه از حیث نظری در دوره سلطنت محمد ظاهر و جمهوری داوودخان نیز تا این حد از اقتصاد

بازار آزاد سخن بمیان نیامده بود.

دولت کابل برای گامزنی در مسیر حرکت لنگان لنگان طرحهای متذکره ضرورت به تقویه و گسترش

شهرها داشت. دولت جدید از همان بدو کودتا به رشد شهرها و صنعتی نمودن کشور علاقه نشان می

داد و منافع سیاسی و استراتژیک خود را در آن می دید. واضح بود که طی سالیان جنگ بر شیرازه

زندگی اقتصادی و اجتماعی سنتی و عنعنوی جامعه افغانستان ضربات کاری وارد شده بود و ملیونها

مهاجر با پدیده های زندگی شهری آشنا شده بودند.

وابسته گی و ضرورت افغانستان به کمک های خارجی: یکی از مشکلات عمده مملکت ما

در آن زمان وابستگی آن به کمکهای خارجی بود. که این وابستگی در افغانستان سابقه تاریخی

دارد.^۱

موقع که مناسبات روسیه همراهی افغان ستان در مرتبه اول آغاز شد. روسیه کمک های اقتصادی

^۱ رسول بویان، (۱۳۹۰)، اوضاع اقتصادی و اجتماعی افغانستان پس از کودتای نور ۱۳۵۷، قسمت اول، کابل، نشریه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی

خود را در سال ۱۹۵۵ م بیشتر کرد.^۱ و به تعقیب آن در نیمه قرن ۲۰ یک مرتبه دیگر به نام کمک به همسایه جنوبی خود افغانستان، کمک روسیه یک بار دیگر شروع شد که لویه جرگه سال ۱۹۵۵ م را در افغانستان به تصویب رساندند، به خاطر این که افغانستان از لحاظ دفاعی خود را می خواست قوی تر نماید ضرورت به یک مرجع بود که به آن کمک نظامی نماید. روس ها که منتظر چنین فرصت طلایی بودند و در کمین نشسته بودند و اوضاع را به بسیار جدیت مشاهده می کردند، کمک های اقتصادی و نظامی خود را به افغان ستان نمودند. این کمک های اقتصادی و نظامی روسیه باعث شد که بسیاری از مردم جامعه ما زیر سلطه ی روس ها قرار بگیرند. سردار داود خان هم در روابط خود با روس ها سهل انگاری نمود که همه چیز بعد ها به روی اش بسته شد. روسی ها که از مهارت ویژه که برخوردار بودند توانستند با این کمک های نظامی شان بالای جامعه افغانی نفوذ نمایند و به وسیله ی دست نشاندهگان شان یک کودتا را انجام داده و زمینه ی گسترش شان را در وطن ما مساعد ساختند. حضور نظامی اتحاد جماهیر شوروی سابق مدت ده سال در افغانستان، باعث خسارات بی شمار مالی و جانی به جامعه ی مردم افغانستان به ارمغان گذاشت. همه نهاد های اقتصادی مملکت از بین رفت و یک ضربه شدید از لحاظ جانی مالی فرهنگی و علمی به جامعه ی افغانستان وارد نمود که باعث سیل مهاجرت های مردم ما به سوی کشورهای همسایه از جمله پاکستان و ایران شده با این وسیله باعث به وجود

^۱ دگر جنرال محمد نظیر کبیر سراج (۱۳۸۴ خ)، رویداد های نیمه دوم سده بیستم در افغانستان، چاپ دوم، انتشارات میوند ص ۱۳۳ - ۱۳۴

آمدن احزاب و تنظیم های گوناگون سیاسی شد و کشور های منطقه از این موقع استفاده ی شایان نموده در هر زمینه گسترش نفوذ شان را از هر نگاه و در هر عرصه بالای افغانستان وارد نمودند. اوضاع نا به سامان در کشور و مداخله های کشور های همسایه به ویژه روسیه زمینه را برای نفوذ بنیاد گرائی مساعد ساخته که در نتیجه ی آن مردم جامعه ما دچار مشکلات زیاد شدند^{۱،۲،۳}.

^۱ سرمحقق شاه، محمد مبین ورد، (۱۳۹۱خ) روابط سیاسی و دیپلماتیک افغانستان و روسیه طی سال های ۱۱۰۸هـ - ۱۳۸۱هـ ش (۱۷۲۹ - ۲۰۰۱ م) کابل، اکادمی علوم صصص ۲۵۰ - ۲۵۱

^۲ صبوره، ، خاطره ها و تحلیل ها، تاریخ مختصر افغانستان در نود سال اخیر، مترجم: حامد علمی ۹۰۰ تا ۱۹۹۲، مرکز انتشارات اسلامی، صصص ۱۳۸-۱۴۳

^۳ دکتر علوم تاریخ سرهنگ بیکوف و سرهنگ نیکیتینکو و دیگران، (۱۹۹۹هـ) جنگ در افغانستان، مرکز نشراتی میوند، مترجم: عزیز آریاهر، چاپ اول، گروه از پژوهشگران انستیتوت تاریخ نظامی فدراسیون روسیه، صص ۸۲-۸۵ و صص ۱۳۲-۱۳۴

^۴ فرید رستمی و محسن رضایی، (۱۳۶۶ خ) استراتژی و اصول جهاد در افغانستان، سازمان مجاهدین مستعطفین افغانستان، صص ۱۳ - ۱۴

« باب دوم »

داستان کوتاه دری، سیر داستاننویسی در افغانستان، معرفی
جنگ، ادبیات داستان جنگ در افغانستان و داستان نویسی
در دوران کمونستها

یکی از شاخه های ادبیات داستانی، داستان کوتاه است. در وقایعات داستان کوتاه ثبت لحظه ها و وقایعی کوتاه از حوادثی مانده گار است و قطعی از یک برهه ی خاص را در ذهن ها ثبت می نماید.^۱

به این ترتیب داستان وسیله برای تفریح و سرگرمی است و هر انسان به خواندن داستان های مفرح و مهیج روی می آورد تا غریزه کنج و کا-وش را ارضا کند و اوقات فراغت خود را پر نماید.

ادبیات داستانی از لحاظ فنی به سه دسته تقسیم میشود، قصه، داستان کوتاه و رمان.

داستان کوتاه امروز یکی از پایه های بنیاد ادبیات معاصر محسوب میگردد و با طراحی هماهنگ و منسجم یک حادثه را با شخصیت اندک برای خواننده باز گو میکند. تنها از یک منظر به حوادث نگاه میکند و هر داستان کوتاه نقش بر بنیاد های ذیل میباشد. حادثه شخصیت داستانی، یافت داستان، گزارش، حکایت و محاوره که هر یک به سهم خود نقش بارزی را در روند داستان کوتاه ایفا میکند. سپس داستان کوتاه در نیمه قرن ۱۹ میلادی در روسیه و امریکا متولد شد^۲

^۱ دکتر عنایت الله شریف پور، فاطمه لشکری، ۱۳۸۹، بررسی نقش زنان در چند داستان کوتاه دفاع مقدس، علمی - پژوهشی، کرمان، دانشگاه

شهید باهنر کرمان، دانشکده ادبیات و علوم انسان، بهار، سال اول شماره ی دوم ص ۱ - ۳، ۵.

^۲ حسین حمای زاده، ۱۳۷۸، داستان کوتاه در ادبیات معاصر عرب، تهران، دانشگاه ادبیات زبان های خارجی، ص چکیده.

داستان از همان زمان که هنوز آنگین ترین رنگ برتری اش را از نگهدار ترین حافظه ها به اثبات نرسانده بود، بر زبانهای جاری بود و حتی در بعضی از شهرها و روستا های مشرق زمین، تا الان هم جای امر تقال را می توان به نگاه آورد. در شروع سالهای سده چهاردهم خورشیدی و کمی پیش از آن می توان از داستان معاصر دری نام و نشانی یافت و از آن صحبتی به زبان آورد.^۱

ادبیات داستانی به عنوان هنری تاثیر گذار و شور انگیز با ماهیتی تخیلی تجربه ای جدیدی از زندگی انسانها را به خواننده عرضه می کند.

البته شکی نیست که اصطلاح نوین همواره در تمامی ادوار تاریخی و زمانهای مختلف مطرح بوده و به کار رفته است. در حقیقت نو بودن و، نو آوری لازمه حیات ادبیات خاصه ادبیات داستانی به حساب می آید و در تمامی مقاطع و دوره های مختلف نویسنده ها و شاعر های بسیاری ظهور کرده اند که در زمان خود حرف نو می زدند و در عرصه ادبیات نو آوری کرده اند. همچنان که سعدی و مولوی در زمان خود نو اندیش بوده اند از این رو می توان مدعی بود که ادبیات نو در تمامی دوران وجود داشته است و مختص به دوره خاصی نیست.

برخی به این عقیده استند که داستان می تواند تصور خواننده را نسبت به جهان و واقعیتها آن تغییر دهد. در واقع داستان می تواند به کشف حقایق پردازد، از روی دست حقایق تقلید کند، و حتی حقایق جهان هستی را توجیه کند. بدین ترتیب است که عده ای بر این باورند که میان داستان و

حقیقت همواره پل ارتباطی بسیار قوی و پایداری وجود دارد.

در مجموع می توان گفت داستان نویس به طور کلی هنرمند، چه در زمینه تئاتر و سینما، آهنگ نوازی، چه در نقاشی و شعر با بینش کاملاً منطقی به گفته هنر می نگرد و تمام سعی و کوشش او در این است که واقعیت هر آن نسبتی است و مطلق نمی باشد و به طور کلی خود آگاه یا ناخودآگاه از ابعاد مختلف در گیر واقعیت است. داستان نویسان بزرگی چون جویس، ولف، فاکتر، مارکز، کوندرا و خوان رولف تنها سطح ظاهر را مشاهده نمی کنند^۱ و به آن بهایی نمی دهند و اگر به هسته وجودی و ماهیت عریان واقعیت است، نه تقلید صرف از واقعیت و عکس برداری از آن داستان نویس در اثر هنری خویش به واژه "چرا" اهمیت می دهد، واژه ای که بر لب و ذهن خواننده می آید و داستان نویس به تفکر و همدردی و همکاری خواننده اهمیت می دهد^۱

در داستان نویسی نویسنده باید به موضوعاتی چون طرح داستان را چگونه باید گفت،

تنه داستان، توصیف گفتگو صحنه داستان، بحران و انتظار و اوج داستان توجه داشته باشد. در رابطه

به داستان کوتاه باید گفت، داستان کوتاه قصه نیست، طرح نیست، رمان کوتاه نیست^۱

"مو آم" معتقد است که داستان کوتاه باید چنان چیزی باشد که بتوان آن را در سر میز ناهار یا شام

^۱ محمد ناصر، رهیاب، ۱۳۸۴، سبیده دم داستان نویسی معاصر در افغانستان کابل، ترانه، ۲۰ - ۲۵

برای دوستان تعریف کرد؛ قصه باشد در پیرامون واقعه ای مادی یا معنوی.^۱

طرح رمان، بر خلاف داستان کوتاه، پیچیده و وسیع است و اغلب اوقات متضمن طرحهای فرعی نیز

هست.^{۲۱}

نکات اساسی طرح، طرح داستان، باید رشته ای از وقایع وابسته به هم باشد و به نتیجه معینی

بیوندد. هر یک از این وقایع را بحران داستان می گویند^۱

انتخاب کلمه و رعایت نکات دستوری، از چه چیزها باید اجتناب کرد، در انتخاب کلمات و نگارش

جملات نیز باید از کهنگی و پوسیدگی پرهیز کرد. به کار بردن جملات قالبی و به اصطلاح "کلیشه"

یعنی جملاتی که بارها به کار رفته و لطف و تازگی خود را از دست داده اند. داستان نویس به حسن

تعبیر و نو آوری نیاز دارد. از توضیح واضح باید پرهیز کرد^۱

محیط داستان، توصیف نویسنده، اگر وصف ساده باشد یعنی از زبان نویسنده باشد، باید در به کار

بردن کلمات منتهای صرفه جویی را رعایت کند و سخن به درازا نکشد.^۱

محیط داستان، در انتخاب محیط، نویسنده باید به دو نکته توجه کند. نخست آنکه مناسب داستان

^۱کامله حبیب مهری، ۱۳۶۰، پیروز شدیم، مجله میرمن، جلد سوم / شماره سوم، صص ۲۲ - ۲۳.

باشد، دیگر اینکه نویسنده تازه کار، جاهایی را برای وقوع حوادث داستان خود بر گزیند، که می شناسد.^۱

اوج داستان، اوج داستان باید عالیتین نقطه علاقه و لطف داستان باشد. نتیجه منطقی برای

داستان باشد. به عبارت دیگر، خلاف سلسله حوادث داستان باشد، گیرا و مقنع باشد، تا خواننده به آن نرسیده است آنرا نبیند.

کوتاه و مختصر باشد، در انواع داستان ما می توانیم داستانهای رمزی را نیز در بعضی کتابها

که بیشتر مسائل عرفانی دارند بیابیم. رمز با تمام وسعت مفهوم و معنی خود می تواند معادلی برای واژه "سمبل" در زبانهای اروپایی باشد.^۱ یونگ، ۱۸۷۵-۱۹۶۱، تفاوت میان رمز و علامت یا نشانه را به خوبی توضیح داده است. انسان برای آنچه می خواهد ابراز دارد به گفتن یا نوشتن کلمات مثبت پردازد، زبان او آکنده از سمبلهاست، اما غالبا نشانه ها و صوری را نیز که جنبه توصیفی دقیق ندارد به کار می برند.^۱

اهمیت و مقام داستان، در قرآن کریم در باره مقام والای داستان، از باب تاثیری که در ارشاد

و تربیت و تغیر دادن مردم دارد چنین آمده است. لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الالباب، همانا در قصه گویی آنان برای خردمندان اندرزی نهفته است.،سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

داستان نویسی در افغانستان

با وجود قصه، حکایت و افسانه در ادبیات افغانستان، داستان به گونه‌ای که امروز رواج دارد شکلی نو در ادبیات این کشور است. داستان که مانند هر تولید فرهنگی متأثر از جامعه است برای راه یافتن به ادبیات افغانستان نیازمند زمینه‌های در اجتماع بود. با ورود موسسات تمدنی جدید با جامعه خان سالار افغانستان و پیدایی تغییرهای در اوضاع اقتصادی و اجتماعی این کشور، موسسه‌های اقتصادی جدید و در پی آن نهادهای فرهنگی مانند مدرسه و روزنامه در کشور بنیاد شدند.^۱

داستان پردازی نو افغانستان در مراحل نخست که نشانگر یک مرحله گذرا ادبی بود، سبکی در آمیخته از شیوه‌های نثر روایی کلاسیک فارسی، قصه و افسانه و شیوه‌های نو غربی داشت.^۱ آوردن اشعار، مثلها با بیان نظرنویسنده در میانه داستان، از ویژگیهای روایت‌های کلاسیک فارسی بود که گاه در این داستان‌ها هم دیده میشود. افزون بر این سبک چندگانه، اشتباه‌های تاریخی و اجتماعی نیز به این داستان‌ها راه یافته است.^۲ نخستین مقاله جدید درباره این مقوله بود چنانکه آنرا بیانیه داستان نویسی نو افغانستان بر شمرده‌اند. در دهه دوم سده چهاردهم کوشش‌های فرهنگیان به فعالیت‌های چون برداخت مقرر حق کارمندان دولت در آزای تحقیقات، بنیاد کردن جسد

^۱ حسن انوسه، ۱۳۷۸، دانشنامه ادب فارسی، جلد سوم، بهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۳۸۲ - ۳۸۳.

^۲ مقاله "فن قصه نویسی" نوشته محی الدین انیس، تنها مقاله در باره داستان و رمان، صص ۲۰.

نشریه، تاسیس رادیو کابل، ۱۳۱۹خ و اداره این موسسه های نوبنیاد به دست گروه کوچک روشنفکران و نویسندگان انجامید آثار داستانی این دوره به خوبی نمایانگر یک دوره گزرا در ادبیات و اجتماع بودند و در کنار پیوندشان با ادبیات کهن، زبان و سبکی تازه یافتند. این داستان ها که نشر آن ها^۱ در مطبوعات همین دهه رونق گرفته بود، بیشتر در قالب های بلند و نیمه بلند نوشته میشدند و به مکتب رمانتیسیم و مضامین اجتماعی و عشقی گرایش داشتند.^۲

اولین داستان جهاد اکبر: اولین داستان معاصر افغانستان داستان "جهاد اکبر" است که در سال

۱۲۹۸ خورشیدی مصادف با کسب استقلال افغانستان در چند شماره مجله "معرف معارف" به شکل دنباله دار و بدون نام نویسنده به چاپ رسید و تا سال ۱۳۰۰ ادامه یافت.^۳

نویسنده "جهاد اکبر" مولوی محمد حسین پنجابی، مدیر مجله "معرف معارف" است. داستان واژه "جهاد اکبر" آمیزه از تخیل و تاریخ است و به نبرد و جهاد مردم افغانستان بر ضد انگلیس میپردازد. مولوی محمد حسین پنجابی نیز چنان به اسلوب حکایتهای قدیم در نثرش از مثل ها و ضرب المثلا، آیات و احادیث استفاده میکند.^۴

^۱ کامله حبیب مهری، ۳۶۰، بیروز شدیم، مجله میرمن، جلد سوم / شماره سوم، صص ۴.

همان، صص ۲۵

^۲ حمیرا حمیدی، ۳۴۰، تبه های سبز مجله میرمن، جلد نهم / شماره دوازدهم، صص ۸.

دومین داستان، تصویر عبرت: دومین داستان معاصر افغانستان "تصویر عبرت یا بی بی

خوری جان" نوشته سردار محمد عبدالقادر خان افندی است. افندی رمان تصویر عبرت را که در

سال ۱۲۹۸ هـ ش نوشته بود، در سال ۱۳۰۱ خورشیدی در مدارس هند در ۹۲ صفحه جیبی چاپ

کرد. افندی در دیباچه‌ی رمانش پیرامون خوی و خصال و رسم و آداب و سنن مردم افغانستان و

دید آنان نسبت به زن پرداخته و از حق زنان دفاع و خرافه‌های رایج در بین مردم را نکوهش کرده

است. "تصویر عبرت" بیشتر پیرامون عادات و خوی و خصال بی بی خوری جان و نوع زندگی و

خرافه‌های آن زنان کابل می‌چرخد این داستان مهمترین اثر دوره اول داستان نویسی افغانستان به

شمار می‌رود. زبان روایت درمان تصویر عبرت کاملا ادبی و آمیخته با کلمات قصار، آیات، عبارات

عربی و اشعار است، اما زبان گفت و گوها ساده و به صورت گفتاری و شکسته نوشته شده و کارکرد

داستانی یافته است. افندی زبان مردم کابل را آنقدر ماهرانه وارد داستانش کرده که با بررسی آن

میتوان تکیه کلام‌ها و نحوه‌ی گویش مردم آن روزگار را شناخت.^۱

سومین داستان، مکالمات روحانی در خصوص حیات افغانی: سومین داستان

معاصر افغانستان، داستان "مکالمات روحانی در خصوص حیات حقیقی یا ارتقای ملی" ۱۳۰۲ خ

^۱ سوسن ۳۴۳، قربانی دریاچه، مجله میرمن، جلد دوم / شماره سوم، صص ۴.

است که به قلم سلطان محمد در شماره های ۲۶ تا ۳۰ سال چهارم امان افغان چاپ شده است. نام این داستان واره را ناصر رهیاب به شکل "مکالمات روحانی در خصوص حیات افغانی" ضبط کرده، ولی سه منتقد دیگر رهنورد زریاب، علی اوحدی و لطیف ناظمی به شکل "مکالمات روحانی در خصوص حیات حقیقی" آورده اند.

چهارمین داستان، ندای طلبه ی معارف یا حقوق ملت: چهارمین داستان معاصر

افغانستان "ندای طلبه ی معارف یا حقوق ملت" ۱۳۰۲ هـ ش است. که با امضای م.ن، در ۱۹۱ صفحه یک ماه بعد از انتشار سومین داستان در هرات منتشر شد. این اثر در کتاب سال انیس به غلام محی الدین خان انیس نسبت داده شده است. انیس که کلان شده و تحصیل کرده ی مصر بود، بعد از بازگشت به افغانستان در شهر هرات ساکن شد. ندای طلبه معارف آمیزه ی است از نمایش نامه و داستان محی الدین انیس، خود آن را "گردآوری و ترجمه" کرده و رمان "علمی اجتماعی، انتقادی" اش خوانده است. تعابیر "علمی اجتماعی، انتقادی" و "جمع و ترجمه" روی جلد کتاب آمده است، اما انیس هیچ معلوماتی درباره ی منابع کتابش نمیدهد که از چه متن های ترجمه شده و تا چه اندازه به متن یا متن های اصلی وفادار مانده است، اما این ابتکار انیس بوده که مفاهیم

آموزشی و حقوقی و اجتماعی را در قالب یک رمان گونه ریخته و با وارد کردن شخصیت های در صحنه ی رمان گونه اش خواسته است تا مطالبش را به طور غیر مستقیم به خواننده بقبولاند.^۱

"ندای طلب معرفت" اولین داستان است که در افغانستان به شکل یک کتاب مستقل منتشر شد و در یازده فصل، دو فصل اول به عناوین "ابتدی اجتماعات" و "پیدایش مجالس" و نه فصل دیگر با عنوان "اجتماع اول" تا "اجتماع نهم" تدوین شده است. در فصل اول با چهار شخصیت در آن آشنا میشویم. آن ها دانشجویانِ مدرسه هستند که فارغ تحصیل شده اند و برای سه ماه تعطیلی خود نقشه میریزند. آنها تصمیم میگیرند تا جلسه های آموزشی برای مردم تشکیل دهند و آن ها را با موازین حکومت و دولت و اجتماع آشنا سازند.^۲ سراسر کتاب پر از بحث های اجتماعی حقوقی و علمی است و به ندرت توصیف مکان و زمان و با شخصیت و زمان و روایت ماجرای میردادزاد. در واقع کتاب انیس فاقد ماجرا و حادثه است و فقط مباحث مهم هستند، مباحثی که در پایان کتاب نیز ناتمام می ماند. کتاب انیس بیشتر جنبه های آموزشی اخلاقی دارد^۳، و آمیزه یی است از نمایش نامه و داستان که گاه از زبان سوم شخص روایت میشود. زبان نگارش آن ساده و بی پیرایه است.^۴

^۱ محمد حسین محمد، ۱۳۸۶، تاریخ تحلیلی داستان نویسی افغانستان، تهران، چشمه، ۲۵-۳۷.

^۲ اسحاق شجاعی، ۳۸۳، میراث شهرزاد در افغانستان، تهران، صص ۲۴.

همان، صص ۳۹-۴۷.

^۴ همان، صص ۴۸.

پنجمین داستان، جشن استقلال در بولیویا: پنجمین داستان نوین افغانستان، داستانواره

" جشن استقلال در بولیویا" نوشته مرتضی احمد خان احمد زایی است. او از افغانهایی بود که در

هند زندگی می کردند " جشن استقلال در بولیویا" در اصل نمایش نامه ی به زبان انگلیسی بوده که

ترجمه آن با اندکی، تصرف توسط غ. غلام نبی جلالآبادی، بصورت داستان در افغانستان

منتشر شد. ترجمه غلام نبی از این اثر در سال ۱۳۰۶ در هفته نامه امان افغان به چاپ رسید.

ترجمه این داستان واره در شش بخش کوتاه تنظیم شده است. این فصلبندی نیز همانند پرده های

یک نمایشنامه است. که با تغییر مکان صحنه هم عوض میشود. پس احتمالاً اصل اثر در شش پرده

نوشته شده است.^۱

بعد از شورش حبیب الله کلکانی بچه سقا و سقوط امان الله خان و هرج و مرج چند ماهه در کشور

، محمد نادر خان، ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ خ با کمک انگلیسی ها به حکومت میرسد و یک دوره

اختناق بر جامعه ، حاکم میشود. نادرشاه با روشنفکری برخورد سخت میکند. و عده از آنها را به

زندان میافکند و فضای حاکم بر جامعه بسته تر از قبل میشود. این جور بر روند داستاننویسی نو

ظهور افغانستان اثر منفی میگذارد و تا آخر حکومت محمد نادر شاه داستان دیگری منتشر

نمیشود.^۱

^۱ همان، صص ۴۹-۵۰.

از عوامل پیدایی و رواجِ داستان نویسی، تغییراتِ ساختاری و اداری در جامعه افغانستان است. با روی کار آمدنِ امان الله خان، ۱۲۹۸ الی ۱۳۰۸ خ و کسبِ آزادی تغییر و تحولی در ساختار اداری جامعه صورت گرفت.^۱ از مهمترین نشریاتِ فرهنگی و ادبی که بر داستان نویسی نیز تاثیر به سزای گذاشت و در این سالها آغاز به کار کردند، میتوان "از معرفِ معارف"، ۱۲۹۸ خ،، آینه عرفان، ۱۳۰۸ الی ۱۳۰۴ خ و "اصلاح"، ۱۳۰۱ الی ۱۳۰۲ خ نام برد. از میانِ این سه نشریه دوتاه اول، از طرف وزارتِ معارف نشر میشد. و آینه عرفان "از نواز جانبِ دارالتألیفِ وزارتِ معارف که به ریاستِ هاشم شایق، در سال ۱۳۰۵ مجدداً شروع به کار نمود، اما پس از چند شماره دیگر انتشار نیافت. اولین داستانها و داستانواره های کوتاه در افغانستان در همین نشریه به طبعه رسیده اند.^۱ نخستین نشریه زنانِ افغانستان، به مدیر مسئول اسمار سمیه، خانمِ محمود طرزی شروع به کار کرد. اما پس از چند شماره دیگر از نشر ماند. این نشریات باوجود اینکه از طرف دولت بنا شده بود، از آزادیِ بیشماری برخوردار بود. و آهسته آهسته به نقد این نشریه هم پرداخته شده است.^۲

در این زمان نویسندگان از سیاست های غربی ساخته جامعه به وسیله امان الله خان پشتیبانی

^۱ همان، صص ۵۲.

^۲ همان، صص ۳۰.

خویش را اعلان کردند^۱. حتی برخی از این نویسندگان که زنان نیز در این جمع آثاری را ترجمه کرده اند، در پهلوی برگردان آثار غربی که در ادبیات نوین افغانستان سهم برجسته دارد. در اصل نخستین داستان نویسان افغانستان افرادی هستند که قسمت از عمر شانرا بیرون از مملکت سپری نموده اند و با علوم و فنون روز دنیا آشنایی یافته بودند. این اشخاص پس از برگشت شان به میهن شان و یا در همانجا، در کشورهای دیگر دست به ایجاد آثار شان شدند لیکن کار اصلی شان نوشتن داستان نبود؛ بلکه آنها جهان‌دیدگان و فرهنگیان بودند که به خاطر آشنایی شان که با ادبیات روز جهان و برای معرفی آن به مردم خود دست به نوشتن داستانهای زدند و همه بدون استثنا تنها یک اثر داستانی دارند. این داستانها نه تنها اثر آفرینش گرانبهای شان هستند، بلکه در چهارچوب داستان بلند میباشند، و زیادت‌تر دارای مضامین عشقی و تاریخی میباشند و فقد گوشه به مسائل تربیتی همچنان دارند

جریان داستان نویسی در عصر حاضر، هشتاد سال از چاپ نخستین داستان واره نوین

افغانستان، جهاد اکبر، ۱۳۹۸ش، مولوی محمد حسین - میگذرد و در این سالها نویسندگان زیادی

^۱ همان، صص ۲۴.

نوشته اند تا داستان در افغانستان تثبیت شود و امروز به ما برسد، اما بدبختانه در این روند زنان داستان نویس اشتراک برارنده نداشته اند.^{۲۱}

ماگه رحمانی: متولد ۱۲۹۰ خورشیدی، نخستین خانمی است که در اخیر سالهای بیست

خورشیدی وارد عرصه مطبوعات و سیاست شد. او با مقالات سیاسی و اجتماعی اش به نخستین زن فعال در عرصه مطبوعات و سیاست افغانستان مشهور است. نهضت زنان روشنفکر در همین سالها شروع شد که ماگه رحمانی از پیشقدمان این نهضت به شمار میرفت. این نهضت جدا از جنبه اجتماعی و سیاسی اش کارکردهای دیگری در راستای حضور هرچه بیشتر خانمان در امور اجتماعی و سیاسی و دفاع از آزادی زنان بر ادبیات نوین نیز تاثیر بگذاشت و به بالندگی و پویایی آن کمک کرد.

ماگه رحمانی از نخستین زن داستان نویس افغانستان نیز میباشد که از داستانهای کوتاهش میتوان به داستان کوتاه عاشقانه، "شاهزاده بی قلب عشق شاعر" و داستان تاریخی "باغ بابر" اشاره کرد. ماگه رحمانی در ادبیات فارسی، دنبال کننده نویسندگان پیش از خود است و چیز نوینی بر داستان نویسی افغانستان اضافه نکرده است او با دور شدن از کشورش، به بسیار زودی از دایره فرهنگ و

^{۲۱} نویسندگان و فرهنگیان افغانستان (۱۳۹۱)، رمان نویسی در افغانستان، از جهاد اکبر تا کوجه ما ۹ دهه رمان نویسی، بشنون از نی، شماره ۴، سال ۱۰، تور شماره بیهم ۱۰۵، ناشر، افکار روشن فکاران.

^۲ هنر داستان نویسی ۳۵۲، تالیف نویسی، تهرانانتشارات امیر کبیر، صص ۴۷۲ - ۴۷۳.

سیاست افغانستان کناره گیری کرد. درباره او رهنورد زریاب در نامه نوشت "او در آخر دهه سی همراه با شوهرش که شخص برطانوی بود از افغانستان دور شد و هیچ بر نگشت و چیزی بعد از آن هم به نشر نه سپرد، و فعلا در کشور برطانیه زندگی به سر میبرد".

پس از ماگه رحمانی میتوان از رقیه ابوبکر نام برد؛

رقیه ابوبکر: "۱۲۹۷ هـ ش که داستان نوشته است، رقیه ابوبکر زیادتیر ترجمان بود تا داستان

نویس، از آثار او بر علاوه بر داستانواره بلند گلهای خودرو، روزنامه اصلاح ۱۳۳۲ ش، از داستان کوتاه "زمرد" نیز میتوان یادآوارشد.

بعد ها تا شروع دهه چهل هجری شمسی که شروع رواج داستان کوتاه در افغانستان میباشد، دیگر از هیچ زن نویسنده اثری به نشر نرسید و به چشم هم نخورد. بعد از آن در سال ۱۳۴۲ خورشیدی "پیمانه" نخستین مجموعه مشترک داستانی است که در افغانستان به نشر میرسید. محمد موسی همت به معرفی ۱۸ نویسنده میپردازد که بیشتر داستانهای کوتاه شان در نشرات به طبعه رسیده بود. از جمله نویسندگان دیگر، میتوان از سه زن نویسنده، محبوبه، ملالی موسی، ۱۳۲۰ ش دینا غبار، ۱۳۲۱ ش نام برد. این نویسندگان از لحاظ مجموعه داستانهای که به چاپ رسانده اند، متفاوت اند. بعضی شان یک یا دو اثر و برخی از ایشان بیشتر نوشته اند به قول رهنورد زریاب که ملالی موسی از امریکا در نامه برایش نوشته است که او در آن سالها داستانهای بیشماری چاپ کرد، لیکن از او

به جز همان داستان "نیمتاج هوس" که در جنگ "پیمانه" آمده داستان دیگری در دست نیست، و همچنین از محبوبه نیست.

کامله حبیب: ۱۳۲۴ش از آخر دهه چهل شغل نوشتن را همراه با گزارش نویسی در مطبوعات آغاز کرد و سپس به نوشتن داستان پرداخت. از او همچنان تنها داستان کوتاه "وفا" که آنرا یک "سرگذشت واقعی در تاریخ و ادبیات افغانستان" خوانده است و دیگر داستان از او در دست نیست.^۱

سپوژمی زریاب: بعد ها در آخر دهه چهل نخستین داستانش "سفربری" ۱۳۴۸خ با امضای

سپوژمی روف منتشر میکند. اسپوژمی با همان اولین - داستانش نشان داد که نویسنده مستعدی است. او بخش زیادی از داستانهای کوتاه و رمان "در کشور دیگر" را در سالهای ۵۰ نوشته است.

* به نحسین زن رمان نویس افغانستان است، از همان ابتدا نه تنها در بین زنان نویسنده بلکه در

داستان نویسی افغانستان یک نویسنده ماهر بوده و است ولی آثارش در آن سالها آن جا نمایه ویژه

خود او را نیافته بود و در حال تجربه بود. سپوژمی نویسنده است که از همان آغاز به فرم، زبان و

تکنیک داستانهایش توجه داشته است و شخصیتهای داستان اش را زیاتر از میان بانوان انتخاب

میکرد او با وارد نمودن احساسات زنانه در داستان هایش یک جنبش نوینی را در ادبیات ما

^۱ همان، صص ۳۱.

بوجود آورد که هیچ یک از نویسندگان پیش و پس در این امر توفیق او را بجا نداشته اند، نخستین داستانهای سپوژمی زریاب گرچه بدون طرح های منسجم و برخی روایت و زاویه دید نامناسب است، لیکن در بسیاری جایها در دامن صراحت گویی و شعار میغلتنند، باز هم جزء داستانهای خوب آن زمان محسوب میشوند. اما در سالهای شصت ما با سپوژمی دیگری روبه روهستیم که راهش را یافته و چیزهای که در سالهای پیش در آثارش میدیدیم، به ویژه در زمینه زبان و نثر، تقویت نموده است. با انتشار مجموعه داستانهای "شَرنگ شَرنگ زنگها"، ۱۳۶۳ ش و "دشت قابیل"، ۱۳۶۶ ش سپوژمی را به عنوان یک نویسنده شاخص و صاحب سبک مطرح میشود. او در آن سالها تکنیک گراترین نویسنده افغانستان است ولی باوجود این باز هم محتوای آثارش که در کفه ترازو قرار میگیرند، به جرات میتوان لقب "بانوی داستان نویسی افغانستان" را به ایشان داد.

زبان داستانهای سپوژمی، زبان ویژه خود اوست که زبان و نثری است بسیار خوش آهنگ. جمله های کوتاه کوتاه در کنار جمله های بلند و نفس - گیر که گاه گاه تغییری ناگهانی در روایت به وجود می آورد و تکرار در شیوه های مختلف، گاه یک کلمه به طور جرخشی تکرار میشود و گاه فغان با یک ترکیب این جرخشها در جمله های او در سرتاسر داستانهایش وجود دارد. تمام این ویژگیها را میتوان در داستانهای کوتاه. "و دیوارها گوش داشتند" و "دشت قابیل" یافت.

مریم محبوب: ۱۳۳۴ش خانم دیگری است که از آغاز دهه پنجاه وارد عرصه داستان نویسی

شد. نخستین داستانش "تصویرها"، ۱۳۵۳ش در هفته نامه "زوندون" به نشر رسید و یکسال بعد

از نشر "چاقها و لاغرها". مریم محبوب با این داستان اش توجه بسیاری را به خود جلب کرد.

مریم محبوب نیز به پیروی از تفکر مروج در آن سالها داستان های به سبک ریالسم و سوسیالزم

مینوشت و جهان آرمانی داستان هایش با قیام و برخاستن کارگران علیه اربابها، داستان چاقها و

لاغر ها، ساخته میشد. مریم محبوب بسیار زود این ذهنیت را ترک میکند و بیشتر به مسایل

خانمان میردازد. مریم محبوب در دانشگاه ادبیات تهران سال ۱۳۵۸ش خوانده و تاثیر این اقامت

در داستانهایش به خوبی دیده میشود، چه در نثر و زبانش و چه در ساختار داستان هایش. محبوب

اولین مجموعه داستانش را با نام "درختهای کارتوس گل میکند"، ۱۳۶۱ش در پشاور منتشر کرد

که چندان مورد توجه قرار نگرفت او سپس عازم کانادا شد و تا سالها دیگر داستانی منتشر نکرد. تا

این که در سال ۱۳۶۹، خورشیدی، مجموعه ی از داستانهای قدیمی اش از طرف انجمن نویسندگان

افغانستان به نام "خانه دلگیر" منتشر شد که مورد توجه قرار گرفت و نام مریم محبوب را به عنوان

یک داستان نویس تثبیت کرد.

مریم محبوب پس از این مجموعه داستان، دوباره خاموشی اختیار نمود، اما در این سالها آخر با

انرژی و قوت بیشتری دو مرتبه مینویسد. مجموعه "گم" ۱۹۹۹م و "خانم جورج"، ۱۳۸۱ش

نمایانگر این گفته است. زبان و نثر خوبی دارد و برخی از داستانهایش چون "سگ سیاه شرقی" در زمره بهترین داستانهای این سالها ما است. دیدِ مریم محبوب به داستان، کاملاً کلاسیک است و خطا بودن داستان هایش نیز به ندرت برهم میخورد، شاهین پیر، داستان های که با روایت های پیش پا افتاده و معمولی مینویسد و هیچ گاه طرح جدیدی نینداخته است. مریم محبوب همیشه بین خوب نوشتن و بد نوشتن، نوسان بوده است. او گاه داستانهای خوبی مانند "سگ سیاه شرقی" مینویسد و گاه داستان های بسیار بسیار ضعیفی، مانند "رجیم" اکثر داستان هایش در سطح متوسط مانده اند. با این همه ما نویسنده که مانند او همین قدر در داستان نویسی، سطح متوسط داشته باشد، کم داریم. مریم محبوب با انتشار مجموعه "خانم جورج" جایگاه خویش را در بین نویسنده گان اول افغانستان تثبیت کرده است. نویسنده دیگری که از دهه ۵۰ به نوشتن داستان پرداخت، خانم **شریفه شریف** متولد سال ۱۳۳۲ هجری شمسی میباشد نخستین داستانهای بانو شریفه شریف در دسترس قرار ندارد لیکن در میان آثار نشر شده دهه ۶۰ هر چه دیده میشود، از او به جز داستان، در شعله های گندم" که به شیوه ریالیسم سوسیالیستی و به پشتیبانی از دولت کمونست حاکم نوشته و در "سیما ها و آواها" "۱۳۶۷ش" منتشر شده، داستان دیگری یافت نمیشود. او که در ادبیات تطبیقی درجه فوق لسانس اش را از دانشگاه "لونا" امریکا دارد، معلوم نیست که چرا دانش و توانایی اش در نوشتن داستان در سطح بسیار ابتدایی قرار دارد. از او در سال ۱۹۹۴

میلادی کتاب بسیار کم حجم "سنگساران گنهکار" در کانادا چاپ شده است. آثار گردآمده در این کتاب را فقط میتوان قصه وار خواند نه داستان به معنای امروزی اش. شریفه شریف، در این کتاب حتی در سطح همان داستان قدیمی اش، در شعله های گندم، نیز ظاهر نشده است. هر چهار، قصه واره، کتابی در دفاع از زنان نوشته شده و شخصیت ها، زنهایی هستند که مورد ستم مردان و جنگسالاران مجاهد و طالبان قرار گرفته اند. برخورد شریفه شریف در این کتاب با داستان، افسانه وار است و بیشتر مقاله مینویسد و اظهار نظر میکند تا اینکه قصه پردازی کند، قصه واره های بدون انسجام نویسنده حتما نتوانسته پیش پا افتاده ترین عناصر داستان نویسی را در نوشتن رعایت کند.

تورپیکی قیوم: در اوایل دهه شصت آثارش منتشر شد. آن سالها اوج تبلیغ نویسی به نفع دولت

حاکم بود، قیوم در سال ۱۳۶۹ش نیز در داستانوناره بلندش، در بادهای شکسته، به سکوت شکست. او همچنان جزو همان تبلیغی نویسان است و داستان های ریالسم سوسیالیستی مینویسد. در هر دو کتاب ماجراها، با وقوع کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خ با به قدرت رسیدن کمونیستها به پایان میرسند و ۷ ثور ۱۳۵۷ نقطه عطف داستان ها و مزده به شخصیتها ی مظلوم است. عدم وجود طرح و موقعیت داستانی؛ و این که تمام حوادث داستانوناره هایش بر پایه حادثه و اتفاق بنا شده و علت معلولی، بر حوادث حاکم نیست و نویسنده ماجرا ها را بر شخصیت ها تحمیل میکنند؛ این طرح

های نامنسجم و ضعیف و گزارش نویسی های جانبدارانه و شعاری را برای خواننده غیر قابل تحمل کرده است.

قیوم در مجموعه داستان "زنجیر گناه" ۱۳۶۸ش همچنان به تبلیغ - نویسی اش ادامه میدهد، اما در قالب داستان کوتاه که به مراتب بهتر از داستان واره های بلندش هستند در این جا نیز موفقیتی به عنوان یک داستان نویس به دست آورده نمیتواند. او همان تبلیغی است که شعار های سرخ میدهد، و یا عشقی - نویسی که همه چیز را در روابط جنسی میبیند. کمتر داستانی غیر از این دو گروه نوشته است. در این کتاب نیز همان طرح های پیش پا افتاده و نا منسجم و نثر ظعیف و گزارشی همراه با توضیح و شعار، خواننده را آزار میدهد. او در داستانهایش به طور مستقیم، همه آدمهای چاق و پولدار را دزد، و همه آدمهای لاغر و مُردنی را، آدمهای شریف و درستکار و "خلق زحمتکش" معرفی میکند! توریکی قیوم سالهاست که در کانادا زندگی میکند و یا دیگر داستانی منتشر نکرده یا به چشم نمیخورد.

از دیگر بانوانی که در دهه شصت مینوشتند، میتوان از خوش نظر همدوش، پروین پژواک، و فروغ کریمی نام برد. خوش نظر، همدوش نیز داستانهای تبلیغی سوسیالیستی مینوشت و مجموعه منتشر نکرده است. داستان هایش حتا به سطح متوسط نیز نرسیده اند و چند داستان ضعیف تبلیغی بیشتر ندارد.

فروغ بهرام کریمی، ۱۳۵۰ش که چند سالی را در هالند زندگی میکرد و در رشته پزشکی

میخواند و در این سالهای اخیر بیشتر شعر میسراید و ترجمه می کرد. در سالهای ۶۹ و ۷۰ با چاپ

چند داستان کوتاه نشان داد که میتواند خوب بنویسد. او در داستان کوتاه " پرده های قهوه - رنگ و

گل‌های سفید "، ژوندون ۱۳۷۸ش دید نو و متفاوت نشان داده است. همین داستان نشان میدهد که

اگر به نوشتن ادامه میداد، میتوانست یکی از نویسندگان مطرح امروز ما باشد، اما دریغ که نوشتن

داستان ها را از مدتها رها کرد.

پروین پژواک، ۱۳۴۵ش: از اوسط دهه شصت آغاز به نوشتن کرده و با اتکا به تلاش خود

اش مینویسد. شعرها و داستان هایش از همان سالها در مطبوعات ظاهر شدند. گرچه بعد از آن

آثارش کمتر منتشر شده است، لیکن اولیت مجموعه داستانش " نگینه و ستاره "، ۱۳۸۱ش شامل

دوازده داستان در کانادا منتشر شده است.

داستانهای این کتاب در بین سالهای ۱۳۶۳ و ۱۳۸۰ ش نوشته شده اند. نصف داستانهای تاریخ

۱۳۷۰ را در پایان خود دارند. آثار او به دو دسته تقسیم میشود، برای کودکان و دیگر برای

بزرگسالان. داستانهای ابتدایی پروین پژواک بسیار ساده اند. سادگی هم در نوع نوشتن و تکنیکها و

هم در ماجرا ها و نثر و زبان زیبایی وجود دارد، سادگی که خواننده را خوش می کند . این سادگی

برای مردم عادی بیشتر جذابیت دارد تا خواننده ادبیات. در داستان های "نگینه و ستاره" ما با دید ابتدایی و کلاسیک خانم پژواک با داستانش، رو به رو هستیم، دیدی ریال، خطی و بسیار ساده. روایت ها بیشتر تقالی گونه اند و میتوان گفت جنبه کارکرد نمایشی شان در حد ناکافی است و گاه داستانها در بین قصه و داستان و حتا خاطره در نوسانی اند. از این جمله است "چشم سوم" که با نثری غیر داستانی و توضیحی و نقل وار نوشته شده اند پژواک در "چشم سوم" همچون تقالان به نقل قصه می پردازد و شخصیت های افسانه ای اش را معرفی میکند و در پایان مانند تقالان قصه ها، خواننده را مخاطب قرار میدهد و نتیجه گیری میکند. "چشم سوم" را گرچه نمیتوان به معنای واقعی کلمه داستان خواند، اما زیبایی های خاص خود را دارد. قصه واره "دیوار سیاه" با وجود اینکه سرشار از عاطفه است اما بسیار خاطره وار است و عناصر داستان آن را فقط کمی فراتر از خاطره برده است. شخصیت پردازی وجود ندارد و شخصیت راوی نویسنده در حال تعریف خاطره اش است، شخصیتی که مانند خود پروین - پژواک نویسنده، دکتر، نقاش و شاعری است که کودکان را دوست دارد و برای آنها کار میکند اگر نثر ساده و عاطفه یی سرشار دیوار سیاه، را بگیریم، چیزی برایش باقی نمی ماند.^۱

پریان، ۱۳۸۴، نگاهی گذرا به جریان داستان نویسی زنان افغانستان، جلد اول/شماره مسلسل ۵-۶، صص ۲۳-۳۵.

^۲ دکتر محمد حلیم تنویر، ۱۳۸۰، زنان سخنور نامور افغانستان "پژوهش"، پشاور، چاپ اول، مرکز نشراتی اسلامی صبور، نور، صص ۲۳۰-۲۳۳.

جنگ، دوزخ عواطف عالی انسانی نابودگر آسودگی و آرامی زندگی و مصرف گاه بزرگ جان ها و مال ها می باشد.^۱ و افغانستان هم به واسطه ی این جنگ ها در تاریخ معاصر از هم بی اثر نه مانده بل که از هم پاشید و همین جنگ ها بود که جامعه فرهنگ و مؤسسات اقتصادی مملکت ما را به نا بودی و تباهی کشاند. تباهی و نا بودی به اثر جنگ های خانمان سوز در مملکت ما به اندازه ی بود که هیچ کس از آن بی نصیب نه ماند و به خاطر این که ما تأثیر جنگ را بر زندگی و جامعه ی افغان ستان بیشتر مورد ارزیابی و مطالعه قرار بدهیم ضروری است که به آثار آن زنان افغان ستان که در مورد جنگ دیدگاه های مختلف و آثار ادبی شان را نوشته اند بپردازیم. در افغان ستان در میان سال های ۱۹۷۸ م و دوره ی نوین، ما شاهد تعداد زیاد از زنان هستیم که در باره ی جنگ داستان نوشته اند و آثاری گران بهای از خود به جا گذاشته اند.^۲ یکی از گونه های ادبی در هر مملکت ادبیات داستانی جنگ آن کشور می باشد که اقوام گوناگون که تاریخ آن ها به پدیده ی جنگ دچار بوده به آفرینش ادبیات در این مورد دست زده اند که به فراخور نقش موضوع-گیری که در جنگ داشته اند به عناوین گوناگون شناخته شده اند، مانند ادبیات مقاومت فرانسه، ادبیات جنگی ایلات متحده امریکا، ادبیات جنگی آلمان (دوچ لند) بعد از جنگ و ادبیات پایه داری ایران و

دکتر مهدی خادمی کولای، آسیب شناسی ادبیات داستانی جنگی تحمیلی، ادبیات داستانی، شماره ۴۱۱

^۲ فرید الله بیزن، زنان و جنگ در آثار دو نویسنده ی زن افغان، مقاله ی تحقیقی

افغانستان.^۱ سپس داستان جنگ داستانیست که از جنگ در مورد جنگ نوشته شود، این نوع ادبیات، جنگ را با تمام شیرینی‌ها و تلخی‌های آن به مخاطب نشان می‌دهد و می‌تواند در باره‌ی پای - مردی و دلیری یک ملت باشد و یا در مورد فرومایه‌گی یک ملت دیگر، ضروری نیست که نویسنده از دیدگاه آن که، که می‌کشد و یا آن که، کشته می‌شود سخن به میان آورد، بل که مهم این است که در روند ادامه‌ی زندگی در برهه شلیک گلوله‌ی به بر رسی قرار گیرد.^۲ و فراتر از آن داستان‌های که به جنگ و مقوله‌های مرتبط به آن می‌پردازند. در مملکت ما هنگامی که جنگ شعله‌ور شد، داستان‌های مرتبط به جنگ به وسیله‌ی نویسنده‌گان در کشور ما به وجود آمد و مسایل تازه را در ادبیات قرار داد که باعث روند چاپ آثار متأثر از جنگ به چاپ رسید و انتشار یافت. تقریباً بسیاری از نویسنده‌گان راجع به جنگ و پیامدهای آن بی تفاوت نمانده و گروه به مسائب جنگ و تأثیر آن بر زندگی عادی مردم را به وسیله‌ی داستان‌های خود بازتاب دادند.

در حقیقت ادبیات جنگ انواع مختلفی دارد مانند رمان، داستان کوتاه، شعر و تیاتر. لیکن مقوله جنگ از دیر وقت یکی از موضوعات اصلی داستان نویسی جهان بوده است، چرا که در حقیقت این پدیده با چشم انداز گسترده‌ی را پیش روی داستان نویس می‌گشاید. نویسنده می‌تواند با ثبت

^۱ همایش ملی، (۱۳۸۷)، تریوج فرهنگ و ایثار و شهادت، مقاله‌ی برگزیده‌ی، دانشگاه اصفهان.

^۲ رضا نجفی، سیر در نمونه‌های برگزیده‌ی ادبیات جنگی جهان و ایران.

هنرمندانه وقایع و به تصویر کشیدن هماسه ها ، دلاوری ها و شکست ها و پیروزی های یک ملت، نگارگر عوارض و طبقات جنگ باشد ، مردم را به مبارزه و مقاومت در برابر دشمن ترغیب نماید و حتی گاهی به ترویج عقاید فلسفی جدید پردازد.^{۱، ۳۲}

با حضور دراز مدت نیروهای خارجی؛ ملت ما وارد مرحله جدیدی از مقاومت و پایداری شد.

مقاومت در برابر هجوم های مذهبی، تهاجمات فرهنگی، روحی و حتی جسمی.

ادبیات جنگ در افغانستان پیشینه‌ی تاریخی دارد. اگر نظری به بسیاری از آثار بیندازیم، به خصوص درحوزه‌ی شعر به راحتی میتوان ادعا کرد که در تاریخ ملت افغانستان این نوع ادبیات همیشه بوده است. اما فهم امروز نسبت به ادبیات جنگ بیشتر متوجه داستانها و رمانهایی است که درباره‌ی جنگ نوشته شده و مشکلات عاطفی، اجتماعی، انسانی، طبیعی که جنگ برای یک ملت به وجود می آورد در بیان اش مشرح تر می پردازد.

در ادبیات داستانی جنگ در افغانستان ما بانوعی زایش داستان مواجه بودیم ولی بسیاری از این

^۱ نازلی دیکو، ۱۳۸۹، بررسی وقایع ای ادبیات جنگ و ساختار آن در کشورهای ایران و فرانسه، ایران، کتاب ماه ادبیات، شماره ۴۶، پیاپی ۱۶۰. -

^۲ بابایی اعظم، جنگ داستانی ادبیات، فارسی ادبیات پایه داری، جنگ، داستانی ادبیات داستانی، ادبیات .

(دستیابی شد ۲۰۱۶/۳/۱) <http://www.pajooh.com/FA/print.php?UDI=۳۶۹۴۳>

شی ورمادریان، ۱۱۰، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تحلیلی از داستانهای عرفانی، فلسفی ابن سینا و سهروردی، انتشارات علمی، فرهنگی،

آثار متعهد به ادبیات مقاومت و پایداری نیستند و یا توجه قابل‌ی به این موضوع نداشته‌اند؛ و متأسفانه باید اعتراف کرد موضوع مقاومت در ادبیات داستانی جنگ در افغانستان آنچه رخ داده است مخالفت با جنگ نیست پررنگ کردن مقاومت و پایداری هم نیست، بلکه تأکید بر سیاهی‌ها و سختی‌هاست که همان اصطلاح ادبیات سیاه جنگ را به کار ببریم، بهتر است.

اما در مورد افغانستان چرا از ادبیات داستانی مقاومت و پایداری باید یاد کرد. چون حساب ملت همیشه از دیگران جداست. در افغانستان در گذشته هم دیدیم آنکه در برابر شوروی مقاومت kard دولت نیست بلکه ملت و مردم افغانستان است این مردم است که عرصه را برای نیروهای تا دندان مسلح ارتش سرخ، تنگ کرده است.

حتی اکنون با حضور درازمدت نیروهای آمریکایی، ملت وارد مرحله‌ی جدیدی از مقاومت و پایداری شده است مقاومت در برابر هجوم‌های فرهنگی تهاجم‌های روحی و جسمی و عقیدتی آن هم در برابر نیروهایی که حامل صلح و آرامش برای ملت افغانستان است.

ما باور داریم که جنگ‌های اخیر در کشور ما متفاوت بوده است اما باید بدانیم ارزش‌های مردم ما متفاوت نیست مردم ما در بین مردم جهان ملتی صبور هستند و تصویرکردن این مردم برای دنیا بسیار با اهمیت و تازه است.

ادبیات جنگ، ادبیات مقاومت و پایداری همراه با آرمان‌های مقدسش در افغانستان در طول همدیگر قرار دارند. یکی از دستاوردها و پیامدهای ادبیات مقاومت و پایداری روی آوردن به مفاهیم انسان دوستانه و تلاش و پدیدآوردن و توسعه‌ی مفاهیم صلح طلبی، همزیستی مسالمت آمیز و ترسیم دنیای بدون جنگ، در ذهن و بیان است.

اما متأسفانه می‌بینیم ادبیات یاس و ادبیات غم بر فضای ادبیات ما حاکم است. ادبیات جنگ، ادبیات ضد جنگ و ادبیات مقاومت یکی از بحث‌های قدیمی است که جزو ژانرهای قدیمی و صاحب پیشینه در جهان است، اما برای کشورهای مثل افغانستان که هنوز زخم جنگ و تبعات آن را تاکنون بر تن دارند این موضوع همیشه سوژه‌ی تازه ایست که از طرف قلم به دستان باید به آن با نگاهی حماسی پرداخته شود. باید با نشان دادن تحمل این تلخی شکوه واقعی و پایداری مردم را نمایان ساخت.

ادبیات مقاومت و پایداری یعنی این نیست که نباید از زشتی جنگ نوشت و یا نه خرابی‌ها را نباید نشان داد نباید دردها و هجران‌ها را به عنوان ویژگی ناگزیر جنگ قلمداد کرد، همه‌ی این‌ها از وظایف داستان نویس است؛ و باید نوشت داستان نویس هم اگر ننویسد مورخان در تاریخ خواهند نوشت همه این‌ها تازه بخشی از آن چیزی است که باید نوشت. ما می‌گوییم؛ وقتی از جنگ می‌نویسیم از دفاع هم بنویسیم وقتی از تعفن پیکر کشته‌های جنگ می‌نویسیم از آن سرباز تازه هم

باید نوشت که برای حفظ ناموس وطن انگشت بر ماشه می‌چکاند. در پایان ادبیات جنگ در دوره‌ی معاصر ادبیات داستانی افغانستان با عبارت ادبیات مقاومت و پایداری یک جریان نوگراست و از اهداف بزرگان این وادی باید این باشد که داستان نویسان به خصوص جوانان را ترغیب کنند تا به جای طرح اندوه و سرخوردگی و ناامیدی در داستان‌ها و اشعار به شور و روحیه‌ی حماسی ملت و مقاومت مردم افغانستان در طی این همه سال جنگ و آتش افروزی نیز توجه داشته باشند، یاد بگیرند که در کنار نشان دادن تهاجم جنگ، خشونت و سیاست بازی گریز و ترس از مقاومت و پایداری، رشادت و از خودگذشتگی ملت غیور افغانستان هم بنویسند.^۱

نفوذ سیاسی و اجتماعی دوران کمونستی بر ادبیات نوین افغانستان : در افغانستان بعد از نظام جمهوری سال ۱۳۵۲ الی ۱۳۵۷ خورشیدی رژیم کمونستی شروع به کار کرد که این نظام بر تمام روابط اجتماعی ، سیاسی از جمله فرهنگ و ادب نیز تأثیر به سزای خود را گذاشت. یکی از تاثیرات این رژیم کار گرفتن از رنگ سرخ در جهت بین مقصد کمونستی وارد نمودن واژه سرخ

سید بتول حیدری، (۱۳۹۱)، داستان کوتاه، ادبیات مقاومت و پایه داری افغانستان، تهران، شبکه اطلاع رسانی افغانستان، کد خبر ۴۵۸۸۸

<http://avapress.com/vdcjytei.uqexozsffu.html>

در متون ادبی به شکل خاص در داستان بود که این پدیده فرهنگی در آخر دوره رژیم کمونستی به ویژه در دهه شست تا هفتاد خورشیدی اتفاق افتاده است.^۱

از طرف دیگر در خارج از وطن همچنان تحولاتی به وجود آمد، که از اهمیت خاص برخوردار می‌باشد. سپس می‌توانیم بگوییم که در نتیجه این عملکرد رژیم کمونستی در افغانستان، آغاز یک تحول فرهنگی و ادبی جدید در خارج از وطن به شمار می‌رود که آن به عنوان ادبیات مهاجرت و مقاومت یاد می‌شود.

بعد از سقوط دولت داود خان، زمام امور کشور به دست کمونست‌ها افتاد، حاکمیت کمونست‌ها در افغانستان سرآغاز رنج‌های زیادی مردم افغانستان در قرن بیستم به شمار می‌رود. بعد از کودتای کمونستی در افغانستان هفت‌تور ۱۳۵۷ خورشیدی که بیشتر از دو دهه یا سه دهه از آن می‌گذرد، ادبیات نیز دچار تغییرات شد. به این معنا که با وجود مشکلات و نا به سامانی‌های سیاسی و اجتماعی، ادبیات از رشد قابل ملاحظه بر خوردار بوده است.

در این زمان گروه از طرفداران رژیم، ادبیات را بر مبنای تفکرات آرمان‌گرایانه چپی خویش تحلیل کرده است طوری که بعضی از مردم در تقابل با نظریه کمونستی و دفاع از عقیده اسلامی شان، که

^۱ دکتر منوچهر اکبری، ۱۳۸۴، تأثیرات سیاسی و اجتماعی دوره کمونستی بر ادبیات فارسی دری افغانستان، تهران، دانشگاه تهران، فصلنامه پژوهش

های ادبی شماره ۷۵ بهار، چکیده ص ۱.

نمی توانست در داخل افغانستان زندگی کنند، ترجیح دادند که به کشور های همسایه مانند ایران و پاکستان مهاجرت کنند. از همین جاست که شعر مقاومت به معنی امروزین آن در خارج و داخل کشور، مانند خلیل الله خلیلی در خارج پا میگیرد. لیکن اگر به بررسی اوضای ادبی و فرهنگی دوره کمونستی باندیشیم این دوره باعث یک تغییر نوین در راستای ادبیات کشور شد و باعث به وجود آمدن ادبیات مهاجرت و مقاومت گردید.^۱

وضعیت داستان در دوره کمونیستی

اوضاع داستانی همچنان از نظام سیاسی قبل متأثر بود. آثاری که در این زمان به وجود آمد، همگی نمایه از نظام کمونیستی داشت. به تأیید شماری از از تحقیق کننده گان در میان آثار خلق شده در این دوره بسیار کم اثری پیدا می شود که جنبه هنری داشته باشد. حسین فخری که در این مورد نگاشته است، بیشتر داستانهای این زمان به شکل برهنه مسایل روز را گزارش می دهند.^۲

وارد نمودن محصولات فرهنگی روسی همچنان در این زمان یکی از تأثیرات سیاسی نظام موجود

^۱ همان جا ص ۳.

^۲ حسین فخری، داستانها و دیدگاه ها، پيشاور، صص ۸۱.

در افغانستان بود که حتی تعداد زیادی از نویسندگان را نیز تحت تأثیر خود قرار داد.^۱ سیوژی زریاب در این مورد می‌گوید، رژیم نوین ترجمه و واردات همه کتابهای خارجی را منع قرار داد و حتی آثار کلاسیک فارسی زبانان را نیز سانسور کرده بود. فقط کتابهای روسی که توسط تاجیک‌ها به فارسی برگردانده شده بود در کتابهای خارجی کتابخانه‌ها یافت می‌شد. خواندن این کتاب‌ها به انسان این احساس را می‌داد که به وسیله ماشین نوشته شده‌اند و نه به وسیله انسان. با گسترش و تشدید مقاومت‌ها مسلحانه مجاهدین و جود اختناق حاکم بر جامعه، ادبیات مختلف در حال نضج بود و چندین گرایش ادبی به موازات هم فعالیت داشتند و دیدگاه مختلف از مفاهیم زیبایی‌شناختی و دیگر مسائل ارائه می‌دادند. سعی دولت کمونیستی هم در زمان ببرک کارمل در جهت تمرکز نیروی فکری نویسندگان در جهت همگون‌سازی با آرمانهای دولتی بود و نویسندگان جوان هم تحت تأثیر فضای موجود، بلخصوص آثاری که از زبان روسی ترجمه می‌شد و بیان‌کننده قانون رئالیسم از نوع سوسیالیسم آن بود، آثاری به وجود می‌آوردند که دارای ماهیت شعارگونه و آرمانگرایانه بودند و تمام نبوغ خود را در راه معرفی و دولت کمونیستی، چنان با سنگدلی و قساوت، دهقانان، کارگران، و پیشه‌وران را به انواع گوناگون از بین می‌بردند. که نتیجه این جز هدر رفتن استعدادها و نویسندگان نداشت. اتحادیه نویسندگان، در میزان، مهرماه، ۱۳۵۹ش به وجود آمد که از جمله فعالیتهای این اتحادیه چاپ و نشر داستانهای این دوره است. ناگفته نباید گذاشت که به دلیل فراگیر

^۱ دستیابی شد (۲۰۱۵/۱۲/۱) <http://www.emrooz.ws/81/ShowItem.aspx>

شدن قیامهای مردمی و موفقیت مجاهدین، رژیم مجبور به عقب نشینی می شود و از تسلط آن بر اتحادیه فصلنامه پژوهشهای ادبی شماره ۷، بهار ۱۳۸۴ دفاع از زندگی کارگران، دهقانان، پیشه وران و ... صرف میکردند. بنابراین، فرهنگیان و نویسندگان متعهد که سالها در آرزوی چنین موقع بودند به پاکسازی آثار وابستگی می پردازند و از آن بعد تا کامیابی مجاهدین در سال ۱۳۷۱ حرکت حساب شده و بی مانندی در تاریخ ادبیات کشور شکل می گیرد، در این در این زمان زیاده از ۵۲ جلد و به روایتی دیگر از ۷۲ جلد کتاب در زمینه‌های هنری و ادبی چاپ شد. از میان آثاری که به وسیله نویسندگان این زمان به چاپ رسیده است، یکی هم داستان، دشت الوان، نوشته، ببرک ارغند، از نویسندگان پرکار و جهت دار نظام کمونیستی بود،^۱،^۲.

از نویسندگانی که در این زمان قلمفرسایی کرده اند می توان از اینها نام برد، ظریف صدیقی، اسدالله حبیب، ببرک ارغند، کریم میثاق، نظری آریانا، حسین فخری، قادر مرادی، قدیر حبیب، قدیر ارغند، عالم افتخار، دستگیر نایل، حسین حلامیس، رزاق مأمون، نعمت حسینی، پروین پژواک، حمیرا رفعت. در مجموع آخر دوره کمونستها، زمان آفرینش آثار مختلف بود که هم از سوی موافقان و هم از طرف مخالفان به وجود آمد و حتی بعضی از محققان این سالها را سالهای طلایی خواندند.^۳

پروندههای ادبی، شماره ۷، بهار ۱۳۸۱

^۲ خاوری، محمد جواد، فصلنامه سراج، سال دوم، شماره ششم، قم، زمستان ۱۳۷۱، ص ۶۳۲.

دوره احتناق فصلنامه پژوهشهای ادبی شماره ۷، بهار ۱۳۸۴، ص ۷.

در این زمان به نشر و چاپ داستان توجه زیادی صورت گرفته است؛ حتی داستانهایی که در سرکوبی رخت بر بسته بود و آزادیهای نسبی در جامعه حکمفرما بود، بیشترین محققین و نویسندگان، زمان دکتر نجیب الله را دوره فضای باز سیاسی و مطبوعاتی ذکر کرده اند. بعد از آخرین بازمانده رژیم کمونیستی، دکتر نجیب الله، در سال ۱۳۷۱ ش، مجاهدین زمام مملکت را در دست گرفت. با روی کار آمدن مجاهدین که سالها برای آزادی و استقلال جنگیده بودند، وجود همه فرهنگیان را امید به فرداهای بهتر پر کرده بود. اما متأسفانه چنین نشد و دولت اسلامی مجاهدین افغانستان تا پایان عمر خویش درگیر جنگهای خانمانسوزی شد.^۱

کمونیستها پس از روی کار آمدن در افغانستان، نه تنها بر اوضاع سیاسی اثر گذار بودند بلکه در عرصه فرهنگ و ادب نیز تأثیر گذاشتند. در آغاز کار، تأثیرات دولت کمونیستی بر ادبیات نه تنها سازنده نبود، بلکه تخریب کننده نیز بود. در این نظام، همه چیز در خدمت مقاصد کمونیستی تفسیر و تعبیر می شد. علاوه بر آنچه تذکر داده شد داخل شدن آثار روسی و نفوذ ادبیات آن دیار نیز از پیامدهای نظام سیاسی این زمان محسوب می شود.

رژیم کمونیستی افغانستان در آخر عمر سیاسی خود از در مصالحه و سازش درآمد و با به وجود آوردن فضای باز فرهنگی و سیاسی، زمینه رشد چشمگیر فعالیتهای فرهنگی را مساعد ساخت که

^۱ نتیجه فصلنامه پژوهشهای ادبی، شماره ۷، بهار ۱۳۸۴

نتیجه آن باعث به وجود آمدن محصولات فرهنگی بیشمار در داخل افغانستان شد.^۱

^۱ فصلنامه پژوهشهای ادبی شماره ۷، بهار ۱۳۸۱، ۴۸۳۱-۴۸۹۱ م.

<http://www.emrooz.ws/ShowItem.aspx>

^۲ بوریس، گروموف، (۱۳۵۷). ارتش سرخ در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر، تهران ص ۲۸

« باب سوم »

بررسی و تحلیل پنج داستان کوتاه مرتبط به جنگ از

سیوژمی زریاب

بررسی و تحلیل پنج داستان کوتاه مرتبط به جنگ از خانم

سپوژمی زریاب

(تحلیل داستان دشت قابیل)

سپوژمی زریاب در ماه مارچ ۱۹۷۹ م نخستین داستان کوتاه دشت قابیل را نوشت که این اولین داستانی است که در مورد ویرانی جنگ و تأثیر آن بالای مردم جامعه خود را به تصویر کشیده است در حالی که سپوژمی زریاب منحیث نویسنده قبلاً کار خود را در سال ۱۹۶۰ م آغاز کرده بود و از لحاظ سبک نویسندگی اش خیلی شهرت یافت. این داستان به شهیدان جنگ مربوط میشود. این داستان پیر مردی است که هر جشن عید به شهر می آید و چرخ و فلک اش را در مرکز شهر برپا می کند و در پایان روز او در - آمد اش را داخل کیسه پارچه ای که خانم اش برای اش دوخته بود می ریزد.^۱

در عید گذشته بچه ها با کالا های جدید و رنگین از خانه های شان بیرون آمدند و سحر گاه هان به مرکز شهر هجوم می بردند. پیر مردک با چرخ فلک اش برای پسر ها ، نوید عید بود. در حقیقت

^۱ کتاب ادبیات، (اسفند ۱۳۹۰ خ/ش) زنان و جنگ در آثار دو نویسنده زن افغان ، شماره ۵۹، پیاپی ۱۷۳، ص ۹۲

همان چرخِ فلک برای آن‌ها خود عید بود، لکن امسال هیچ پسری دیده نمی‌شد که نزد پیر مرد بیاید و سوارِ چرخِ فلک اش که به وسیله اسپک‌های چوبین مزین شده بود بیاید ولی هیچ پسری دیده نمی‌شد. پیر مرد به بسیار زودی درک کرد که همه شهر به ویرانی تبدیل شده است. و بسیار از مردم در آن جا به ویژه بچه‌ها کشته شده‌اند و مرده‌اند. از بدن‌های نیمه سوخته بی‌آن‌ها در یافت که قابلیان از جنوب و شمال از شرق و غرب داخل شهر شده‌اند و آن‌ها مردم آن شهر را بازی و فریب داده‌اند و آن‌ها مردم آن را فریب دادند تا این که برادران شان را از بین ببرند و به قتل برسانند. آن‌ها مردمان را بازی و فریب داده‌اند تا مادرهای شان را به قتل برسانند و بسکشند. پیر مرد ک هیچ گاه به خانه اش باز نه رفت و می‌گویند که زن یعنی خانم پیر مرد موقع که داستان شهر سوخته را شنید، هیچ گاه دنیا را نه بخشید، نه به خاطر این دلیل که پیر مرد ک هیچ گاه بر نه گشت، بل که به خاطر شدت خون‌ریزی در شهر. همیشه مادر بزرگ‌ها می‌گویند، هر موقع که فرشته مرگ آمد و زن پیر را چشم - به - انتظار دید از لمس کردن به او، شرمنده شد و دست خالی بر گشت. همیشه مادر بزرگان می‌گویند که این پیر زن هنوز هم وجود دارد، لیکن آن‌ها نه می‌فهمند که او کجا زندگی به سر می‌برد، چه کسی می‌داند. شاید من همان پیر زن باشم^۱. در این داستان خانم سپوژمی زریاب به خسارات و ویرانی جنگ و هم چنان اشاره به آن اشخاصی که جنگ را شروع کردند و آن عده مردم انی که بازی گران حقیقی جنگ هستند

^۱ سپوژمی زریاب، (۱۳۶۷خ) دشت قایل، کابل، انتشارات وزارت اطلاعات و کلتور صص ۲۲ - ۲۵

به وسیله این داستان خود به تصویر کشیده است. که شهر استعاره از همه کشور می باشد. و آن ها اشخاصی هستند که فریب خورده مفکوره های خارجی های شمال و جنوب شده اند. و آن ها اشخاصی هستند که باعث به وجود آمدن جنگ شده اند. و آن ها کسان هستند که فقط نه تنها یکی دیگر را یعنی برادران شان را می کشند، بل که همه مردم بی گناه جامعه را که هیچ تعلق به جنگ ندارند آن ها را قتل می کنند. از لحاظ مضمون و محتوی (محتوا) داستان داشت قایل یک اثر حماسی است که بیان - گر حالات و وقایع غم انگیز از جنگ افغان ستان را بیان می کند. در حقیقت بازی کنان اصلی آن اشخاص هستند که از بین میروند و کشته میشوند و کشور شان به ویرانی تبدیل می شود. خانمان به شکل خاص از جمله آن مردمانی هستند که همه دار-و-نه-دار شان را از دست می دهند یعنی خانه های شان، مردان شان، بچه های شان، پسران شان با وجودی که این افراد هیچ ربطی به آغاز و طولانی شدن جنگ نه دارند. خانم سیوژمی زریاب حقیقت جنگ کشور اش را با نمونه داستان خود هابیل و قایل با هم یک جا می کند. و تمام ماهیت حماسی و جهانی آن را به ما به نمایش می گذارد.^۱

^۱ همان، صص ۲۶

تحلیل داستان موزه ها در هذیان

داستان کوتاه دیگر سپوژمی زریاب، داستان موزه ها در هذیان است که این داستان در حافظه یک مادر نصف - دیوانه، تب دار و مجروح اتفاق افتاده است. یک خانم جوان آخر روز های هفته اش را در یک ده کده با پسر عمه اش رسول و عمه اش می گذراند، شب پیش از این که این داستان اتفاق افتد، ده کده سوخته و بم - باران شده است به وسیله ارتش سرخ، که بیان گر باز تاب جنگ را در داستان اش به اثبات می رساند که به وسیله بم باران و جنگ، محصولات انگور و گندم خراب شده و از جمله رسول و مردان جوان آن روستا به واسطه اشخاص با چکمه های بلند به قتل رسیده اند و کشته شده اند. زن نه توانست و قادر نه بود که در خانه اش را بسته نگه دارد، لکن مردان اجنبی و خون - خوار داخل خانه اش شدند که این مردان استعاره است که مورد هجوم قرار دادن یک مملکت به واسطه سربازان بیگانه می باشد که همان قشون سرخ بوده است که ده را مورد هجوم قرار داده است و تباهی برپا کرده است. زنده گی برای ده و روستا یان از جمله راوی داستان شروع به تغییر می کند. گاو ها که قبلاً در روستا شیر می دادند، حال به جای

شیر خون می دهند . خانمان روستا یک مرتبه به کهن - سال شدن میکنند و کهنسال می شوند و راوی دیوانه می شود.^۱

من به آئینه نگاه کردم ، خیلی ترسناک است ! من شبیه عمه ام شده ام ، شبیه زنان دیگر که در خیال یا واقعیت دیده ام . من خیلی لاغر شده ام . صورت ام ترسناک است . در کمتر از یک شب من چند سال پیر تر شده ام . موهایم سفید گردیده و چین و چروک دور چشم ها یم^۱ بعداً راوی داستان به همان شهر فرار می کند ؛ جایی که بیشتر ویرانی می بیند .

من به دروازه شهر رسیدم، شکسته شده ... شهر خالی است . بویی دینامیت و خون در شهر پخش شده است ... من برخ کودکان را در اطراف دیدم . به آن ها نزدیک شدم . می خواستم از آن ها در مورد این که دیگران کجا هستند ، بپرسم . من در وحشت کشنده به سر می برم. بچه ها موزه هایی خیلی بزرگ پوشیده اند و خنجر ها را از کمر بند های شان آویزان نموده اند.^۲

تحلیل داستان موزه ها در هندیان : همه این حوادث در ذهن و فکر یک زن مجروح و نیمه دیوانه و بی قرار اتفاق افتاده است . سپس آن ها نمادی هستند از مورد هجوم واقع شدن یک مملکت به وسیله سر بازان روسی .

^۲ همان، صص ۱۸

تحلیل داستان سطل های آب و خریطه های ارزن

این داستان بیانگرِ حالتِ زنی است که پسر اش در جنگ کشته شده است. یک روز بدن پسر اش را که سر باز بود به آستانه در آوردند. او شروع کرد به ناسزا گفتن به هر چیز و هر کس. او حواری کشید و دسته - دسته موهای خاکستری اش را بیرون ریخت. بدن پسر اش را در آغوش گرفته و سر اش را بر بدن او مالید و فریاد زد: شهید من.

پس از آن خاموش شد. بهترین توشک اش را در وسطِ اتاق پهن کرد و بدن فرزند اش را در آن قرار داد. سپس شال عروسی اش را آورد و بدنِ غرقه به خونِ پسر را با آن پوشاند. زن بسته گان اش را مطلع کرد و پسر اش را با افتخار به خاک سپرد و آرام گاهِ زیبای برای اش ساخت.^۱

هر جمعه او خانه اش را با سطلِ آب و خریطه از ارزن ترک می کرد. روزی راوی او را تعقیب می کند و میفهمد که از هر خانه یک زن در لباسِ سیاه و سفید بیرون می آید، در حالِ که سطل از آب و کسبه از ارزن را با خود حمل می کند و همراه آن به سوی گورستانِ شهر می روند. که این گونه گذاشتنِ این دو به روی قبور خشانند پنداشته می شود.^۲

^۱ همان، صص ۲۹

^۲ همان، صص ۳۰

زنان با پوشش سیاه و سفید کنار قبور می نشستند و سطل آب را خالی می کردند. خاک خشک و تشنه آب را جذب می نمود. سپس زنان خریطه ارزن را به روی قبر می پاشیدند و پرندگان را برای خوردن دعوت می کردند، در حال که پرنده در آن اطراف نه بود.^۱

قبرها در گورستان در حال گسترش با پرچم های سبز و قرمز تزئین شده اند،^۲

در همین عین کرکس ها از شاخه های درختان در حال نظاره هستند.^۳

ادامه تحلیل داستان سطل های آب و خریطه های ارزن. جنگ این خانم ان را مجبور به این کرده است تا عادت شان را که شامل رفتار و اندیشه شان می شود تغییر بدهند. به جای این که این خانم ان بیشتر وقت شان را ماندن در خانه بگذرانند لیکن آن ها بیش ترین وقت شان را به زیارت قبور شهیدان شان به سر می برند. به این شکل به جای این که آن ها باغ ها را آب یاری کنند و آب بدهند و خانواده خویش را مراقبت نمایند، لکن آن ها به جای آب یاری باغ، قبرهای شهیدان شان و خانواده شان را تزئین میکنند. و به جای آب ریختن به باغ، آن ها آب بر قبر پسران، شوهران های شان که در جنگ آسیب دیده اند و متضرر گشته شده اند، آب می پاشند. این خانمان که هم رنگ لباس پوشیده اند، نه تنها از لحاظ روحی و عاطفی، بل که در ظاهر

همان، صص ۳۱

^۲ همان، صص ۳۲

^۳ همان، صص ۳۳

هم - چندان به یک‌دیگر هم شبیه هستند . بر آن‌ها مهم نیست که کدام طرف جنگ را آن‌ها حمایت می‌کنند، بل که آن‌ها به هم - این شکل سوگ‌واری نموده و از دست دادن و کشته شدن پسران شوهران و خانواده‌های شان که به اثر جنگ جان‌های شان را از دست داده‌اند سوگ‌واری و ماتم می‌کنند . در این جا خانم سپوژمی زریاب حاصل جنگ را شرح می‌دهد و این که چه نوع جوانان جامعه کشورش بی‌گناه در هر دو طرف جنگ کشته می‌شوند و زنان و مادران شان را در حالی که مصیبت زده و رنج دیده و ماتم - دیده هستند رها می‌کنند . مادری که پس‌سرش کشته و به قتل رسیده است به اثر جنگ، مادر خون‌ریز ؛ مادر قوم هر جا خشم و خاموشی است که احساس قوی ضد جنگ بیان‌کننده این است، که خانم سپوژمی زریاب جنگ را خوب نه می‌بیند ، و بر ضد جنگ است ، زیرا به اثر جنگ میان هر دو جناح باز هم چندان جوانان کشورش از بین می‌روند که سپوژمی زریاب این خشم خود را به وسیله زنان به نمایش داده است. در این اثر زن یا مادر به مادر اندوه‌شبهت دارد که در تلاش بـ برای حفظ زنده‌گی پسرش بر تمام بدن پسرش اشک می‌ریزد ، با وجودی که روابط خانواده‌گی را که جنگ ویران نموده است دوباره می‌سازد، غم و غصه از دست دادن نزدیک‌انش را می‌خورد که به وسیله جنگ آن‌ها نابود شده‌اند تأسف خود جنگ را می‌خورد، و هم چندان خود تأسف جنگ را می‌خورد که بوسیله آن نزدیکانش را از دست داده است ^۱ با اینهمه خانمان تنها مادران و همسران

^۱ همان، صص ۲۴

رنجکشیده نیستند که بدون اراده، شاهد ازبیرفتن آن‌ده کسانی هستند که خیلی دوستشان دارند. بلکه آنها همیشه در مراقبت کسانی هستند که دوستشان دارند، در جنگ شرکت میکنند کشته میشوند و بهایی سنگینی را برای آنها می‌پردازند.

تحلیل داستانِ تذکره

از جمله داستانِ دیگرِ کوتاهِ سپوژمی زریاب داستانِ تذکره است. در داستانِ تذکره زن در میان جنگ جویانِ کشوراش به پسر ۱۵ سالش که هنوز سبیل سیاه نکرده است و باکمال نرسیده است اجازه نمیدهد که پدرش را در جنگ علیه نیروه های دولتی در کوهستان ها و بیابان ها همراهی کند و به عوض آن زن پسر خود را به پایتخت کشور میبرد لیکن مادرش فراموش میکند که شناسنامه ی پسرش را با خود ببرد. پسرک در حسرت روستاه و دنیای بیرون برای زیادتر از یکسال تنها به یک اتاق محدود شده بود، و تنها میخورد و میخوابید. برای اینکه اگر پسر در خیابانهای پایتخت قدم میزد به وسیله نیروه های نظامی که در پی پسران و مردانِ با سنِ بالا از ۱۸ سال بوده اند و کار نداشتند

جهان برای او به پنج متر مربع تقلیل یافته بود. در طول ایندوره او به جز مادرش نه کسیرا دیده و نه یا کسی صحبت کرده باشد.^۱ سپس چه گونه مادری که چهل سال دارد لیکن به خاطر جنگ و سختی هایش شبیه پیرزنان است، تصمیم به انجام آنکار میگیرد؟

هیچکسی نمیداند چطور اینقدرت که برای چهلسال در وجود یکن جمع شده، به ناگهان تغان و فوران میکند. اینهمان قدرتی است که در یکلحظه انسان عادیرا به شخصیت فوقالعاده تبدیل میکند. کسی نمیداند که چگونه اینموضوع برای یکپیرزنی اتفاق افتید و اورا شجاعی کرد، شجاعتر از هر انسانی. کسی نمیداند چگونه پیرزن از دره‌های یخزده و جاده‌های متروک و مسیرهای کوهستانی به تنهایی عبور کرد، جای که نشانی از جنبنده وجود نداشت و چگونه به خانه رسید و شناسنامه پسرشرا برداشت^۲ باینهمه پیرزن بوسيله یک ماین کنار جاده کشته میشود در حالیکه پسر او بخدمت نظام فرستاده شده است. دراین داستان، پیرزن یکعمل شجاعانرا فقط برای محفوظ نگهداشتن پسرش بلکه علاوه بر واقعیت بخشیدن به رویا هایش میبذیرد، پسر سالهنا به استادگاه اتوبوس رفتن را ادامه میدهد در حالیکه هنوزهم منتظر و درپی بازگشت مادرش از روستا است. اینداستان بهمان اندازه که نسبت به سیاست دولت به ارتشگیری اجباری جوانان برای خدمت نظامی و گرفتن آنها از خیابانها انتقاد دارد بلکه به همان اندازه از عمل شجاعانه یک زن عادی تجلیل

همان، صص ۲۸

همان، صص ۳۹

مصروف تحصیل بودند بزور به خدمت نظامی به جنگ فرستاده میشدند که کمتر وقت اتفاق میافتاد که آنها دوباره به خانه زنده برگردند.^۱

داستان تذکره ذکر حال آن پسران به خون غلتیده را نشان می دهد که به جنگ فرستاده شده اند و بعد زنده بر نه گشته اند داستان تذکره بیان گر ناله های مادرانی است که فرزندان شهید دل-بندشان را در خون تپیده می بینند. که در جنگ شهید شده اند.

زن بخاطر اینکه بتواند آزادانه با پسرش که بزرگتر از سنش بنظر میرسید در خیابانها آزادانه راه برود ناگزیر به شناسنامه پسرش نیاز داشت که متأسفانه پسرش آنرا در روستا فراموش کرده بود و ازین بیشتر مادر قادر در برابر رنج کشیدن فرزندش را نداشت و مقاومت کرده نمیتوانست که او را از نظامیان دولت که مردم را بزور به خدمت ارتش به جنگ میفرستادند مقاومت کنند، و مادرش خیلی رنج میبرد، یکروز مادر تصمیم میگیرد که بروستاهش برگردد و شناسنامه پسرش را باخود بیاورد و درحین حال تمام منطقه میدان نبرد میان مجاهدین و دولت قرار داشت. و مادر مجبور بود که بایده روستا برگردد و شناسنامه پسرش را باخود بیاورد تا پسرش با داشتن شناسنامه از رفتن جبری به جنگ نجاتیابد، موقعیکه مادر پسر از خانه بیرون میرود پسرک صدای گامهای پاهای مادر خود را بالای برف میشنود، وقتیکه پسرک متوجه شد که برای یکسال سه ماه و یازده روز

^۱ همان، صص ۲۷

میکند. پس به این نتیجه میرسیم که در داستانهای کوتاه خانم سپوژمی زریاب مانند دشت قایل موزه ها در هدیان سطل های آب و خریطه های ارزن تذکره و دیوار ها گوش داشتند اثرات گوناگون جنگ بازتاب یافته است. که بر همه مردم نشان میدهد، زن درد و رنجرا تحمل میکند باوجودکه نقش مهمیرا در موقعیتهای مختلف بعنوان مادر خواهر همسر و سرپرست خانواده بازی میکند و از طرف دیگر مردان که با مفکوره و قدرتهای خارجی شهروندان بیگناه جامعه خودرا میکشند و سرزمینشانرا ویران میکنند، جنگ در افغانستان تأثیر مخربی برزندگی تمامی جامعه افغانستان گذاشت، خانمان شوهران پسران شانرا بوسیله جنگ ازدست دادند و سرزمینشان ویران شد جامعه افغانستان بواسطه جنگ به افراط گرایی روی آورد و هیچ کسی نبود که به اثر این جنگها صدمه ندیده باشد و مورد رنج و محنت زیاد قرار نگرفته باشد. که این تأثیرات بواسطه داستانهای سپوژمی زریاب بازتاب یافته است هرچند از زوایای مختلف خانم سپوژمی زریاب بدبختی زنانی را که عزیزانشان بوسیله جنگ کشته شده پسرانشان شهید شده و خانهایشان ویران شده است را بعنوان نتیجه مستقیم جنگ بالای جامعه افغانستان را به تصویر میکشاند. در آثار خانم سپوژمی زریاب زنان به خاطر ازدست رفتن اعضای خانوادشان آسیبپذیر شدند لیکن مردان از طریق مفکوره های خارجی گمراه شدند و جنگ را شروع کردند و مجبور به انجام ادامه آن شدند و این زنان شان هستند که رنج میکشند. و اینکه جنگ چگونه توانست محور زندگی تمام جامعه افغانستان را برهم بزند سپوژمی زریاب آن را بوسیله چند داستان کوتاه اش به تصویر کشیده است سپوژمی

زریاب در هر دو طرف موافق به درگیری جنگرا تائید نمیکنند. بلکه برخلاف جنگ است و به این نظریه است که جنگ کشنده است و در هر دو صورت مردم و جوانان جامعه کشور را از بین می برد و برخلاف جنگ است. سپوژمی زریاب تأثیر اصلی ی جنگ را بر تمام جامعه کشور اش می بیند و به این نظریه است که جنگ خسارت بار است و در هر دو صورت جوانان هستند که قربانان جنگ محسوب می شوند و باید جنگ ادامه نیابد،

تحلیل داستان و دیوارها گوش داشتند

این داستان خانم سپوژمی زریاب که در سال ۱۳۶۴ خ به وسیله ی او نوشته شده است. داستان اینطور است که داستان در مورد شخصی است که کتاب های خود را خیلی دوست دارد، اما به اثر جنگ و این که کتاب هایش در آن زمان که داشت به ضد دولت نوشته بود و میخواست که کتاب هایش گیر نیاید ، کتاب های خود را که خیلی دوست داشت و مثل اولادش بود آن ها را در زمین گور کرد. که این حالت دفن نمودن کتاب هایش به زیر زمین بیانگر اوضاع سیاسی و جنگرا در

سالهای ۱۳۶۴ خد بیان مینماید. شخصی که زیاد کتاب های خود را دوست داشت و مضامین کتاب اش به ضد دولت همان وقت نوشته شده بود همیشه میخواست که آن کتاب هایش در دست دولت نیافتد و از ترس کتاب های خود خواست کتاب های خود را در زمین گور کند ، حتی در بعضی از دفاتر دولتی اشخاصی وجود داشتند که کتاب های را به ضد دولت به شکل پنهانی مطالعه مینمودند اگر دولت خبر میشد آنها را از بین میبرد، طوریکه در دفتر همین شخص که کتاب های خود را به زمین گور کرد اشخاصی که کتاب های ضد دولتی را میخواندند و دولت که خبر میشد هر روز از دفتر همان شخص را پنهانی برده، و ازین میبرد. قسمی که در داستان خود دیوار ها گوش داشتند تذکر داده است که این بیانگر آن اشخاصی است که کتاب های ضد دولتی را در دفتر مطالعه میکردند و وقتی که کدام پولیس می آمد یا خبر میشدند، کتابها را قبل از آمدن آنها پاره میکردند و طوری که از داستان دیوار ها گوش داشتند معلوم میشود که از تعداد همکاران ما هر روز کاسته میشد.^۱

فضا و زبان داستان های خانم سیوژمی زریاب نسبت به آثار نویسندگان عرصه داستان نویسی استخوانبندی بهتری شده است. این به این معنا است که همکاران دفتر همین شخص کتاب های ضد دولتی را که میخواندند از دفتر به بهانه های مختلف برده میشدند و ازین برده میشدند. همینطور هر همکار آن ما را میگرفت و دیگر هیچوقت باز نمیگشت. و این اشخاص که کتابهای ضد دولتی را

^۱ محمد حسین محمدی، ۱۳۹۱ هـ.س، سکار فرسه، کابل، چاپ اول، اسرار تاک صص ۵۹

مطالعه میکردند همیشه در ترس بودند و فکر میکردند که هر لحظه پولیس های دولت میآید و آنها را دستگیر میکند.^۱ همینطور در آن زمان اشخاص دولتی وقتی که میفهمیدند که یک شخص مفکوره ضد دولتی دارد و کتاب های ضد دولتی را میخواند به بهانه های مختلف آنها را از خانه های شان برده و از بین میبردند. همین طور این اشخاص حتی نام های شان را پنهان نگه میداشتند تا مبادا پولیسهای دولتی آمده و آنها را به جرم کتابخواندن ضد دولتی متهم نموده و نبرند طوری که در داستان تذکر یافته است از کنار خانه ها گذشتم، خانه های هیئت بودند. صاحبان خانه ها نام های شان را از پشت دروازه های شان کنده بودند که این بیانگر همان پنهان نگه داشتن مفکوره های اشخاص ضد دولتی بود که کتاب های دولتی را به شکل پنهانی در خانه های خود نگه میداشتند و مطالعه میکردند.^۲

و اگر هم کدام کتابی را کسی میخواند به بسیار ترس و لرز مخفی میخواند.^۳ و اگر هم کدام گفتاری کسی به ضد دولت میشنید آنرا مخفی میگذاشت، قسمی که از داستان معلوم میشود مانند زبانم را در کنج دهانم فراموش کردم. سالها است بهتر است زبان را در کنج دهان فراموش کنید. اینطور بهتر

همان، صص ۶۱

همان، ص ۶۱

همان ص ۲۵

است.^۱ و همچنان طوری که در متن داستان دیوارها تذکر یافته است من کتاب هایم را گور کرده ام. آواز اش را بسیار آهسته کرد و گفت امشب تمام شان را بسوزانید.^۲

از متن بالا به این نتیجه میرسیم که هر که از شخصی می‌رسید برای مطالعه کردن کتاب؛ آن شخص میگفت نه، و اگر کسی کتاب ضد دولتی می‌داشت که مضمون ضد دولتی در آن نهفته شده بود توسط دوستان و عقارب اش بر آن گفته میشد که این کتابها را زود زود، بسوزانید. و طوری که از متن داستان و دیوارها گوش داشتند معلوم میشود که میگوید همکارانم که میرفتند و باز نمیگشتند، همه شان کتابهای داشتند و من باید کتابهایم را جای گم و گور میکردم از متن بالا به این نتیجه میرسیم، شخصی که با همکاران اش در یک دفتر کار میکردند و کتابهای ضد دولتی مطالعه مینمودند مجبور شده بودند که کتابهای خود را گم یا گور کنند طوری که بعضی همکاران همان شخص که کتابهای ضد دولتی را مطالعه نموده بودند توسط اشخاص دولت که بازداشت میشدند و برده میشدند باز نمیگشتند.^۳

همان، ص ۶۹

^۲ همان ص ۶۹

همان، ص ۶۳

و در جای دیگر داستان اینطور تذکر یافته است هیچ نگفته ام به زخم نگفته ام که من کتابهایم را گور میکردند ترسیدم زخم به همسایه ها بگویند که من کتابهایم را گور میکردم که اگر آنان این را میفهمیدند ، خدای من وحشتناک است.

متن بالا بیانگر این است که شخصی که کتاب های ضد دولتی داشت کوشش میکرد که از آن، کسی خبر نشود ، مثل همسایه گان شان که با دولت دست داشتند و اشخاصی که کتاب های شان را گور میکردند و یا حریق میکردند در خانه های شان آنها هم احساس ترس میکردند که مبادا مردم دولت از اینها خبر شود و آنها را از بین ببرد. و در جای دیگر داستان دیوارها گوش داشتند آمده است ، متن اینطور است مطمئن هستید که نمیخواست چیز دیگری را گور کند؟ مثلاً کتابی ، سندی ، نمیدانم یا کدام چیز دیگر از متن بالا به این نتیجه میرسیم که پولیس های دولت هنگامی که بالای یک شخص شک میکرد و میفهمید که این کتاب های ضد دولتی را میخواند یا سندی به ضد دولت دارد از چهار اطراف همسایه گان و اقارب نزدیک آن میپرسید .^۱

و از لحاظ مضمون به شکل اصولی تر به نظر میرسند و ارزش ها به داستان کوتاه نزدیکتر اند . خانم سپوزمی زریاب در داستان هایش نسبتی به کامو و کافکا شیفتگی بسیاری دارد و در زبان و شکل گاه تا حد رو به رو و تقلید از آثار معاصر فرانسه را پیش میبرد^۲ شخصیت ها در آثار خانم

همان ص ۷۴ - ۷۵

^۱ نقاش دیوانه و تابلوی کبود اش "کتاب فروش دیوانه"

سپوژمی زریاب بر خلاف دیگر نویسندگان نا رس نیستند ، او در نشان دادن ابعاد گوناگون شخصیت ها و زندگی آن ها کلامی کوتاه و مناسب به کار می برد و بر خلاف معمول داستان نویسان همدیارش در آثار او به شکل بسیار کم حشو و توضیحات اضافی به چشم می خورد. در وصف صحنه ها جا ها و فضا سازی قصه ها نسبت به دیگر نویسندگان زبان روان محکم تر به کار میرد. از میان شانزده داستان وی در سیزده مورد نویسنده خود در مرکز وقایع قرار دارد و بعضی وقت به شدت روان کاوانه به معرفی عناصر قصه میپردازد.^۱ در آثار خانم سپوژمی زریاب برای آدمها، فضا های غمانگیز و شرایط بلنسه معقولتری محیا شده و عناصر داستان قابل پذیرش اند. یکی از ویژگی های دیگر داستان های سپوژمی زریاب در این است که نقش جنس در آثار خانم سپوژمی زریاب برجسته تر است. در تمام داستان های کوتاه وی زن در مرکز وقایع قرار دارد و عنصر تعین کننده . شخصیت مهم زن در داستان های کوتاه سپوژمی زریاب از هر لحاظ نمونه اند و نگاه نویسنده به زوایای پنهان و پیدای زندگی شان از رنج آشنایی او سخن می گوید . در همه جای داستان های سپوژمی زریاب ، قصه های دیده میشود که از درد و رنج زنان صحبت میکند ، تقریباً هیچ جا زنی دیده نمیشود که به اشکال مختلف رنج ندیده باشد. با این وصف ؛ زنان داستان های خانم سپوژمی زریاب شباهتی به زنان سیاهی وش ، گورستان کورز در آثار اندره هالرو دارند .

^۱ فرید رویا، (۱۳۵۷) کتاب فروشی دیوانه

شخصیت های آثار سپوزمی زریاب کمتر و بیدلیل زنده اند و بسیار کم بی صحبت میگردند . در اینجا فقر و بی عدالتی ابعاد درشتتر و شناخته شده تری دارد. و عمق زخم ها بر روشنی و آشکارا دیده میشود .

خانم سپوزمی زریاب در وصف درد هرگز خود را زیاد درگیر نمی کند، از بارِ رومانیتیک داستان به حد کافی میکاهد ، خانم سپوزمی زریاب در وصف دردها با نگاهی از دور به واقعیت آن درشت ، تلخ و زشت همان قسم که حکایت شده است ؛ روایت میکند ، احساساتی و عاطفی با شخصیت هایش برخورد نمیکند . آنها را همان قسم که هستند، روایت میکند و خود کنار استاده میشود تا خواننده آن گونه که میخواهد و حس میکند با قصه درگیر شود. فضا های فرا واقعگرایی بعضی از داستان های او را که گیرایش به فلسفه متداول در ادبیات پس از جنگ اروپا به وجود آمد، زمینه ساختار فضا و شخصیت سازی برخی از داستانهای اوست. ارزش کارِ سپوزمی زریاب در نمایش واقعگرایانه اوست. آنها است که در دو جا به شکل خاطره نویسی معمول در ادبیات فارسی دری بروز میکنند، و گاه به شکل گزارش روزنامه ی در میآید. با این همه آثار محدود منتشر شده ی او از نمونه های خوب داستان نویسی معاصر دری به شمار میرود. در میان خانمان ماگه رحمانی رقیه بوگر ، معصومه خصمتی ، ملالی موسوی ، مریم محبوب هستند که در ادبیات دری به شکل خاص در سه دهه اخیر ، خوب درخشیدند ، اما آنچه که سبب شد به فراز های چون اسپوزمی

زریاب به گونه‌ی بارز اشاره کنیم، بی تردید میتوان گفت که این در آثارش از تکتیک بهتر جدید
در چهار چوب آثار پخته تری است و البته درک روشن تری در مورد جامعه خویش و ادبیات
امروز دارد.

« باب چهارم »

نتیجه گیری تحقیق، پیشنهادات

نتیجه گیری

سپوژمی زریاب نخستین زن افغان است که داستان، در نیمه ای جنگ در مورد افغانستان نوشت. او بدبختی و ضربه روحی جنگ را در هنگام جنگ شرح داد. جنگ یک تأثیر ویرانکننده بر تمام جوانب زندگی مردم جامعه افغانستان به وجود آورد. جنگ در افغانستان نه تنها به وسیله اشخاص سیاسی خود کشور بلکه به وسیله بازیگران جهانی؛ برای بدست آوردن مقاصد شان در افغانستان به راه انداخته شده بود. نوشتن در مورد جنگ و به تصویر کشیدن آن مثل یک جنگ به بسیار زودی بعد از کودتای کمونستی ۱۳۵۸ خ در افغانستان بوجود آمد و بعضی از داستان نویس زن افغانستان در این هنگام خاموش نه نشسته در مورد جنگ داستانهای از خود به یادگار گذاشتند... آثار زنان افغانستان در مورد جنگ به عنوان شاهد و گواه سابقه از درد و رنج مردم جامعه شان میباشد. خانم سپوژمی زریاب متولد ۱۹۵۰ م از جمله نویسنده پیشگام میباشد که آن را مادر خوانده داستان ضد جنگ نیز خطاب کرده اند. او در اوج جنگ میان دولت و مجاهدین در افغانستان در آغاز دهه ۸۰ به اثر نوشتن داستان هایش به مقام والای رسید. و داستان های کوتاه ضد جنگ بواسطه او نوشته شد. او در داستانهایش از دولت روس و مجاهدین و به شکل خاص از دولت انتقاد کرد. در این آثار اش او به اثرات ویران گر فیزیکی و عاطفی جنگ در مورد جامعه اش پرداخته است که به وسیله جنگ کشته شدند. او داستان نویسی است که شرح واقعات جنگ

افغانستان را در سه دهه گذشته در قالب داستان هایش به تصویر کشیده است و داستان های کوتاه اش از جمله تجارب شخصی خودش است که در جریان جنگ آنها را تجربه کرده بود. جنگ یک تأثیر بسیار وحشتناکی به زندگی تمام جوامع افغانستان گذاشت. جامعه به واسطه جنگ به افراطگرایی روی آورد و به مردم افغانستان تأثیرات مخربی را به جا گذاشت و مردم صدمه بسیار دیده و مورد رنج و درد زیاد شان شد. که این همه دردها و رنج ها تأثیرات غم انگیزی است که به واسطه داستان های سپوژمی زریاب توصیف شده است. سپوژمی زریاب از زوایای مختلف به بدبختی مردم خود که عزیزان شان کشته شد و خانه های شان ویران شد به عنوان نتیجه مستقیم جنگ بیان نموده است. در آثار سپوژمی زریاب زنان هستند که به خاطر از دست دادن اعضای خانواده شان متضرر شده اند و مردان شان به واسطه آیدیولوژی مفکوره های خارجی به گمراهی رفته اند و جنگ را آغاز کردند. برداشت سپوژمی زریاب از سه دهه جنگ در افغانستان این است که جنگ زندگی مردم افغانستان را از هم پاشید. او به هیچ وجه موافق به درگیری جنگ در هر دو طرف جنگ را تأیید نمیکند. به درگیری جنگ در کشور اش برخلاف جنگ است و آثار زیانبار جنگ را در عرصه های فردی، اجتماعی و در مجموع زندگی انسانی میدید و جنگ را هم برای انسان های عادی که هیچ نقش در آن نداشتند برای آنها آفت دانست. داستان های کوتاه سپوژمی زریاب همیشه خویشاوندان شان را به وسیله جنگ از دست داده اند و غمگین در حالت مبارزه با خصارات هستند که تأثیر حقیقی جنگ بر این زنان همین خصارات است. سپوژمی

زریاب بسیار ماهرانه ب بدبختی زنان و رنج های شان را در طول جنگ نشان داده است، که این نوع اثر نه تنها به ادبیات ضد جنگ در کشور کمک میکند، بل که در توسعه ادبیات داستانی افغانستان نیز سهم بارزی دارد. داستانهای کوتاه او مانند سطل های آب و خریطه های ارزن، دیوارها گوش داشتند تذکره و موزه ها در هزیان میباشد که سپوژمی زریاب در آن به بازتاب جنگ و مسایل سیاسی از دیدگاه یک زن با محوریت یک زن پرداخت. که بیانگر وقایع و حوادث سالهای پر التحاب جنگ از شروع کودتای ثور سال ۱۳۵۸ خه الی خروج تمام نیروه های شوروی که خواننده را با سنجش از تحولات سیاسی جامعه افغانستان در آن عصر که در این داستان ها بازتاب یافته است بیان نموده است که شرح بیان مصیبت این داستان های غم انگیز آنقدر دامنه وسیع دارد که خود آن کتاب ها را به وجود آورده است. از جنایات قشون سرخ گرفته که همه مصیبت ها را بر جامعه ما به ارمغان گذاشت تا حوادث که امروز میبینیم محصول آن دست و کارنامه های جنگ جوان دیروز بوده است که همه این حقایق و حوادث تلخ و حالات تراژیدی را بیان میکند که نمایشگر جنگ تدریجی در یک کشور آزاده و نابودی یک ملت با فرهنگ است. ملتی که قرن ها به سر بلندی و آزاده گی زنده گی میکرد، لکن امروز زیر آتش جنگ افزارها تا الان هم فرزندان شان از بین میروند و هستی شان را از دست میدهند. بعد از کودتای خونین سال ۱۳۵۸ خه و پس از لشکر کشی و تحاجم نظامی اتحاد شوروی قبل بر کشور ما و در حین حال با اوج گیری مسلحانه و گسترش ساحه نفوذ، جهاد در مفکوره و احساسات شهروندان مردم

افغانستان به وجود آمد و جهاد بر زوایای گوناگون زندگی آنان تأثیر گذاشت و حالت جهادی وضعیت پرخارش-گری گرفت و وسیله برای به تصویر کشیدن احساسات دردها و رنجهای مردم ما گردید. از همین جاست که سپوژمی زریاب که ترجمان دردها رنج ها و احساسات مردم خود میباشد و یگانه عنصری آگاهی دهنده است که به اثرپذیری از تأثیرات جنگ بالای مردم اش حالت مردم خود را به واسطه توان قلمی که داشت در این راه به کار برد و به واسطه داستان نویسی اش بیان نمود. زیرا این خانم فقط از جنگ سخن می گوید و آنچه در محیط و ماحول اش به چشم اش میخورد به تصویر در آورده است. پس واضح است که فکر و ذهن داستان نویس همیشه متوجه جریانات و رخدادهای کشور اش بوده که به جنون ویرانگری و به کشتار و تباهی آنان دست زدند و فاجعه بزرگ را به کشور ما به بار آوردند. جنگ در افغانستان یک تأثیر ویرانگر بر زندگی زنان وارد نمود آن ها غم و درد دیدند که سپوژمی زریاب این همه قصه های بدبختی را بوسیله داستانهای کوتاه اش بیان نمود. و تأثیرات گوناگون جنگ را از جمله رنج اصلی شان و این که چه گونه بالای زندگی روزمره شان تأثیر گذاشته بود به وسیله داستان هایش نشان داد زنان از جنگ درد کشیدند باوجودیکه یک رول عمده مانند مادر، خواهر، زن بیوه و مواظبت کننده فامیل های شان را بازی کردند، زنان سپوژمی زریاب به طور عموم مرد های خویشاوندان شان را در جنگ از دست دادند و غم و غصه و دست و پاه میزنند؛ از اثر زخم از دست دادن خویشاوندان و مردان شان، تأثیرات اصلی جنگ بالای این زنان همین از دست دادن عزیزان نزدیک شان بود. زنان به

شکل خودِ شان بر ضدِ جنگِ ایستاده بودند طوری که آنان ماتم و نفرت به جنگ را از برای az بین رفتنِ عزیزان شان نشان دادند و حتی عضوِ مردِ از خانوادهِ شان را از شامل شدن به جنگ جلوگیری کردند. این زن است که برای پوره نمودن خواب های عزیزان شان برای یک زندگی سهل آمیز میکوشید، آنها جان دادند طوری که مردانِ شان برای نظریه های سیاسی جان های شان را قربان کردند و اینها کسانی بودند که جنگ را به راه انداخته بودند ؛ لاکن زنها رنج کشیده اصلی بودند که بر جنگ نفرین فرستند و اعضای خانواده شان را محافظت میگردند، مانند در داستانِ تذکره که مادر اش جانِ خود را به خاطرِ فرزند اش از دست داد. سپوژمی زریاب قوت لغات را استفاده کرد تا مفهوم اصلیِ جنگ را به وجود بیاورد. داستان های کوتاه وی ما را قادر به این ساخت تا در باره جریاناتِ سیاسی افغانستان در سال ۱۹۷۹ م آگاه شویم. از جمله دیگر تاثیراتِ جنگِ افغان و شوروی این بود که چند دهه جنگ در افغانستان یک ماجرای مصیبت افزای را به وجود آورد که تا الان در حال پیشرفت است. از نگاه ضایعاتِ بشری تا الان دو میلیون شهید شد. چندین ملیون مهاجر جلای وطن شد، بسیاری از مردم در داخلِ کشور آواره گشت، دو میلیون معیوب جسمانی و چندین ملیون معیوب روانی مبتلا به امراض گوناگون را به ارمغان گذاشت که درد این مصیبت ها که بالای جامعه مملکت ما آمد آن را ارقام بیان کرده نمیتواند. شرح احوالِ آواره گان که مثل خیلِ پرنده های مسافر خانه و کاشانه های شان را ترک کردند و با دست های خالی و دلهای ارمان زده به سوی سرنوشتِ موهوم هجرت نمودند و به سرزمین های دور و نا آشنا رخت

سفر بستند و کاروان اشک و غصه دوری را با خود بردند؛ بیان میکند . شدت مصیبت و درد بریادی که بالای جامعه مردم افغانستان آمد تحمل ناپذیر است. هرگاه با تأمل و اندیشه در داخل حوادث هریک از داستان های سپوژمی زریاب نظر ببیند داستان مادرانی را در میابیم که اولاد های جوان شان را از دست دادند . و به داستان بیرمردی مواجه میشویم ؛ که هر روز عید اسپک های بازی اطفال را که به اهتزاز در می آورد و می چرخانید و پسرهای کوچک در هر عید می آمدند و با نشستن با این اسپک ها لذت می بردند و پیر مرد هر سال از بازی این پسران کوچک لذت میبرد؛ ولی در عید های آینده ؛ زمانی که کشور درگیر جنگ است همه این پسران کوچک مرده اند و پیر مرد منتظر آن روز های قدیم است که چه وقت آن زمان دوباره بر خواهد گشت که اطفال بدون ترس بیایند و در اسپک های چوبین اش بنشینند. و داستانی زنانی است که پسران شان در جنگ توسط قشون سرخ به جنگ فرستاده شد و از آنطرف یا زخمی یا مرده شان را آورد. هر گاه با این حوادث لحظه دقیق شویم و خود را به جای آن رنجیده ها قرار بدهیم آن گاه به یقین میتوانیم به عمق مصیبت و درد و غم آن اشخاص هم مشرب شویم و بی ببریم . آن گاه میتوانیم با جان و دل آن ها را احساس کرد. هر گاه نظر دقیق به مردم جامعه خود ببیند دیده میشود که به اثر جنگ چندین ساله که در کشور ما به وقوع پیوست و فعلاً هم ادامه دارد، به اثر این سه دهه جنگ در افغانستان ۹۰ درصد اراضی قابل زرع کشور ما از بین رفت. هر روز چندین انسان بیچاره در کشور ما یا جوان یا کهنسال که هیچ سیاستی را نمیدانند؛ جان های خود را به اثر

جنگ از دست دادند. کاریزها و منابع آبیاری همه به اثر جنگ ویران شد. صنایع ماشینی و فابریکات به خاک یکسان گردید و نابود شد. فرار و هجرت نسل جوان ما از کشور قسمی که هر روز می بینیم به حد اخیر خود رسیده است و هر روز صدها جوانی که ثروت کشور ما محسوب میشوند؛ به اثر جنگی که در وطن جریان دارد؛ خانه و کاشانه های خود را رها کرده و به ممالک خارجی فرار کردند. از صنایع دستی اثری باقی نمانده است؛ شهر کابل به اثر جنگ های چندین ساله به شهر ارواح مبدل شده و لایات کشور به اثر جنگ که در کشور بود جز ویرانه و خاک چیزی دیگری به چشم نمیخورد. به اثر جنگ تعداد زیادی مردم جامعه ما فعلاً هم در حالت فقر بین مرگ و زندگی به اثر جنگ های چندین ساله که در افغانستان به وقوع پیوست همچنان دست و پا میزنند. به اثر جنگ های چندین ساله در کشور ما؛ مکاتب و دانشگاه ها بسته شد و جوانان و اطفال به جای درس و تعلیم به جنگ و شقاوت به قتل و غارت مشغول شدند. از دفتر و دیوان از اسناد و مدارک از مسئولیت و قانونیت نام و نشانی دیده نمیشود. ویرانی که به اثر جنگ گروه های ابر قدرت جهانی یکی پی دیگر بر مردم ما به وجود آمد فراموش ناشدنی است. این جنگ ویرانگر نه تنها پایه های مادی کشور ما را سرنگون و ویران کرد، بلکه در نهایت یک ضربه خیلی محکم بر پیکر غنای معنوی و ارزش های جامعه بشری ما وارد نمود. ارزش هایی که محصول هزارها سال؛ تکامل مدنیت و معنویت ما بود به اثر این جنگها از دست دادیم. شیرازه استوار فامیل ها به اثر جنگ از هم پاشید و از بین رفت. احترام به بزرگان مهمان نوازی و ممنوع دوستی

صافدلی و سخاوت و جوانمردی محو و زوال شد. مصیبت عظیم دیگر این جنگ موجودیت همان یک نسل جدید است که با جنگ به دنیا آمده است و با جنگ بزرگ شده می‌رود و با آن خوی و عادت کرده است که این نسل جدید از صلح ارزش‌های والای بشری مانند قانونیت و مصئونیت و اخوت؛ هیچ چیز نمیداند، مثل این که در جهان جوانان کشور ما همچون چیزها وجود نداشتند. این جوانان کشور ما به جای این که قلم و کتاب به دست داشته باشند به عوض آن با مرمی و تفنگ آشنا هستند. در قاموس حیات شان عطوفت و رحم وجود ندارد به کشتار و قتل عادت کرده اند که متأسفانه همین نسل؛ نسلی است که حاکم بر جامعه کشور ما را می‌سازد. از این جاست که مصیبت افغانستان عمق بیشتری پیدا کرده است، این معمای جاری در کشور ما همه مردم جامعه ما را با صدها سوال‌های لاینحل دچار ساخته است که هیچ کس به آسانی نمی‌تواند برای آن جواب ارائه کند. بنا بر ماست که بر این مصیبت‌ها که به اثر جنگ به ما به ارمغان مانده است به تصحیح آن بکوشیم و با بالا بردن سطح دانش معلومات بیشتر به مردم و جامعه خود که یکی از ضروریات امروزی مردم ما به شمار می‌رود آنها را آگاه سازیم تا مردم جامعه ما حقایق را درک کرده و راه سالم خود را یافته و دیگر دست به جنگ نزده و فریب اجنبیان را نخورند.

در رابطه به داستان نویسی افغانستان به این نتیجه رسیدیم که افسانه‌گویی میان زنان از گذشته‌های بسیار پیش رواج داشت و حتی به میان آورندگان بیشتر افسانه‌ها زن بود. ۹۰ سال از نشر اولین

داستان های ادبیات نوین افغانستان مانند جهاد اکبر که به وسیله مولوی محمد حسین پنجابی در سال ۱۲۹۸م نوشته شده بود میگذرد؛ بعدها داستان های دیگری از تمامی نویسندگان در نشرات آن وقت به نشر رسید، لکن به بسیار تأسف میتوان گفت که زنان در میان اینها هیچ نقش نداشته اند. تا این که اولین زن افغان ماگه رحمانی در سال ۱۲۹۰خ تولد یافت. اولین زن داستان نویس افغانستان به شمار میرود که به نوشتن داستان پرداخت و در عرصه سیاست و مطبوعات با مقالات سیاسی و اجتماعی اش به عنوان اولین زن فعال در عرصه داستان نویسی افغانستان معروف شد. بعدها، بعد از ماگه رحمانی رقیه ابوبکر داستان نویس دیگر روی به داستان نویسی آورد و داستان هایش در روزنامه های اصلاح به چاپ رسید. از این به بعد در آخر دهه ۳۰ و آغاز دهه ۴۰خ که شروع داستان نویسی جدید در افغانستان میباشد که هیچ یک از داستانی از آنها به دست ما نیست، تا اینکه به اثر تحولات سیاسی آن دوره و به اثر به میان آمدن رسانه ها و به وجود آمدن انجمن کابل باعث این شد تا زنان در عرصه داستان نویسی از خود داستانی به جا بگذارند و از خود داستان بنویسند مانند ملالی موسی و محبوبه با وجودی که نوشته های این زنان چندان قابل توجه مردم قرار نگرفت، لیکن در عرصه داستان نویسی در آن زمان توانستند که خدمتی را انجام دهند. در دهه های ۵۰ و ۶۰خ اوضاع ادبیات داستانی افغانستان بسیار زیاد تغییر کرد که انجمن های ادبی گوناگون افغانستان به حمایت دولت از این انجمن ها باعث بیشتر حضور زنان در اجتماع گردید و آثار چاپی خوبی برای رشد داستان نویسی زنان به میان آمد. در عین حال در این

سالها نفوذ ادبیات فرانسوی و روسی بر ادبیات افغانستان به شکل خاص بالای داستان بسیار زیاد بود. در این سالها ترجمه های داستان های خارجی نقش بزرگی را در ساختن و جریان داستان نویسی میان زنان داشت که کتاب های گوناگون به زبان فرانسوی و روسی ترجمه میشدند و حتی تعداد بیشماری از زنان نویسنده و داستان نویس داستان های زبان خارجی را به زبان خود برگزیدند، سپوژمی زریاب که به زبان فرانسوی خیلی حاکم بود از جمله یکی از آن زنان به شمار میرود. در همین دهه ۵۰ و ۶۰ ما دیگر زنان هم داریم مانند مریم محبوب، شریفه شریف پروین پژواک که با وجود محدودیت های خانوادگی و اجتماعی به نوشتن داستان های شان رو آورده بودند. اگر روی جریان داستان نویسی افغانستان در این سه دهه فکر کنیم این سه دهه را یک دوره درخشان ادبیات داستانی زنان افغانستان میایم. در این پایان نامه به شکل به معرفی بعضی زنان داستان نویسی افغانستان پرداختم و باعث این شد تا از این زنان نام برده شود و همچنان آثار شان برای خوانندگان عرصه داستان نویسی شناسانده شود. و همچنان بعد از این که کمونست ها در افغانستان نفوذ خود را گذاشتند آنها نه تنها بر اوضاع سیاسی اثر گذاشتند، بل که در عرصه ادب نیز تأثیر گذار بودند. در این دوره همه چیز در اهداف دولت همان زمان تفسیر و تعبیر میشد. علاوه بر این ورود آثار فرا روسی و نفوذ ادبیات آن یکی از پیامد های نظام سیاسی آن دوره محسوب میشد. تاریخ داستان نویسی افغانستان ثابت کرد که کشور ما تا به حال نویسنده هر زمان نداشته است، زیرا نویسندگی در کشور ما یک امر تفنن به حساب می آمد. در رابطه به داستان

نویسانِ نوینِ زنان در افغانستان خوب توانستند آثاری از خود به جا بگذارند. زنانِ کشورِ ما با مصایبِ غیر از جنگ در داستان های شان با مصایبِ جنگ هم رو به رو بودند. ما زنانِ داستان نویسی داریم که با خلق آثارِ شان قادر به این شدند که نام و نشانی از خود در عرصه داستان نویسی به جا بگذارند. در دهه ۶۰؛ آثار شان توانِ بیشتر یافت و تبدیل به یک درختِ تنومندی گردید و آثارِ بسیاری از آنها انتشار یافت و درونمایه های جدیدی در آثار این نوع نویسندگان به وجود آمد. جنگ در ادبیات ستایش شد و نویسندگان در موردِ جنگ نوشتند که این جنگ برای آزادیِ کشور است و بر ضدِ تجاوزِ یک قدرتِ خارجی که به شکلِ منفور در داستان ها به نكوهشِ آن پرداختند که در باره آوارگی و بی عدالتی و برخی مسایلِ انسانی نوشته شده بود.

پیشنهادات

پژوهشگر این اثر تحقیقی در رابطه به بهبودی وضعیتِ زنانِ داستان نویس در کشور پیشنهاد مینمایم که در رابطه به رشدِ استعدادِ زنانِ داستان نویسی افغان وزارت فرهنگ باید انجمنی را تأسیس نماید تا نویسندگان در این انجمن گرد هم بیایند و آثارِ شان موردِ نقد و بررسی قرار گرفته، رونقِ بهتری یابند، افکارِ شان انعکاس داده شود.

۲. زنانِ نویسندگان به ویژه در رابطه به داستان نویسی باید تقدیر شوند و آثارِ شان باید نشر شوند و در رابطه به پرورش و رشدِ زنانِ داستان نویس یا نویسندگان توجه ویژه صورت گیرد. در این

شرایت و موقعیت اساس تاریخی توجه به این نکات ضروری است. زیرا افغانستان به اثر جنگ سه دهه دارایی های سیاسی اجتماعی ادبی فرهنگی خود را از دست داد. پس برای به حال نمودن جامعه افغانستان که سالهاست بوسیله جنگ همه چیز خود را از دست داد برای بیرون رفتن و خارج شدن از این مشکلات که باعث جنگ طولانی و بهران ناپذیر فراگیر افغانستان شده، به این چیزها باید دقت شود. باید کمک های بشر دوستانه و بین المللی در راه بازسازی و نوسازی افغانستان سریعتر صورت گیرد بدون کدام شرط، فعلاً مملکت ما به پول ضرورت دارد تا به پای خود بایستد. دیگر این که بهران سیاسی اقتصادی، اجتماعی و ادبی که فعلاً در کشور ما جریان دارد برای این که از این مشکلات به زودی به در شویم ضروری است که تحقیقات بیشتر در جهت مهارسازی بهران اقتصادی تجاری و ادبی افغانستان دست به کار شویم و جهت حل سیاسی قضیه پیچیده جنگ در افغانستان به یک توافق خارجی و داخلی برسیم و فضایی صلح را باید ایجاد کنیم که همه مردم باید در آن احساس مصئونیت و آرامی کنند. و برای تمام اشخاص فنی و با تجربه و دلسوز باید کار محیا شود و کار باید به اهل کار سپرده شود تا احیای مجدد وطن فراهم گردد، باید ما از جنگ های اصلحه ی خود را دور نگه داریم که باعث از بین رفتن مردم ما شد. باید جنگ های اقتصادی، تکنالوژیکی فرهنگی، ادبی و سپورتی را در میان افراد جامعه خود به وجود بیاوریم مثل که کشور های دیگر آسیایی برای خود ایجاد کرده اند؛ از این لحاظ باید خود را به تکنالوژی غرب میتوانیم برسانیم از یک طرف از جنگ که باعث کشتار

میشود دور نگه داشته میشویم و در غین حال رقابت های سالم را میتوانیم ایجاد نمائیم که در آن اثرات جانی و مالی وجود نداشته باشد . از جنگ مردم خود را دور نگاه داشته و صلح و صفا را به کشور خود باید به ارمغان بیاوریم . و من الله توفیق

ضمیمه ها

پنج داستان کوتاه مرتبط با جنگ از خاتم سپوژمی زریاب

موزه‌ها در هدیایان موزه‌ها را به یاد دارم. موزه‌ها را می‌بینم. موزه‌ها سیاه و براقند. موزه‌ها تا نیمه خون آلودند. پشتم می‌لرزد. از موزه‌ها می‌ترسم فریاد می‌زنم. موزه‌ها می‌آیند. موزه‌ها آمدند. نگذارید موزه‌ها بیایند موزه‌ها مرا نابود می‌کنند. همه‌ی ما را نابود می‌کنند.^۱

در جوی‌های ده آب جاری است. در جوی‌های ده، آب سرخ-رنگ شده است.^۲

موزه‌ها موزه‌ها می‌آیند، موزه‌ها آمدند. نگذارید موزه‌ها بیایند. موزه‌ها مرا نابود می‌کنند همه‌ی ما را نابود می‌کنند موزه‌ها و خوشه‌ها را کشتند.^۳

آوازی از بسیار دور می‌پرسد: (هنوز تب دارد؟)

آواز گریه آلودی می‌گوید: (ها تب دارد.)

آواز گریه آلود را می‌شناسم. آواز گریه آلود را از وقتی خودم را شناختم، شناختم

کی تب دارد؟ من تب دارم؟ کسی چی می‌داند حلقم خشک است. (آب... آب... آب...)

موزه‌ها می‌آید موزه‌ها، خدایا معجزه‌ی. موزه‌های خون آلود، خوشه‌ها را پای مال می‌کنند.

^۴خوشه‌های نا رس زیر سنگینی موزه‌ها خفه می‌شوند. خوشه‌های نا رس می‌نالند. تاکستان می

^۱محمد حسین محمدی، ۱۳۹۱ هـ. ش، شکار فرشته، کابل، چاپ اول، انتشارات تاک صص ۳۷

^۲همان، صص ۲۸

^۳همان، صص ۲۸

^۴همان، صص ۴۰

نالِد. تمام شب نالش خوشه ها را می شنوم. تاکستان در سوگ خوشه ها شیون می کند من شیون تاکستان را می شنوم. من شیون می کنم. زنان عالم شیون میکنند. من شیون زنان عالم را می شنوم.

آوازی می گوید: در سرش خورده؟

آواز گریه آلود می گوید: (ها در سرش خورده).

در چشمانم تمامی وحشت عالم متراکم شده است. لبانم روی هم چسبیده اند. انگار لبانم روی هم دوخته اند. من خاموشم، همه ی زنان عالم خاموشند. از چشمانم قطره های بزرگ آب می چکند.^۱

(آب آب...)

به تاک نزدیک می شوم. انگور ها هنوز نا رس اند. تاک ها خوشه های نا رس را محکم در آغوش گرفته اند. دستم را دراز می کنم. دستم می لرزد. خوشه در تاک محکم است. باید قوتی کرد و خوشه را جدا کرد. به نظرم می آید که تاک می لرزد. لرزش تاک را در خودم احساس می کنم. من می لرزم. زنان عالم می لرزند. لرزش زنان عالم را می فهمم. دستم مثل دست مرده یی می افتد. تاک خوشه های نا رس را محکم در آغوش گرفته. خوشه ها همانند کودکانی خود شان را در آغوش شاخه های تاک مخفی کرده اند. من خوشه ی نا رس را از تاک جدا کرده نمی توانم. چی کسی

^۱ همان، صص ۴۰

جرات این را دارد که خوشه ی نارس را از تاک جدا کند من تاک را می فهمم، من خوشه را می فهمم.^۱

صدای کسی را می شنوم که می پرسد: چی وقت این طور شد؟ آواز گریه آلود پاسخ می دهد. آواز گریه آلود را می شناسم. آواز گریه آلود را از وقتی خودم را شناختم آواز گریه آلود می گوید نماز شام.^۲

عمه ام نماز می خواند . رو به رو قبله دست بسته ایستاده است. چادر اش را دور سرش پیچیده است. لبان گلابی رنگش حرکت می کند. عمه ام چیزی می خواند. من می دانم چه می خواند. عمه ام خم می شود می نشیند. پیشانی اش را به زمین می ساید. باز بر می خیزد دست بسته می ایستد. باز خم می شود. می نشیند. پیشانی اش را بر زمین می ساید. باز بر می خیزد. یک بار، دو بار، ده بار صد بار نمی دانم حساب اش از پیشم می رود. روی دو زانو می نشیند. دستانش را سوی آسمان بلند می کند. چیز های می خواند. چیز هایی می خواهد نمی دانم. بعد مرغ هایش را می بیند و می دمد گاو هایش را می بیند میدمد.

همان، صص ۲۱

همان، صص ۲۳

همان، صص ۲۲

همان طور که به عمه ام می بینم، چشمک های چادری اش به نظرم بزرگ تر و بزرگ تر می شوند
چشمک های چادری اش به میله های زندان مبدل می شوند عمه ام از پشت میله های زندان گپ
می زند زنان عالم از پشت میله های زندان گپ می زنند. من از پشت میله های زندان گپ می زنم.^۱

عمه ام آماده ی رفتن است. سپیدی پر از تخم مرغ در دست دارد. می پرسم: کجا می روی؟"

می گوید به پرسش خدا. "

می پرسم: "خدا بیمار است؟"

سر من کجا است؟ سرم را بیالید. سرم را موزه ها از تنم جدا کردند. شاید هم سرم در ده مانده است.

موزه ها ، نگذارید موزه ها نزدیک شوند، موزه ها نزدیک می شوند... خدایا معجزه یی، موزه ها

نزدیک می شوند.^۲

آوازی می پرسد: چرا این طور شده؟^۳

آواز گریه آلود می گوید: "ده را بم بارد کردند. شبی که ده بم بارد شد آن جا بود."

همان، صص ۴۲ - ۴۴

^۲ همان، صص ۴۴ - ۴۵

همان، صص ۴۵

فضا دودی رنگ است. در آسمان دودی رنگ ستاره ها و مهتاب جا گرفته اند بوی پرم می کند، این بوی سرمستم می سازد. این بوی را می شناسم. وقتی این بوی به بینی ام می رسد، خودم را جزو

تاکستان، جزو انگور های جوان، جزو برگ های سبز احساس می کنم. گیاه می شوم^۱

عمه ام کنارم نشسته است و با چراغ تیلی مصروف است در ده برق نیست. هنوز در ده برق را نمی

شناسند عمه ام از برف می ترسد. چراغ دود می کند.^۲

عمه ام باز جای نماز اش را کناری رو به قبله هموار می کند. نماز شام را می خواند. سایه اش روی

دیوار حرکت می کند. سایه می نشیند. سایه می خیزد. سایه باز می نشیند. سایه دستانش را بلند می

کند. چیز هایی می خواند، چیز هایی می خواند، آرامشی در چهره ی عمه ام می دود. این آرامش

کجا است؟^۳

خاموشی ده می لرزد. صدا هایی از دور به گوش می رسد. عمه ام جای نماز در بغل اش باز می

گردد، می پرسم : " چیست؟"^۴

چیزی نمی گوید. پاسخ اش در چشمان اش هست. چشمان اش از حلقه بر آمده اند. آرامش چند

لحظه ی قبل در چهره ی عمه ام نیست.

^۱ همان، صص ۴۵

^۲ همان، صص ۴۵

^۳ همان، صص ۴۵ - ۴۶

^۴ همان، صص ۴۶

صداها بلند تر می شوند. صداها نزدیک تر می شوند. صدای فریاد است. فریاد بلند تر می شوند
کسی کمک می طلبد. کسانی کمک می طلبند. در ده هیاهویی برپا است. ایستاده می شوم. من می
ترسم. عمه ام می ترسد. عمه ام می ترسد. عمه ام در حویلی جا می شود. من تنها می مانم.
چراغ تیلی دود می کند. چراغ تیلی آرامش چند لحظه قبل را ندارد. شعله اش می لرزد. آینه
روی دیوار شور می خورد و نوری در آن می لرزد اتاق نیمه تاریک است. من در اتاق نیمه تاریک
تنها مانده ام. به نظرم می آید که در هر تاریکی و سایه چیزی مخفی شده است و مرا تهدید می
کند.^۱ صداها بلندتر می شوند عمه ام در آن سر حویلی است. اگر صدایش کنم نمی شنود. چشم
هایم را می بندم. شروع به دویدن می کنم. بوت هایم را کنار در فراموش می کنم. پاهایم عریان اند.
ترس و دهلیز گلی نمناک برودت را تا استخوان هایم انتقال می دهند. صدایی می شنوم از دندان
های خودم است. الاشه هایم را محکم روی هم می فشارم.

: بوی تنباکوی سوخته را می پالم، مادر بوی تنباکوی سوخته می دهد.^۲

احتیاط می کنم گردی را زیر پا نکنم. پوده بی را نشکنم^۳

^۱ همان، صص ۲۷

^۲ همان، صص ۴۸

^۳ همان، صص ۲۷

نعره ها بلند و بلند تر می شوند . صدا های عجیبی می شنوم انگار چیزی یا چیز هایی منفجر می شوند. زمین می لرزد. خودم را به عمه ام می چسبانم. چه قدر لاغر است عمه ام احساس می کنم که استخوان هایش می لرزد. می گوید: "رسول... رسول..."^۱

رسول نام پسرش است. رسول بیرون از خانه است. عمه ام منتظر رسول است عمه ام می خواهد در حویلی را باز کند. برود بیرون و رسولش را پیدا کند. من محکم اش می گیرم. من تنها می ترسم. عمه ام می دود سوی بام من هم تلاش می کنم به بام بالا می شوم. از زینه ها می افتم یا هایم از من اطاعت نمیکنند.

"رسول کجا است؟"^۲

رسول نام پسرش است. رسول بیرون از خانه است. عمه ام منتظر رسول است عمه ام می خواهد در حویلی را باز کند. برود بیرون و رسولش را پیدا کند. من محکم اش می گیرم . من تنها می ترسم عمه ام می دود سوی بام. من هم تلاش می کنم به بام بالا شوم. از زینه ها می افتم. پاهایم از من اطاعت نمی کنند. "رسول کجا است؟"^۳

^۱ همان، صص ۲۷ - ۲۸

^۲ همان، صص ۲۸

^۳ همان، صص ۲۸

عمه ام فریاد می زند. فریادش با نعره های دیگران می آمیزد می افتم و پیش می روم. بالا می روم و به بام می رسم. ده روشن شده است. شعله های شومی ده را روشن کرده است. ده آتش گرفته است. تاکستان تاراج شده است. روی تاک های تاکستان موترها چون حیوانات عظیم و غول پیکری با خشم ناله می کنند. تاکستان شیون می کند. انگورها، انگورها زیر عراده های موترها آب می شوند. در حلق خشک زمین فرو می روند. تاکها در سوگ خوشه های شان شیون می کنند من شیون تاکها را می شنوم. شیون تاکها با آواز موترها می آمیزند. عمه ام سر هر جنبنده بی را که در نزدیکی خانه اش می بیند فریاد می زند. بار اول است که فریاد عمه ام را می شنوم.^۱

"ر...سو...ل"

آوازش میان آوازهای تکان دهنده و شیون تاکستان تکه تکه میشود.^۲

بوی باروت نفس آدم را تنگ می کند. ده را بوی باروت گرفته من این بوی شوم را می شناسم از شامت این بوی من می ترسم. لرزه ام دو چندان می شود. تمامی اندامهایم از تسلط من خارج شده اند. بوی باروت خفه ام می کند. بوی باروت زنان عالم را خفه می کند.^۳

همان، صص ۲۸

^۲ همان، صص ۲۹

^۳ همان، صص ۲۹

عمه از بام پایین می شود پشت در حویلی می ایستد از لای دروازه بیرون را می بیند. رسول می گوید و با مشت به سینه اش می کوبد. یک بار فریاد می زند: "موزه ها... موزه ها... خدایا موزه ها..."^۱

عمه ام را تپله می کنم. از درز دروازه بیرون را می بینم. موزه ها را می بینم که پیش می آیند. پیش تر می آیند. نزدیک می شوند نزدیک تر می شوند. کلان تر می شوند. باز هم کلان تر می شوند. پشت در خشک می شوم.^۲

موزه ها پشت در می رسند. موزه ها آلوده به خون اند.^۳

از درز دروازه بیرون را می بیند. نمی دانم چه گونه عمه ام خون رسول را که روی موزه ها خشک شده است می شناسد؛ که به سینه اش می زند و سینه اش را می خراشد و فریاد می زند: "رسول...رسول...ر...سو..ل را کشتند... کشتند."^۴

پشت در می افتد. در تکان می خورد. در را از پشت فشار می دهند. من به تنهایی در را محکم گرفته ام که باز نشود. دروازه تکان می خورد دروازه به زانو در می آید. با وحشت می بینم که دروازه از چوکات کنده می شود. در بسته از چوکات جدا می شود فشار زیاد است. دستان من

^۱ همان، صص ۴۹

^۲ همان، صص ۴۹

^۳ همان، صص ۴۹

^۴ همان، صص ۴۹

ناتوانند. دستان من همیشه ناتوان بوده اند. دستان ناتوان به هیچ دردی نمی خورند دروازه با آواز وحشتناکی می افتد آواز وحشتناک افتادن دروازه تمامی ده، تمامی اقلیم و تمام کاینات را تکان می دهد.^۱

موزه های خون آلود درون حویلی می آیند من سر افکنده و لرزان موزه ها را و زمین را می بینم.^۲ از موزه ها خون می چکد. خون رسول را می شناسم. خون تمامی رول ها را می شناسم شیره ی انگور های نارس را می شناسم. شیره ی گندم ها را می شناسم. تا چشم کار می کند موزه هست و موزه هست، همه ی شان خون آلودند، شیره اند و دند. احساس سنگینی عجیبی می کنم به نظرم می آید که تمامی وزن زمین روی شانه های من است پاهایم تاب رفتن را ندارند. به دیوار تکیه می دهم. سرم به دوران می افتد. خوابم یا بیدار، نمی دانم^۳

عمه ام را می بینم که کنار گاو سپیدش ایستاده است. بادیه ی مسی اش را زیر بغل دارد. گاو را با دستان نوازش می کند. گاو نمی خندد... گاو دندان هایش، را به عمه ام نشان می دهد. شاخ های تیزش را به عمه ام نشان می دهد.^۴

^۱ همان، صص ۲۹-۵۰

^۲ همان، صص ۵۰

^۳ همان، صص ۵۱

^۴ همان، صص ۵۰

عمه ام بادیه ی مسی اش را زیر پستان گاو می گیرد. صدای غرغری به گوشم می آید. صدای آشنا و دل انگیز شیر که در بادیه می ریزد. یک بار عمه ام ایستاده می شود. باریک و باریک تر می شود.^۱

چهره اش وحشتناک می شود. بادیه را روی زمین می گذارد. با دو دستش بر سرش می زند. به بادیه می بینم بادیه پر از خون است گاو به جای شیر، خون داده می بینم که از پستان گاو خون می چکد. موهای خاکستری عمه ام بادباد می شوند. عرقچینش پیش پایش می افتد. عمه ام با مشت هایش به سرش می زند می بینم که تمامی زنان ده شیون می کند. و پشت در حویلی می آیند.^۲ موهای همه شان خاکستری اند. همه شان به طور وحشتناکی باریک شده اند همه شان بادیه ی مسی یی را زیر بغل دارند.

در بادیه های شان به جای شیر خون است. گاو های شان به جای شیر، خون داده اند. همه ی شان می گویند. یک بار می بینم که گاو عمه ام می گوید تمامی گاو ها می گویند. من هم می گویم. زنان عالم می گویند. من آواز گریه شان را می شنوم.^۳

همان، صص ۵۰ - ۵۱

^۲ همان، صص ۵۱

^۳ همان، صص ۵۱

آواز گریه آلود می گوید: " از سرش بسیار خون آمد." تاکستان را به جای آب خون داده اند در تاک ها به جای خوشه های سبز، اعضای بدن آدمی آویزان اند. دست، پای، سر آدمی، ... به جای بوی برگ های سبز، بوی خون گندیده به بینی ام می رسد.

فریاد می ززم می خواهم تمامی عالم را گواه بطلبم. فریاد از گلویم خارج نمی شود. کنار دروازه می شکسته ایستاده ام می لرزم عمه ام نیست. فریاد می ززم " عمه ... عمه ... ع.م.مه.."

کسی جواب نمی دهد. حویلی زیر ضربت موزه ها ویران شده است پلوان ها هموار شده اند ریشه های گیاه ها از خاک بیرون شده اند سوی اتاق ها می دوم. هر چه دروازه هست، شکسته. ویران شده. موزه ها شکسته اند. موزه ها ویران کرده اند. موزه ها در جست و جوی چی هستند؟ در جست و جوی کی هستند؟ در جست و جوی رسول در جست و جوی رسول ها، تنها آئینه سرچایش است. سوی آئینه می دوم. آئینه هم از وسط شکسته است. در آئینه می بینم وحشتناک است من شبیه عمه ام شده ام شبیه زنانی که در خواب و بیداری دیده ام، شده ام. بسیار باریک شده ام. چهره ام وحشتناک شده است.^۱

در یک شب چندین سال پیر شده ام. موهایم سپید شده اند. دور چشمانم چین های بی شماری پیچ و تاب خورده اند.. پوستم مثل پارچه چرمی شده است که سال ها در آفتاب، در باد و باران گذاشته

^۱ همان، صص ۵۱ - ۵۲

شده باشد. و همه ی این ها را با خون سردی زن چندین ساله می بینم و آینه را دور می اندازم.
موزه ها موزه ها...

آوازی می گوید: " رسول را هم نیافتند..."

رسول، رسول، یاد رسول، چون رویای دل انگیزی در دلم می خزد. عمه ام چی شد. رسول گفت و
جان داد. نمی دانم. رسول کجا است روح من با رسول عوض شده است. عمه ام من می شود من
عمه ام می شوم. یاد رسول دیوانه ام می کند.^۱ یاد پسر دیوانه ام می کند. از نگاه رسول مهربانی می
تراود. مهربانی می ریزد. عمه ام هر وقت به رسول می بیند، پشت دستش خیره می شود. با ناخن به
چوبی می زند و زیر لبش چیزی می خواند و سوی رسول می دمد. من می روم رسول را می پالم.
رسول را پیدا می کنم. من بر می خیزم.^۲

من می روم رسول را می پالم . رسول را پیدا می کنم. من بر می خیزم.^۳ آواز بمی می گوید: "
محکمش بگیرید. بسته اش کنید تشنجات عصبی..."

آواز گریه آلود می گوید: " خدایا... خدایا... "

^۱ همان، صص ۵۱

^۲ همان، صص ۵۲

^۳ همان، صص ۵۲ - ۵۳

من در جست و جوی خدا استم من خدا را می پالم. رهایم کنید. آواز بمی می گوید: " تنفسش دشوار شده ^۱.

خفه می شوم. بوی باروت خفه ام می کند. بوی خون خفه ام می کند. ده دیگر بوی سبزه و خوشه های نورسیده نمی دهد. تاکستان شیون می کند. من شیون تاکستان را، شیون هر تاک را می شنوم موزه ها خوشه ها را پای مال کرده اند. تاک های جوان و سبز خالی از خوشه ها شده اند. من شیون شان را می شنوم. شیون شان را می فهمم بوی باروت. بوی باروت. من شومی این بوی را می دانم . بوی باروت خفه ام می کند. خفه می شوم. ^۲

آواز گریه آلود می گوید: "شکر که شهر آوردندش." ^۳

از ده می گریزم. شهر می روم، جز دو پایم چیزی دیگری نیست که مرا به شهر ببرد. راه شهر کجا است؟ راه شهر است. دو طرف خانه ها اند. خانه ها ویرانند. این جا و آن جا پاپوش های کوچک می بینم به یاد پاهای کوچک می افتم. به یاد آدم های کوچک می افتم. می خواهم تمامی پاپوش های کوچک را در آغوش گیرم. می خواهم به ماکیان عظیمی مبدل شوم و تمامی آدم های کوچک

^۱ همان، صص ۵۲

^۲ همان، صص ۵۲

^۳ همان، صص ۵۲

را زیر دو بالم جای دهم. کنار پاپوش های کوچک می نشینم. و مانند زنان چندین هزار ساله شیون می کنم. بر می خیزم، پاپوش ها را جمع می کنم. هر چی پاپوش می یابم در دامنم می گذارم.^۱

پاپوش ها هنوز گرمند. من گرمی شان را احساس می کنم. به دروازه ی شهر می رسم دروازه شکسته است. هر چی دروازه است شکسته است همه ی دروازه ها شکسته اند. از دروازه های شکسته می گذرم. شهر خالی است. بوی باروت و بوی خون شهر را هم اشغال کرده اند. من این بوی را می شناسم. این جا و « آنجا کودکان شهر را می بینم. به کودکان نزدیک می شوم. می خواهم نشان دیگران را از کودکان بیرسم.^۲

از وحشت بر جای خشک می شوم. کودکان هم موزه به پا کرده اند. موزه های کلان کلان. موزه های آلوده. به کمرهای شان دشنه هایی آویخته اند. چشمان شان سبز شده اند. زرد شده اند. آبی شده اند. موزه ها، از موزه ها می ترسم. خدای من. بر جایم می خشکم. از رفتار می مانم.^۳ و پاپوش های کوچک و گرم را به حسرت در آغوش می فشرم. دلم می گرید. خودم می گریم. اشک از تمام مسامات تراوش می کند. کودکان دورم جمع می شوند و با تمسخر به من می بینند. کودکان شهر با بوی خون و باروت عادت کرده اند.

^۱ همان، صص ۵۳

^۲ همان، صص ۵۴

^۳ همان، صص ۵۵

آواز گریه آلود می پرسد: چشمانش خواهند دید؟" چشمان کی؟ چشمان من، من در چشمان سبز زرد و آبی کودکان شهر خیره می شوم، هیچ چیزی در این چشمان نمی خوانم. چشمان شان به پارچه های سنگ مبدل شده اند. نگار این چشمان تعلق شان را به بشر از یاد برده اند. کودکان شهر با تمسخر به من می بینند و با انگشتان کوچک شان تیزی تیغه ی دشنه های شان را امتحان می کنند. نگاه من بر موزه های شان میخ شده است، به موزه های آلوده به خون من شومی این موزه ها را می شناسم.^۱

این موزه ها رسول را از من گرفتند رسول ها را از من گرفتند چشمانم را می بندم و قصه ی ده را به کودکان شهر می گویم کودکان شهر این قصه را نمی شنوند.^۲

آواز گریه آلود می گوید: می ترسد. از یک چیزی می ترسد" می ترسم. من می ترسم. من از این کودکان که موزه های کلان کلان و آلوده را خش خش کنان از دنبال خود می کشند، می ترسم.^۳ از این اشیای جنگی که دل های شان با جادوی جاه طلایی سنگ شده اند و دود و خون و کینه را برای رخنه کردن در آن ها گذاشته اند می ترسم از این همه انفجار و اصطکاک تیغه ها می ترسم.

^۱ همان، صص ۵۲

^۲ همان، صص ۵۵

^۳ همان، صص ۵۵

آواز گریه آلود می گوید: جنازه های دیگر را هم آورده اند... " کدام جنازه را ، جنازه ی من را ...
کودکان شهر را می بینم، موزه های کلان کلان و آلوده به پا کرده اند. دشنه های بران به کمر بسته اند
و در تکبیر نمازهای جنازه ها می گویند و می رقصند.^۱

آواز بم می گوید: "هذیان می گوید... دیری است هذیان می گوید..." آواز گریه آلود می پرسد:
"امیدی هست؟ خدایا امیدی هست" خدایا معجزه یی!"^۲

ما در دفتر هیچ گپ نمی زدیم. در دفتر ما سکوت و هراس لانه کرده بود. به نظرم می آمد که شهر
سکوت و هراسش را با دفتر ما قسمت کرده بود، شهر چیزی نداشت که با ما قسمت کند، تنها آوازی
که گاه گاهی در دفتر ما شنیده می شد، آواز شرشر کاغذها بود و آواز شرشر کاغذها هم یک نوع
دلهره را در دل ما می کاشت.^۳

و از تعداد همکاران ما هر روز کاسته می شد. هر چند روز بعد، کسی به در دفتر ما انگشت می زد،
می در آمد.. نام یکی از همکاران ما را می گرفت و این همکار ما با سر خمیده از در می بر آمد و
دیگر هیچ وقت باز نمی گشت.^۴

^۱ همان، صص ۵۵

^۲ همان، صص ۵۶

^۳ همان، صص ۵۹

^۴ همان، صص ۵۹

: تصاویر خصمانه به من می بیند و تلاش دارد که خودشان را از قاب ها رها سازند و به من و کتابم حمله ور شوند.^۱

از کنار خانه ها گذشتم. خانه هایی هیت بودند صاحبان خانه ها نام های شان را از پشت دروازه های شان کنده بودند جای خالی نام های پشت دروازه ها دلم را فشرد.^۲

به نظرم آمد که آدم ما نام های شان را مخفی می کنند. به نظرم آمد که آدم ها از نام های شان می ترسند.^۳

شهر خالی و ساکت بود خلوت و سکوت دلهره را در آدم بیدار می ساختند تصاویر کلان کلان، آواز خفه بی شنیدم پشتم را گشتاندم، همکارم بود. با سوء ظن اطرافش را دید. خودش را به کنارم رسانید و دستش را چون چنگالی پیش آورد و کتاب را از جیبم بیرون کرد و با همان سرعت آن را زیر کرتی کلانش مخفی کرد. باز انگار چیزی را دید و با عجله گفت: "کنار دریا منتظر باش!"^۴

از دور همکار مان را دیدم. می آمد. هر چند قدم بعد می ایستاد؛ طرف چپش را می دید، راستش را می دید، پشت سرش را می دید، روبه روی اش را می دید. به من رسید دور تر از من ایستاد یک

^۱ همان، صص ۶۱

^۲ همان، صص ۶۱

^۳ همان، صص ۶۱

^۴ همان، صص ۶۱

بار کتاب را از زیر کرتی اش کشید و به سرعت به دریا پرتاب کرد. تکان خوردم صدا کردم:

"چرا؟"^۱

بوی بوی آدمی زاد... بوی بوی آدمی زاد...^۲

می گویند بوی بوی آدمی زاد... بوی بوی آدمی زاد... مرا می پالند.^۳

سر همکار ما خم بود. سر همکار ما راست بودن را فراموش کرد، بود. آهسته تر گفت: "شنیده ای

دیوارها موش دارند و موش ها گوش دارند نی دیوارها گوش دارند خود دیوارها!"^۴

به تصاویر دیدم. زمینه ی تصاویر سرخ بود. مثل خون تازه .^۵

لبانش پس رفتند. نمی دانم گریست یا خندید. انگار با خودش گپ بزند، گفت: "در این شهر بزرگ،

در این کشور بزرگ، در این جهان بزرگ جایی نیست که دو آدم باهم بنشینند و چیزی بگویند.

جایی نیست. جایی نیست."^۶

^۱ همان، صص ۶۳

^۲ همان، صص ۶۴

^۳ همان، صص ۶۵

^۴ همان، صص ۶۶

^۵ همان، صص ۶۷

^۶ همان، صص ۶۸

می خواستم این را برایش بگویم که گفت: " گاهی جهان بسیار کوچک می شود.^۱ بسیار کوچک و زنده گی در این جهان کوچک ناممکن می شود. "

چیزی نگفت. سرش روی سینه اش خمتر شد و گفت: " سال ها است که من زبانم را در کنج دهانم فراموش کرده ام. سال ها است بهتر است زبان را در کنج دهان تان فراموش کنید. این طور بهتر است. بسیار بهتر است. " ^۲

من کتاب هایم را گور کرده ام. ^۳

آوازش را بسیار آهسته کرد و گفت: " امشب تمام شان را بسوزانید. " ^۴

: هر روز در باره ی کتاب هایم می اندیشید. می دانستم که آن همکارانم که می رفتند و باز نمی گشتند. همه ی شان کتاب هایی داشتند و من باید کتاب هایم را در جایی گم و گور می کردم. ^۵

هیچ نگفتم. به زخم نگفتم که من کتاب هایم را گور می کردم ترسیدم زخم به همسایه ها بگوید که من کتاب هایم را گور می کردم اگر آنان این را می فهمیدند ، خدای من وحشتناک است. ^۶

^۱ همان، صص ۶۸

^۲ همان، صص ۶۹

^۳ همان، صص ۶۹

^۴ همان، صص ۷۰

^۵ همان، صص ۷۳

^۶ همان، صص ۷۴

مطمئن استید که نمی خواست چیز دیگری را گور کند؟ مثلاً کتابی، سندی، نمی دانم یا کدام چیزی دیگری.^۱

و همسایه ها هم گفته بودند که مطمئن استند من می خواستم کودکان را گور کنم و پلیس نفس راحتی کشیده بود و به همسایه ها دستور داده بود تا شب ها از پشت ارسی های شان مراقب من باشند تا من چیز دیگری را گور نکنم. همسایه ها رفته بودند.^۲

می لرزیدم نمی دانم از ترس یا از شرم^۳

به سرعت راه خانه ام را پیش گرفتم در خانه کتاب هایم را از این جا و آن جا بر داشتم و پشت پرده ها، پنهان شان کردم^۴

به بچه ی همسایه فکر می کردم چند هفته می شد که بچه ی همسایه ی ما در زد و خوردی کشته شده بود.^۵

و می گویند که یک روز جسدش را کشیدند و در همسایه ی ما آورده گفته بودند: بچه ات... "و زن همسایه ی ما - مادرش - به زمین دشنام داده بود، به زمان دشنام داده بود، نعره زده بود، موهای

^۱ همان، صص ۷۵

^۲ همان، صص ۷۵

^۳ همان، صص ۷۶

^۴ همان، صص ۷۸

^۵ همان، صص ۸۱

خاکستری اش را مشت مشت کنده بود. جسد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود نالیده بود. "شهید من!"^۱

و بعد . . . ساکت شده بود زیباترین توشکش را میان اتاق انداخته بود و جسد را روی آن قرار داده بود و بعد رفته بود در صندوق خانه، صندوق کهنه یی را باز کرده بود، شال عروسی اش را کشیده بود. شال بوی ماده ی ضد کویه می داد. شال عروسی اش را کشیده بود. شال بوی ماده ی ضد کویه می داد. شال عروسی خودش بود. شال را روی جسد خون آلود انداخته بود. کسانش را خبر کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه را با شکوه تر، به نظر خودش، در قبرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برایش ساخته بود.^۲

از آن روز به بعد، لباس سیاه و چادر سفید می پوشید و هر جمعه سطل آب و خریطه یی ارزن می گرفت و می رفت کنار قبرستان می نشست و میگریست. آب و ارزن را روی قبر می پاشید. خاک خشک و تشنه گی قبرستان را سیر آب می کرد پرنده گان را به مهمانی ارزن فرا می خواند.

چرا برای یک لحظه این احساس به هم دست داد که همه ی موجودات از ترس مخفی شده اند، پشت دروازه یی پشت دیواری.^۱

^۱ همان، صص ۸۲

^۲ همان، صص ۸۲

^۳ همان، صص ۸۲

گام هایم را با احتیاط تیز کردم، با احتیاط قدم گذاشتن عادت شده بود. سال های سال می شد که با احتیاط راه می رفتم. سال های سال می شد، به نظرم می آمد که زیر هر قدمم قبری است و در آن قبر کشته بی می خواستم زودتر به خانه برسم باز به یک گیلان آب سرد اندیشید. انگار آب سرد مرا صدا بزند، با احتیاط شروع به دویدن کردم.

یک بار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه و چادر سفید پوشیده بود. سطل آب و خریطه ی ارزن در دستش بود. پاهایم سست شدند.^۱

نمی دانم چرا هر وقت زن همسایه را می دیدم نوعی احساس تقصیر به هم دست می داد، مثل این که من جسد پسرش را بر دوش گرفته باشم و پشت درش برده بوده باشم که بچه ات...^۲

یک بار باز به نظرم آمد که من جسد پسرش را بر دوش کشیده ام و پشت درش برده ام و گفته ام "بچه ات..."^۳

بچه ام پنجاه و هفت نفر بودند... هر پنجاه و هفت شان... " جمله اش را ناتمام گذاشت. چادر سفیدش را روی چشم هایش گرفت. شانه هایش تکان می خوردند. می گریست.^۴

همان، صص ۸۲

^۲ همان، صص ۸۳

^۳ همان، صص ۸۳

^۴ همان، صص ۸۴

^۵ همان، صص ۸۴

همان طور که با احساس تقصیر عظیمی سویس می دیدم زیر لب گفتم: "پنجاه و هفت نفر..."

آن روز درس ما جنگ جهانی دوم بود. پیش از آن که ازش چیزی پرسیم، معلم تاریخ بعد از

جست و جوی بی حاصل در دستکول کوچکش ایستاد و شروع به نوشتن اعدادی روی تخته کرد:^۱

جنگ جهانی اول هفت اعشاریه شصت و نه میلیون کشته داد. جنگ جهانی دوم در اروپا و آسیا

پنجاه و پنج میلیون کشته و سی و چند میلیون زخمی داد سی میلیون غیر نظامی کشته شدند.^۲

هفت میلیون روس، پنج اعشاریه چهار میلیون چینی، چهار اعشاریه دو میلیون پولندی، سه اعشاریه

هشت میلیون آلمانی، سیزده اعشاریه شش میلیون سرباز ارتش سرخ، سه میلیون سرباز آلمانی،

شش اعشاریه شش میلیون سرباز ارتش سرخ، سه میلیون سرباز آلمانی شش اعشاریه چار میلیون

سرباز چینی، یک اعشاریه پنج میلیون سرباز جاپانی، سه صد هزار سرباز امریکایی، دو صد و

بیست و شش هزار سرباز انگلیسی، در کوره های آدم سوزی هیتلر روزانه دوازده هزار یهودی نابود

می شدند^۳

^۱ همان، صص ۸۴

^۲ همان، صص ۸۵

^۳ همان، صص ۸۵

پیرشد. معلم تاریخ ما با آواز زیرش پرسید: "نوشتید؟" همان طوری که اعداد را در کتابچه ام می نوشتم، آن ها را زیر لبم هم زمزمه می کردم. یک بار سرم به دوران افتاد. حالت تهوع برایم دست داد. قلم را گذاشتم. اعداد به چشم حرکت کردند و جان گرفتند. آدم های کشته پیش چشم ایستادند، همه شان با سرهای بریده و قدهای خمیده ایستادند، لباس های پر از خاک شان خون آلود بود یک بار به نظرم آمد که صنف ما از آدم های بی سر پر شده صحن مکتب ما هم از آدم های بی سر پر شد، شهر ما هم از آدم های بی سر پر شد. همه ی جهان از آدم های بی سر پر شد.

لرزه بی بر پشتم احساس کردم. یک بار به نظرم آمد که دورادور را آدم های کشته و بی سر گرفته است و من در میان آدم های کشته و بی سر به خاطر سری که دارم شرمگین ایستاده ام...^۲

معلم تاریخ با آواز زیر و خشنش صدا کرد: سوالی ندارید؟" بی خود فریاد زد: " این همه خون کجا رفت؟ این همه کشته ها کجا شدند؟ خدای من چرا؟"^۲

نمی دانم چرا به نظرم آمد که معلم تاریخ ما در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی اول دست داشته، در جنگ جهانی دوم دست داشته و در نابود کردن آن همه یهودی با هیتلر هم دست بوده است.^۱

^۱ همان، صص ۸۵

^۲ همان، صص ۸۶

^۳ همان، صص ۸۶

از معلم تاریخ ترسیدم . باز به اعداد روی تخته دیدم. باز به نظرم آمد که تمام جهان از آدم های کشته و بی سر پر است. و تمام آدم های بی سر دست های شان را بلند کرده اند. و داد خواهی می کنند.^۲

و رعد تن های بی سر با قدهای خمیده زیر زمین رفتند. یک بار همان طور که روی چوکی نشسته بوده، پاهایم را از زمین بلند کردم.^۳

با آواز لرزان جواب دادم: " کشته ها زیر زمین اند... به خاطر کشته ها.

و ارقام آدم های کشته شده را با بی اعتنایی بیمار گونه بی تماشا می کردند به نظرم آمد که هم صنفانم با بی اعتنایی بیمار گونی شان با معلم تاریخ ما هم دست هستند.^۴

از هم صنفانم بدم آمد. از معلم تاریخ نیز بدم آمد. بکس کتاب هایم را زیر بغلم محکم گرفتم بر خاستم و برای بار اول با احتیاط روی زمین قدم گذاشتم و به نظرم آمد که زیر هر قدم قبری است و در آن قبر کشته بی قرار دارد.^۵

آواز زن همسایه به خودم آورد: با بچه ام پنجاه و هفت نفر بودند"^۱

^۱ همان، صص ۸۵

^۲ همان، صص ۸۶

^۳ همان، صص ۸۷

^۴ همان، صص ۸۷

^۵ همان، صص ۸۷

به نظرم آمد که سطل آب و خریطه ی ارزن را به سختی حمل می نماید.^۲

با تعجب آمیخته به وحشت متوجه شدم که در های بسته یک یک باز می شود و سطل آب و خریطه ی ارزنی را حمل می نماید. هر چه پیش تر می رفتم، تعداد شان زیادتر می شد. همه شان بیش و کم به زن همسایه شباهت داشتند.^۳

: یک بار سرک کلان از زنان شبیه زن همسایه ی ما پر شد. سرک کلان سیاه می زد همه ی زنان چادر های سفید و لباس های سیاه با سطل های آب و خریطه های ارزن راه قبرستان را پیش گرفته بودند. سرهای شان میان شانه های شان فرو رفته بودند. پشت های شان خمیده بودند.^۴

متوجه شدم که زنان شبیه زن همسایه ی ما، گرمای سوزان نیم روز تابستان را فراموش کرده اند سرهای شان را پایین انداخته اند و سوی قبرستان می روند.^۵

هر چه پیش تر می رفتم، تعداد زنانی که لباس های سیاه و چادر های سفید داشتند با سطل های آب و خریطه های ارزن بیش تر و بیش تر می شدند. عرق از سر و رویم سرازیر شده بود چادر نداشتم. با گوشه ی دامن عرق هایم را خشک کردم.^۱

همان، صص ۸۸

^۲ همان، صص ۸۸

همان، صص ۸۸

^۴ همان، صص ۸۹

^۵ همان، صص ۸۶

از راه های پریچ و خم گذشتیم از سرک های پریچ و خم گذشتیم من همچنان با احتیاط روی زمین قدم می گذاشتم. به قبرستان رسیدیم از وحشت لرزیدم. قبرستان از شمال و جنوب و از شرق و غرب به طور وحشتناکی توسعه یافته بود. تا چشم کار می کرد، قبر بود و قبر بود. قبر ها به صورت رقت انگیزی تزیین شده بودند. بالای سر هر قبر درفشی ایستاده بود. درفش سبزی درفش سرخی^۲

هوا صامت بود. درفش ها نمی لرزیدند، انگار همه ی درفش ها نفس های شان را در سینه های شان حبس کرده بودند. انگار همه ی درفش ها با دیدن زنانی با لباس های سیاه و چادر های سفید که سنگینی سطل های آب و خریطه های ارزن دوتای شان ساخته بود. از لرزیدن باز مانده بودند^۳، سکوت کرده بودند. و سر های سیر شان را وسوسه های سر شان را با حرمت و اندوه بی کرانه بی خم کرده بودند

^۱ همان، صص ۸۹

^۲ همان صص ۸۹

^۳ همان، صص ۸۹

زنان لباس های سیاه و چادر های سفید خودشان را روی قبر هایی که به صورت رقت انگیزی
تزیین شده بودند انداختند و بی صدا و مخفیانه گریستند. زن همسایه ی ما هم خودش را روی
قبری که به صورت رقت انگیزی تزیین شده بود، انداخت. بی صدا و مخفیانه گریست.^۱

زنان با لباس های سیاه و چادر های سفید کنار قبرها نشستند و سطل های آب را خالی کردند.
خاک خشک و تشنه گی قبرستان را سیراب کردند. خریطه های ارزن را هر سو پاش دادند پرنده
گان را به مهمانی ارزن فرا خواندند همه جا را ارزن گرفت، اما پرنده نبود هیچ پرنده نبود.^۲

و با دستش سوی درختان خشک و کهن سال اشاره کرد. سوی درخت ها دیدیم. بر جای خشک
شدیم کرکس ها بودند که روی شاخه های نشسته بودند. چشمان کرکس ها بسته بود.^۳ ترسیدیم.
دویدیم. من هم چنان با احتیاط روی زمین قدم می گذاشتم. از قبرستان بر آمدیم.

زنان با لباس های سیاه زنان با لباس های سیاه و چادر های سفید با سطل های خالی آب و خریطه
های خالی ارزن می دویدند. از کوچه های پر پیچ و خم و از سرک های بزرگ و کوچک گذشتیم.

: زنان سر های شان را پایین انداخته تیز تیز می رفتند و مخفیانه و بی صدا می گریستند.^{۵۴}

^۱ همان صص ۹۰

^۲ همان، صص ۹۰

^۳ همان، صص ۹۱

^۴ همان، صص ۹۱

^۵ همان، صص ۶۱

در های بسته یک یک باز می شدند و زنی را با لباس سیاه و چادر سفید می بلعیدند. تعداد زنان کم و کم تر می شد.^۱

از پشتم آواز قدم های زن همسایه را می شنیدم. آواز قدم هایش به نظرم اندوهگین می آمد. آوازش در ذهنم انعکاس کرد: با بچه ام پنجاه و هفت نفر بودند... هر پنجاه و هفت نفر...^۲

این عدد باز مرا به یاد معلم تاریخ ما انداخت. به یاد اعداد روی تخته انداخت. باز به نظرم آمد که جسد سرش را پشت درش من برده ام و گفته ام^۳ : " بچه ات... " پشتم را دیدم، دروازه ی خانه ی همسایه ی ما با بی حالی باز مانده بود. از لای در نیمه باز حویلی همسایه ی ما نمودار بود. حویلی همسایه ی ما خشک و بی آب بود. گل های باغچه ی همسایه ی ما سوخته بود.^۴

اگر یک روز زن همسایه ی ما و زنان دیگر با سطل های آب شان گل های باغچه های خانه های شان را آب یاری کنند^۵، اگر یک روز زن همسایه ی ما و زنان دیگر با خریطه های ارزن شان پرنده گان زیبا را به مهمانی صدا زنند... شهر چی زیبا خواهد شد. شهر ها چی زیبا خواهند شد. . جهان

^۱ همان، صص ۹۱

^۲ همان، صص ۹۱

^۳ همان، صص ۹۱

^۴ همان، صص ۹۲

^۵ همان، صص ۹۲

چی زیبا خواهد شد. شهر ها چی زیبا خواهند شد. جهان چی زیبا خواهد شد . اگر یک روز... اگر یک روز..."

دل سنگ شده ام بعد سال ها از شوق لرزید باز با خود گفتم: اگر یک روز... اگر یک روز^۱

همان روزی که با انفجاری زمین ده شان می خواست به آسمان پیوندد. باز از پته ی صندلی آواز پر از زیر و بم و تازه بالغی بلند شد: " در بیرون چی گپ بود نه؟"^۲

هیچ تلاشی تذکره و اسناد اسناد... تذکره و اسناد همیشه انعکاس رعب آوری در ذهن پدر جان داشت نه اگر تذکره ام در ده نمی ماند..."^۳

این صحبت همیشه گی مادر و پسر بود و هم حسرت همیشه گی شان: " اگر تذکره در ده نمی ماند... اگر تذکره در ده نمی ماند..."^۴

باز نه مثل هر بار دیگر با احساس تقصیر عظیمی جواب داد: " همین که تو را زنده کشیدم، بسیار است. بسیار."^۵

^۱ همان، صص ۹۲

^۲ همان صص ۹۵

^۳ همان، صص ۹۵

^۴ همان صص ۹۵

^۵ همان، صص ۹۵

یک سال و سه ماه و هشت روز می شود که روی روشنی را ندیدی استخوان هایت پوده ... جمله
اش را مثل همیشه نا تمام گذاشت.^۱

حالا تا چه وقت این جا می نشینی؟ پوده شدی^۲

همان آواز از پته ی صندلی بلند شد: " برو برایم یک مئنا بگیر!" " چی بگیرم؟ " " یک تذکره ی
دیگر.."^۳

"تا آن جا چه طور بروم؟ تو را تا آن جا چه طور ببرم؟: در راه می برندت، کی باور می کند که تو
پانزده ساله استی، کاش که قدت خرد می ماند و ..."^۴

در جهانی جا می گذاشت که در آن بوی توت پخته و آواز مستی در یا به هم می آمیزد و آدمی را
در یکی از آن لحظات کوتاه و نادری قرار می دهد که به خاطر به جهان آمدنش سیاس گزار می
شود.^۵

پدر جان همان طور که چشمانش بسته بود طعم توت پخته را زیر دندان هایش احساس می کرد،
پشت خر خاکستری رنگش می نشست و تاخت و تاز می کرد.^۱

همان، صص ۹۵

^۲ همان، صص ۹۶

همان، صص ۹۶

^۴ همان، صص ۹۶

^۵ همان، صص ۹۸

روی تخته ی سیاه و کهنه ی مکتبش چیزی می نوشت. روی چوکی های شکسته و ریخته ی صنف اش می نشست و در سایه ی سرد درختان توت از دنبال پدرش می دوید و در کف های پاهای عریانش توت های رسیده و ریخته می چسپیدند. باز به صنف شان می رفت،^۲

آن وقت تنها پدر جان که از مرگ رسته بود، به نظرش عزیز تر می شد و گاهی از زیر چشم سویس می دید که چشمانش را بسته است و گردنش روی بالش کج شده. انگار خواب می بود وقتی به حلقه های کبود دور چشمان پدر جان می دید، متوجه می شد که رنگ پدر جان روز به روز سفید تر می شود، یک نوع سفیدی کاغذ گونه، آن وقت با چشمان باز خواب های وحشتناکی می دید^۳ یک بار تراکم خواب های وحشتناک او را وادار به گرفتن تصمیم دیوانه واری کرد که تا آن روز جرات گرفتنش را نداشت انگار این خواب ها چیزی را در درونش منفجر ساختند و او را در همان موقعیت شادی قرار دادند که آدمی برای رسیدن به هدفی نیروی بسیار فوق خودش به یک باره گی در خود کشف می کند و از توانایی خود متحیر می شود.

^۱ همان، صص ۹۸

^۲ همان، صص ۹۸

^۳ همان، صص ۹۸

پدر جان با بی حالی چشمانش را باز کرد و دوباره در جهانی که به پنج متر مربع تقلیل یافته بود و بوی پیاز سرخ کرده و تیل خاک آن را بیش تر غیر قابل تحمل ساخته بود، سقوط کرد، بی اختیار گفت: "راستی؟"^۱

ننه ندانست که در "راستی" پدر جان چه بود که یک جای از درونش را سوخت و همه ی ناممکن ها را به نظرش یک باره ممکن ساخت و استوار ادامه داد: از کابل تا آن جا چه قدر راه است؟ هیچ نیست، می روم. اگر موتر نرود پیاده می روم. جایش یادم است. پهلوی ارسی، زیر قرآن شریف مانده ام اش. اگر همه ی جهان زیر و روی شود، تذکره ی تو را چیزی نمی شود. امروز سه شنبه است، جمعه می روم، پنج شنبه پس می آیم، غم نخور.^۲

کلمات اعجاز شان را کردند و همان برقی در چشمان پدر جان درخشید که ننه بی آن که خود بداند از یک سال و سه ماه و هشت روز در جست و جویش بود و برای احیای آن در چشمان نا امید پدر جان، جان فشانی می کرد.^۳ مادر و پسر کوچکی، تاریکی و تعفن جهان شان را از یاد بردند

^۱ همان، صص ۹۸

^۲ همان، صص ۹۸

^۳ همان، صص ۹۹

مبادا! بعد از یک سال و سه ماه و یازده روز به سرش بزند که بیرون رود مبادا سربازان تلاشی تذکره اش را طلب کنند، مبادا... مبادا... مبادا... پدر جان انگار از فاصله های بسیار بسیار دور، از آن سوی جهان، آواز ننه را جسته و گریخته می شنید، بی آن که واقعاً به دستور های ننه گوش دهد^۱ با چشمان باز خواب می دید. می دید که از کنار ارسی خانه ی شان می گذرد، روی پنجه های پاهایش می ایستد، دستش را سوی رف بلند می کند و از زیر قرآن تذکره اش را می گیرد. پوش تذکره اش نارنجی است

ننه روی پدر جان را بوسید عضلات روی پدر جان زیر لبان ننه مرتعش شدند. ننه احساس کرد که چیزی در قفس سینه اش آتش گرفت خواست باز هم توصیه هایش را به پدر جان نکند و باز هم بگوید که مبادا پیریشان شود، مبادا از خانه بر آید و مبادا سربازان تذکره اش را طلب کنند مبادا او را بار موتری کنند و به جای نا معلومی ببرند مبادا خیرش از جبهه ی جنگی بیاید مبادا، مبادا و مبادا... اما باز هم انگار همه ی کلمات در دروونش جست و خیز کردند. و سوی دهانش هجوم بردند انگار همه ی کلمات کتله بی را ساختند^۲ و راه گلوی ننه را بستند انگار همه ی کلمات کتله بی را ساختند و راه گلوی ننه را بستند. انگار همه ی کلمات بغضی شدند. بعد اشک شدند و از چشمان ننه سر ازیر شدند و در چادرش نابود شدند وقتی در بسته شد و آواز قدم های ننه که در پرف شرشر می

^۱ همان، صص ۶۹

^۲ همان، صص ۱۰۰

کردند، به گوش پدر جان آمد، پدر جان اطرافش را دید، انگار بار اول بود که متوجه شد که یک سال و سه ماه و یازده روز می شود که جهان برای او به پنج متر مربع تقلیل یافته است. یک سال و سه ماه و یازده روز می شود که بیرون را ندیده است. آدمی غیر از تنه اش را، ندیده است و آوازی غیر از آواز تنه اش نشنیده است

: پنج شنبه گذشته بود، سه شنبه شده بود و ننه بازنگشته بود. پدر جان آرام و قرار نداشت. اگر می نشست، دلش می خواست بایستد. اگر می ایستاد دلش می خواست بخوابد. اگر می خوابید، دلش می خواست قدم بزند و با بی صبری انتظار شب را می کشید و در تاریکی شب آرام و بی صدا لگن مدفوعش را در کوچه خالی می کرد و در آغاز با عجله در جهان خودش که به پنج متر مربع تقلیل یافته بود، می خزید. بعدتر تنها دل خوشی اش این شده بود که شب در تاریکی آهسته لگتش را بگیرد و با پاهای لرزانش کوچه برود و آن را خالی کند. کوچه افسونش می کرد.^۱

تذکره ص ۱/۱۰۲ : کوچه هم تاریک ، تنگ و متعفن بود پدر جان با کنجکاوی لذت آوری دیوار های نمناک کوچه را تماشا می کرد . ارسی های بسته را تماشا می کرد و به مجردی که آواز پای رهگذری به گوشش می آمد، با قلب و پا های لرزان می دوید و به جهانش پناه می برد.

^۱ همان، ص ۱۰۱

ده روز از وعده ی ننه گذشت و ننه نیامد. خوراک پدر جان رو به اتمام بود و یک روز صبح پدر جان همانند جانور گرسنه بی ناتوان و وحشت زده آرام آرام با قدم های نا مطمئن از جهانی که به پنج متر مربع تقلیل یافته بود بر آمد. توصیه های ننه را از یاد برد و به بیرون قدم گذاشت و تصمیم گرفت که از اولین رهگذر نشانی ایستگاه شمالی را بپرسد و به آن جا برود. بعدش را نمی دانست. آفتاب چشمانش را که به تاریکی خو کرده بودند، می زد و سرش را به دوران می انداخت به نظرش می آمد که هر چند لحظه بعد زمین از زیر پایش می رود. توازنش را از دست می داد. سفیدی برف چشمانش را می آزرده. به نظرش می آمد که برف های کنار راه از لکه های سیاه و سرخ متحرک پر است. دلش بد می شد.

تذکره ص ۳/۱۰۲ اولین رهگذر را که در راه دید بی آن که از او پرسشی کند. ترسید و به صورت غریزی رویش را با دو دستش پوشاند. رهگذر متوجه نشد. پدر جان حالت حیوان تنهایی را داشت که از کوهستان پایین شود و ناگهان خود را در میان آدم ها ببیند و از وحشت تردید و بلا تکلیفی بلرزد.

^۱ همان، صص ۱۰۲

هم چنان که آهسته آهسته می رفت به توصیه های ننه می اندیشید که مبادا سربازان او را ببیند و تذکره اش را طلب کنند. مبادا او را ببرند . مبادا مبادا و مبادا^۱

تذکره ص ۲/۱۰۳ : یک بار چشمان خیره اش به سه سرباز افتاد که تفنگ های براق و بزرگی به شانه و موزه های براق و سیاهی به پا داشتند، انگار پدر جان افسون شد. بر جایش خشک شد. انگار جریان خونس از حرکت باز ماند انگار مایع سرد و سوزانی از سوراخ های بینی و گوش هایش فوران کرد. همه ی نیرویش را جمع کرد تا رویش را بگرداند و رویش را گشتاند، اما دیده نتوانست انگار پاهایش در دام نامریی گیر مانده بودند . بی آن که بدود نا شیانه دست و پا زد. سربازان متوجه اش شدند.

سر پدر جان را تراشیدند. به سر تراشیده ی پدر جان کلاه بزرگی گذاشتند لباس کلفت سربازی به تنش نمودند و تفنگ بزرگ و براقی به شانه اش آویختند موزه های براق و سیاه به پاهایش کردند پدر جان در هیت سرباز چیزی هایی را دید که از دیدن شان وحشت داشت خون را دید، آتش را دید، آدم های بی سر را دید، آدم های بی تنه را دید، نوزادی را دید گهواره یی دید که نیمه اش را سگ های گرسنه خورده بودند در اول پدر جان چشمانش را با دستانش می بست و به دیواری تکیه می داد تا آن چی را میدید نباید^۲ ، ببیند بعد ها به نظرش می آمد که با چشمان بسته هم آن

^۱ همان، صص ۱۰۳

^۲ همان، صص ۱۰۳

چی را نباید ، می بیند . تا خواب خودش بر پدر جان غلبه نمی کرد، پدر جان از ترس نمی خوابید .
شب ها می نشست و چشمانش را باز می گرفت. بعد ترها در خواب و بیداری به نظر اش می آمد که
آدم های بی سر و آدم های بی تنه ، نوزادان نیم خورده از دنبالش می دوند. سر خود شروع به فریاد
زدن و دویدن می کرد

در آغاز سربازان دیگر می خندیدند و مسخره اش می میکردند، بعد ها با درمانده گی و هراس
سویش می دیدند بعد به نقطه یی خیره می شدند و به اندیشه های که جرات گفتن شان را نداشتند،
فرو می رفتند حالا روز ها پدر جان در هیت سرباز ، در کوچه های کابل سر گردان می گردد هر
چند قدم بعد مشتی خاک از زمین بر می دارد و بو می کند گاهی هم ساخت ها در ایستگاه شمالی
می ایستد و کسی را می پالد، انگار منتظر کسی است کودکانی که می شناساندش از دنبالش می دوند
و
می خوانند

پدر جان نامش را فراموش کرده است. نام پدر اش را هم فراموش کرده است اگر کسی از او بپرسد:
نامت چیست؟ می گوید پدر جان ، اگر کسی بپرسد: نام پدرت چیست؟ میگوید: قد بلند، چشمان:

میشی. " ۲

اگر کسی بپرسد " این جا چی می کنی؟

همان، صص ۱۰۵

همان، صص ۱۰۵

می گوید : منتظر ننه ام استم"

اگر کسی پرسد " ننه ات کجا است؟

سوی شمالی اشاره می کند

اگر کسی پرسد : چی می کند؟ می گوید تذکره ام را می آورد." اگر کسی پرسد : تذکره ات کجاست؟ انگار از فاصله های بسیار دور، از صدها کیلومتر دورتر آن را می بیند و با اطمینان می گوید: " آن جا در خانه ی ما سر برف، زیر قرآن شریف."

پدر آن هم ندانست که همان پنج شنبه که ننه از شمالی به کابل می آمد موترش را ماینی منفجر ساخت و ننه را به پارچه های بی شماری تبدیل کرد پدر جان ندانست که سربازانی که آن سرک را روفتند . بسته ی کوچکی یافتند که آن را با احتیاط و سو ظن باز کردند و در آن یک پارچه، تلخان سنگ شده و یک تذکره یافتند تذکره را باز کردند و خواندند:^۱

اشرف الدین ولد شیر محمد ده ساله سال ۱۳۵۷ این ها را پدر جان ندانست پدر جان هم چنان

منتظر ننه اش است و نامش را از یاد برده است.^۲

^۱ همان، صص ۱۰۶

^۲ همان، صص ۱۰۷

مرجع شناسی

خاوری، محمد جواد، (۱۳۷۴ش) فصلنامه سراج، سال دوم، شماره ششم، قم، زمستان .

شجاعی، سید اسحاق، (۱۳۷۹)، داستانها و دیدگاهها در دری، پیشاور، سال اول، شماره ۱،

بهار فخری، حسین.

اکبری دکتر منوچهر، (۱۳۸۴خ)، تاثیرات سیاسی و اجتماعی دوره کمونستی بر ادبیات

فارسی دری افغانستان، تهران، دانشگاه

انیس محی الدین، مقاله "فن قصه نویسی" نوشته مقاله در باره داستان و رمان.

اوحدی علی، مناظره شتابزده، انتشارات فرهنگ ایران

اولبایی، نیا هلن، (۱۳۷۹ش)، داستان کوتاه در آئینه نقد، اصفهان، نشر فردا.

آنتونی آرنولد، کمونیست چند حزبی، مترجم دکتر علمی، مترجم کانون ترجمه آثار جهاد

افغانستان.

آهنگ محمد کاظم، (۱۳۶۹خ)، مطبوعات افغانستان در دهه اول استقلال، کابل.

باطنی محمد رضا، فاطمه آذر مهر و دیگران، (۱۳۷۷ش)، فرهنگ معاصر انگلیسی - فارسی،

چاپ دوم، تهران، داود موسایی

بوتول کاستون (۱۳۸۰)، جامعه شناسی جنگ، تهران، علمی و فرهنگی

بهارلو محمد، (۱۳۷۷ش)، داستان کوتاه ایران، خرمشهر، چاپ طرح نو.

پرنیان، (۱۳۸۴خ)، نگاهی گذرا به جریان داستان نویسی زنان افغانستان، جلد اول / شماره

مسلسل ۵-۶ پور

تقی ورنامداریان، ۳۲۰، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تحلیلی از داستانهای

عرفانی، فلسفی ابن سینا و سهروردی، انتشارات علمی، فرهنگی

حبیب مهری، کامله، (۱۳۶۰)، پیروز شدیم. مجله میرمن، جلد سوم / شماره سوم.

حسن انوشه، (۱۳۷۸خ)، دانشنامه ادب فارسی، جلد سوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد

اسلامی.

حمای زاده حسین، (۱۳۷۸خ)، داستان کوتاه در ادبیات معاصر عرب، تهران، دانشگاه

ادبیات زبان های خارجی

حمیم سلیمان، (۱۳۸۰خ)، فرهنگ معاصر، چاپ پنجم، تهران، موسسه فرهنگ معاصر.

دکتر محمد حلیم تنویر، (۱۳۸۰خ)، زنان سخنور نامور افغانستان "پژوهش"، پشاور، چاپ

اول، مرکز نشراتی اسلامی صبور.

دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۰)، لغت نامه علی اکبر دهخدا نرم افزار، روایت دوم، تهران،

انتشارات دانشگاه تهران

دیکو، نازلی، (۱۳۸۹خ)، بررسی مقایسه ای ادبیات جنگ و ساختار آن در کشورهای ایران

و فرانسه، ایران، کتاب ماه ادبیات

دیه گو کور دوزسکیت اس، هاریسون، (۱۳۶۷خ)، پشت پرده افغانستان، مترجم،

اسدالله شفایی.

رہیاب محمد ناصر، (۱۳۸۴خ)، سپیده دم داستان نویسی معاصر در افغانستان کابل، ترانه.

زریاب، سپوژمی، (۱۳۹۳خ)، در کشور دیگر، معرفی کتاب ادبیات داستان های خارجی،

چاپ اول، مشهد ایران، سپیده باوران

سپوژمی زریاب، (۱۳۶۷ش) دشت قاپیل، کابل، انتشارات وزارت اطلاعات و کلتور

شجاعی اسحاق، ۳۸۳، میراث شهرزاد در افغانستان. تهران.

شریف، دکتر عنایت الله و فاطمه لشکری، (۱۳۸۹خ)، بررسی نقش زنان در چند داستان

کوتاه دفاع مقدس، علمی - پژوهشی، نور.

صادقی میترا، (۱۳۸۸)، زنان و داستانهای جنگ، تهران

عمید حسن (۱۳۸۹ش)، فرهنگ فارسی عمید جیبی، چاپ اول، تهران، انتشارات راه رشد

فصلنامه پژوهش های ادبی، تهران، شماره ۷۵ بهار.

فصلنامه پژوهشهای ادبی شماره ۷، بهار ۴۸۳۱ - ۸۸۹۱.

کاشانی آریان پور و دکتر منوچهر آریان پور کاشانی، (۱۳۷۴ش)، فرهنگ فشرده انگلیسی

به فارسی، چاپ هفدهم، تهران، موسسه انتشارات کبیر.

کرمان، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دانشکده ادبیات و علوم انسان، بهار، سال اول شماره ی

دوم.

لئونارد بیشاپ، (۱۳۸۳ش)، درسهای درباره داستان نویسی، مترجم محسن سلیمانی، تهران

نشر سوره.

محمد حسین محمدی، ۱۳۹۱ هـ ش، شکار فرشته، کابل، چاپ اول، انتشارات تاک

محمد محمد حسین، (۱۳۸۶خ)، تاریخ تحلیلی داستان نویسی افغانستان. تهران، چشمه.

محمدی محمد حسین، ۱۳۹۱ هـ ش، شکار فرشته، کابل، چاپ اول، انتشارات تاک،

پیشگفتار.

ملک ملک (۱۳۸۰ خ)، لغتنامه ملک، فارسی به فارسی، فارسی به انگلیسی، انگلیسی به

انگلیسی، انگلیسی به فارسی، با داشتن تلفظ صوتی، کلمات ادبی، فقهی، اقتصادی، مهندسی، پزشکی

در دو CD، نسخه دوم، تهران، گروه نرم افزاری ملک، MALEKSOFT

موسوی سیرجانی سهیلا (۱۳۹۲)، ایران خوش چهره، ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم شماره چهارم، زمستان، صص ۷۳-۵۹ عناصر داستان

در رمان عشق سال های جنگ (دستیابی شده در ۲۰۱۴، ۱۰، ۷)

هنر داستان نویسی، ۳۵۲، تالیف نویسی، تهران، انتشارات امیر کبیر

مجلات

انوشه، حسن، (۱۳۷۸)، دانشنامه ادب فارسی، جلد سوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد

اسلامی

جاسمینه، خامه در برابر کابوس، سپوا، صبور الله سیاه سنگ

حمیدی حمیرا، ۳۴۰، تپه های سبز مجله میرمن، جلد نهم / شماره دوازدهم

حنیف، محمد، (۱۳۸۷)، ده سال رمان و داستان بلند جنگ، ادبیات داستانی، شماره ۵۱

خوافی، محمود، (۱۳۷۶)، داستان های امروز افغانستان، مشهد، انتشارات ترانه

رسانه های شبکی اینترنتی

رضا، محمد سرشار، (۱۳۸۲)، ادبیات داستانی، شماره ۱۲ سال یازدهم

زریاب، سپوژمی، (۱۳۶۲)، چین سیاه‌رنگ، مجله زنان جلد چهارم شماره ۴ و ۵

سرشار، محمد رضا، (۱۳۸۲) ادبیات جنگ در طول تاریخ، ادبیات داستانی، شماره ۷۳ سال

یازدهم

سوسن، ۳۴۳، قربانی دریاچه، مجله میرمن، جلد دوم / شماره سوم،

قادری حمیرا، (۱۳۸۴)، نقد و بررسی روند داستان نویسی در هرات از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳

۸۰، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی

قادری، حمیرا، (۱۳۸۷)، بررسی روند داستان نویسی در افغانستان، تهران، روزگار.

کولایی، دکتر مهدی خادمی. آسیب شناسی ادبیات داستانی جنگ تحمیلی، ادبیات داستانی

شماره ۱۱۱

محمد، محمد حسین، (۱۳۸۷)، در قلمرو ادبیات داستانی تهران، جلد اول، نشر تاک

مناظره شتابزده، اوحدی، علی، انتشارات فرهنگ ایران

مهری حبیب و کامله، ۳۶۰، پیروز شدیم. مجله میرمن، جلد سوم / شماره سوم

ناصر، محمد (۱۳۸۴)، سپیده دم داستان نویسی معاصر در افغانستان، رهیاب، کابل، ترانه

ناظمی لطیف، (۱۳۸۱)، رمان نویسی در افغانستان، ناشر افکار روشنفکران، نویسندگان و

فرهنگیان افغانستان، شماره بیهم ۱۰۵ شماره چهارم سال ۱۰ تور ۱۳۹۱

نگاهی گذرا به جریان داستان نویسی زنان افغانستان، پرنیان، (۱۳۸۴)، جلد اول شماره

مسلول ۵ و ۶

هنر داستان نویسی، (۱۳۵۲) تالیف نویسی، تهران، انتشارات امیر کبیر

دشت قایل، داستان افغانستانی با کوه های بلند و تسخیر ناپذیر، ۳ اخبار فارس،

<http://af.farsnews.com/culture/news/13931003000123.1393/10/>

دشت قایل کد خبر، ۱۳۹۳ - ۹/۱۷

خالد نویسا، تنها صدایت است که باید قربانی اش کنی، مکس به مجموعه دشت قایل از سپوژمی

زریاب، الیزابت کالبر، شاعر سویدنی

<http://www.kabulnath.de/Schankar%20Dara/Minare%20Chakari//khaledNawesa/Dashat%20e%20Qabil.html>

0Qabil.html

سمندر، سپوژمی، مهتاب آسمان بی ستاره، دید گذرا به داستانهای سپوژمی

<http://muqawmat.blogfa.com/post-56.aspx>

روایت لگد های ارتش سرخ بر تن رنجور افغانستان، انتشارات سپیده باوران، اخبار امروز وطن،

کدخبر ۰۰...۰۰

<http://www.vatanemrooz.ir/Newspaper/BlockPrint/130755>

مقاله تحقیقی از فرید الله بزبان، مترجم سید جواد رزقانی، زنان و جنگ در آثار دو نویسنده زن

افغان

<http://ketabmah.ir/MagazinePdf/27775.pdf>

دشت قایل داستان افغانستانی با کوه های بلند و تسخیر ناپذیر، خبرگزاری تصنیم، انتشارات

سپیده باوران

<http://www.tasnimnews.com/Home/Single/594390Jasmina Sopova>

قلمی در برابر کابوس، سپوژمی زریاب

http://www.farda.org/articles/05_updates/050731/spozhmay-zariab_SSS.htm

ریگروان، داستان نویسان شهیر افغانستان. نشریه ارمغان ملی نشریه غیر حزبی آزاد و ملی شماره ۳۸ و

۲۸/۸۷ عقب ۷/۳۹

داستان نویسان شهیر

<https://armaghanmille.wordpress.com/2008/10/30/>

آژانس خبری ثبوت عنوان سپوژمی زریاب، داستان نویس افغانستان، با خامه توانا و زیبا،

بیوگرافی

Suboot News Agency

<http://www.suboot.org.af/biographi/61-2010-12-26>

قلعه ی در برابر کابوس، تحیه کننده جسمینه سوپوا، برگردان سبورالله سیاسنگ،

<http://www.farda.org/articles/05-updates/050731/spozhmayzariab-sss.htm>

امید، هفته نامه مردم افغانستان، شماره چهارم - سال بیست و سوم / چهارشنبه، ۲۶ سرطان، ۱۳۹۳ / ۱۸
رمضان المبارک

<http://khorasanzameen.net/php/pdf/omaid-977>.

فریبا، مقاله گرامی داشت از هشتم مارچ،

<http://www.farda.org/articles/11-updates/110300/March7-2.pdf>

دکتر عنایت الله شریف پور، فاطمه لشکری، ۱۳۸۹، بررسی نقش زنان در چند دستان کوتاه دفاع

مقدس، علمی - پژوهشی،

<http://www.mandegardaily.com/wp-content/uploads/2014/07/No-1340.pdf>

کرمان، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دانشکده ادبیات و علوم انسان، بهار، سال اول شماره ی دوم.

<http://armaghanmille.wordpress.com/۲۰۰۸/۱۰/>

منابع انگلیسی

Keegan, John, The Second World War, (New York: Penguin Books, 1990)

An engaging and readable account of World War II. Focuses on the basic strategic dilemmas and decisions of the main adversaries. Includes an excellent section on strategic bombing which should be used with this unit.

Bezhan, Faridullah. (2006). A Woman of Afghanistan: A Warning Portrait, Afghanistan's First Novel. Critique: Critical Middle Eastern Studies 15.2

Keegan, John.(1988). The Price of Admiralty: The Evolution of Naval Warfare from Trafalgar to Midway. New York, Pinguin books.

Malik, K.W. (1995). CRITICAL STUDY ON A SELECTION OF MODERN ENGLISH SHORT STORIES, LAHORE, FAMOUS PUBLISHING CO, Alameen Publications Press.

Who's is who in contemporary women's writing, ed.Jane Euridge Millor, London, First published 2001 by routledge 11 New Felter Lane, Ec4p 4EE.

Arnold Edward,1994,John Keegan and the Grand Tradition of Trashing Clausewitz. War in History .

<http://www.clausewitz.com/readings/Bassford/Keegan/index.htm>

Binder David, 2012, John Keegan, Historian Who Put a Face on War, Dies at 78 New York. The New York Times

http://www.nytimes.com/2012/08/03/books/sir-john-keegan-historian-who-put-a-face-on-war-dies-at-78.html?pagewanted=all&_r=0

Jane Euridge Miller, 2001, Who is who in contemporary women's writing. London, First published 2001 by routledge 11 new Feter Lane, Ec4p 4EE, <http://www.suboot.org.af/biographi/61-2010-12-28-12-43-03/1274-2011-02-15-JCBIII.2012,JohnKeeganDeadAt78.ApersonalAside-to-theGamingCommunity.html>

<http://mapandcounters.blogspot.com/2012/08/a-personal-aside-to-ng-community.html>

<http://www.clausewitz.com/readings/Bassford/Keegan/index.htm>